

« به نام خالق آرامش »

نام کتاب: آوریایین در منابع کهن: خاور نزدیک

نام نویسنده: جهانشاه درفشانر

تعداد صفحات: ۵۷ صفحه

تاریخ انتشار: در سال ۱۳۷۶



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

آریاییان در منابع کهن خاور نزدیک

در سومین و دومین هزاره پیش از میلاد

جهانشاه درخشانی

مقدمه

تاریخ هیچ یک از سرزمین‌های کهن همچون ایران باستان در تاریکی زمان فرو نرفته است. علت این امر شیوه برخورد دانش امروز با تاریخ ایران است. از دیدگاه تاریخی این سرزمین و مردم آن همواره بخش‌های کوچک و پاره‌پاره‌ای بوده‌اند که به یکدیگر وابستگی نداشته‌اند. بدین سان از دیدگاه اروپاییان، در فلات ایران کشورها و اقوام گوناگونی پدیدار شده‌اند: پارسیان، مادها، پارت‌ها، کیمریان، خوارزمیان، باکتریان، سغدیان، سکاها و زرنگیان و جز آنها. از سوی دیگر، دست کم بخش بزرگی از تاریخ ایران باستان را تاریخ نگاران بیگانه نگاشته‌اند. در این میان، روایات سنتی ایرانیان، تقریباً کوچکترین نقشی در تدوین تاریخ بومی این سرزمین نداشته است؛ در حالی که در نگارش تاریخ اقوام خاور نزدیک از روایات سنتی به گونه‌ای کارساز بهره گرفته شده است. تاریخ اسرائیلیان تماماً از تورات گرفته شده است. امروزه حضرت داود و سلیمان از شخصیت‌های تاریخی به‌شمار می‌آیند. در میانرودان (بین‌النهرین) هم جز این نیست. امروزه گیل‌گمش دیگر چهره‌ای افسانه‌ای از سرزمین سومر نبوده، بلکه به وی شخصیتی تاریخی نیز داده شده است، تا بدانجا که حتی زمان فرمانروایی وی (حدود ۲۷۰۰ ق.م)^(۱) نیز مشخص شده است. پس در حالی که تورات و اسطوره‌های میانرودان، راهنمای تاریخ نگاری خاور نزدیک به‌شمار می‌آیند، چنین نقشی به روایات ایرانی، اوستا و تاریخ سنتی ایران داده نشده است. بدین سان از دیدگاه پژوهشگران باخترزمین، بدین‌ترین دوران تاریخی ایران تنها در گزارش‌های هرودوت گردآوری شده است. لیکن حتی گزارش‌های او از دوران کهن‌تر ایران نیز نادیده گرفته شده است. از آن گذشته، به‌اشاره‌های گوناگونی که از دوران دیرین آریاییان در کهن‌ترین متن‌های خاور نزدیک آمده است نیز توجهی نشده است.

حضور دیرین آریاییان در خاور نزدیک و میانه، موضوع پژوهشی است که نگارنده با بهره‌گیری از شواهد باستان‌شناختی و زبان‌شناختی به‌انجام رسانده است. بخش کوچک آن منتشر شده و بخش بزرگ‌تر این اثر که در سراسر رساله حاضر به‌اختصار «آریاییان» خوانده شده است، به‌زودی به‌چاپ خواهد رسید.^(۲) این رساله چکیده‌ای از مبحث شواهد زبانشناختی است که در کتاب «آریاییان» به‌طور جامع بررسی شده و در اینجا پیش از انتشار رسمی به‌معرض بحث و گفتگو نهاده می‌شود. کتاب «آریاییان» به مبحث حضور آریاییان در کهن‌ترین دوران می‌پردازد. در کنار بررسی متن‌ها و روایات خاور

1- CAH 1, 2: 998.

2- Derakhshani, *Grundzüge der Vor- und Frühgeschichte Irans. Geschichte und Kultur des Alten Ostiran*. Band I, Heft 1: *Die Zeit Zarathustras, Rekonstruktion der Aliranischen Chronologie*, Tehran 1995; id. Heft 2: *Die Arier im Alten Vorderen und Mittleren Orient. Evidenzen seit dem 4. Jahrtausend v. Chr. vom iranischen Hochland bis Ägypten*, Tehran 1998; zu beziehen durch Fa. Harrassowitz, Wiesbaden.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

باستان، از هندوستان تا مصر، شواهد باستان‌شناختی نیز برای اثبات حضور این مردم در دوران دیرین بررسی شده است. شواهد موجود در متن‌های ایرانی و هندی که بازگویی تاریخ فرهنگ بخشی از آریاییان‌اند و همچنین بازتاب آن در روایات مردم خاور نزدیک تا اروپا، بخش گزیده رساله حاضر را تشکیل می‌دهد.

۱ § دیدگاه‌های تاریخ‌نگاری

تاریخ بازتاب رویدادهای راستین در دوران کهن نبوده، بلکه سلسله دیدگاه‌هایی است که بیشتر پژوهشگران امروزی درباره آنها هم‌سخن‌اند. در واقع این برداشتی رایج از فرضیه تاریخ است. نگارنده بر این گمان است که این‌گونه داوری درباره تاریخ قوم‌ها می‌تواند پرلغزش و گمراه‌کننده باشد، چراکه نتیجه آن می‌تواند تحت تاثیر انگیزه‌های فردی و یا حتی سیاسی قرار گیرد. برخی از خاورشناسان شوروی مثال‌های خوبی را در این مورد ارائه داده‌اند. از این روست که امروزه تاریخ‌نگاری معمولاً تحت تاثیر شدید سیاست و یا جزو سیاسی قرار دارد.

برای دست‌یابی به نتیجه‌ای علمی و پایدار، باید روشی عام یافت که از سویی متضمن استقلال پژوهش بوده و از سوی دیگر در پژوهش‌های مشابه نیز تکرارپذیر باشد. از این روی رساله حاضر، تاریخ اقوام را حاصل هم‌سخنی گروهی برگزیده از پژوهشگران ندانسته، بلکه آن را ارتباط منطقی شواهدی می‌داند که یکدیگر را تأیید نموده و به‌ویژه منابع کهن و مستقل در مورد آن هم‌سخن باشند. در اینجا با مثالی ناهم‌آهنگی دو دیدگاه را نمایان می‌سازیم، که در یک مورد پژوهشگران و در مورد دیگر منابع کهن هم‌سخن‌اند: پژوهشگران امروزی عموماً بر این باورند که تمدن انسان از میان‌رودان برخاسته است. ولی منابع کهن و حتی منابع دیرین میان‌رودان، خود به منشأ شرقی تمدن که فلات ایران است معترفند (۱۲-۴-۵ §).

مشکل بعدی بررسی و تعبیر درست متن‌ها و روایات کهن است. برای دست‌یابی به تاریخ فرهنگ اقوام، دیگر نمی‌توان از یک رشته دانش خاص سود جست. پژوهش‌های زبانشناختی و باستان‌شناختی نمی‌توانند به‌تنهایی دوران تاریک گذشته را روشن سازند، بلکه تجمع شواهدی که همراه با بازسازی حلقه‌های گمشده باشد می‌تواند تا اندازه‌ای تصویر تاریخ گذشته را به‌دست دهد.

در اینجا به‌جز شواهد باستان‌شناختی و شواهد زبانی و متن‌های تاریخی به‌هیچ روی نمی‌توان از روایات سنتی چشم پوشید، چراکه گذشته از آنکه این روایات دربردارنده آگاهی‌های ارزشمند تاریخی‌اند، در بسیاری از موارد تنها وسیله موجود نیز می‌باشند.

۲ § فرضیه مهاجرت آریاییان

پژوهشگران در ارزش تاریخی روایات سنتی ایران نسبت به دوران دیرین تردید دارند. علت آن است که دانش تاریخ گمان را بر «مهاجرت آریاییان» به نجد ایران نهاده است، در حالی که تاریخ سنتی ایران خلاف آن را گزارش می‌کند. ایران در روایات بومی خاستگاه آریاییان گزارش شده که گرداگرد آن، دیگر کشورهای جهان کهن قرار دارند. از سوی دیگر فرضیه مهاجرت بر پایه محکمی استوار نیست. پژوهشگران چه در مورد خاستگاه آریاییان و چه در مورد زمان و مسیر فرضی مهاجرت آنان هم‌سخن نیستند. به‌طور کلی فرضیه مهاجرت بر چهار استدلال استوار شده است:



۲-۳ § شواهد زبان شناختی

در جستجوی خاستگاه آریاییان، آسیای میانه، یعنی حوالی سفد، خوارزم و بلخ و نیز مناطق شمالی آن، نظر برخی پژوهشگران را جلب کرده است، زیرا در این مناطق ردّیای مطمئنی از اقوام غیرآریایی پیدا نشده است.^(۱۲) برخی از نام‌های جغرافیایی خاور ایران که در اوستا و نیز متن‌های کهن پارسی به آن اشاره شده است، در منابع کهن آریایی یافت می‌شوند. برای مثال نام اوستایی هرو-ایو (Harōiua)، پارسی کهن هَرَوِیَو (Haraiva) «سرزمین آریا»، اَکَدِی آری-ایمو (ari-emu)، با نام سَرِیو (Sarāyu) «هوا، باد و نام رودی در هندوستان» در زبان هندی باستان هم‌معنا است؛ و یا نام هَرَوِائِیتی (Haraxvaiti) در اوستا با هَرَوِوَتِی (Harauvati) «سرزمین آراخوزی» در پارسی باستان و آروَهتی (aru-hati) در زبان اَکَدِی و سَرَشَوَتِی «پر آب، نام یک رود» در زبان هندی باستان یک معنا را می‌دهد و مثال‌هایی جز آن.^(۱۳) این شواهد در مناطق نام‌برده، گرچه مؤید حضور آریاییان از دوران کهن در آنجاست، لیکن دلیلی برای عدم حضور آریاییان در دیگر مناطق نیست. زیرا استدلال‌های ارائه شده در این زمینه، که: ۱- شواهد مشابه از دوران دیرین در فلات ایران یافت نمی‌شود؛^(۱۴) ۲- استان‌های ایران به وسیله آریاییان مهاجم نام‌گذاری نشده، بلکه این نام‌ها از مردم بومی آنجا گرفته شده است؛^(۱۵) ۳- پیش از ۸۷۹ ق م هیچ‌گونه نام ایرانی در باختر ایران به چشم نمی‌خورد.^(۱۶) که از همین روی فلات زیستگاه دیرین آریاییان نبوده، هیچ‌یک با حقایق انطباق نداشته و قابل ردّ است. نام‌های جغرافیایی بسیار کهن، مانند اَرْتَه، اَرین، اَرته، سوبارتو، پَرَشِی (=واژه‌نگاری مَرَهَشِی، نک به پانویس^(۱۷))، مادَه، مَرْتو، آمورو، مَرْدَمَن، دَپَرَه و جز آن که نهایتاً از سومین هزاره ق م نزد مردم میانرودان و بخشی از مصر رایج بوده‌اند و همچنین نام‌های کهن‌ترین اقوام خاورزمین، یعنی مَرْتو، آمورو، آری، هاری، اَکِته و جز آن، در میان تمامی زبان‌های شناخته شده خاور باستان، تنها از راه زبان‌های آریایی قابل ریشه‌یابی‌اند. (۱-۴-۵، ۱-۱-۶، ۲-۱-۶ §§). این شواهد با نام‌های پرشمار خاص و عام در زبان‌های خاور نزدیک که به‌ویژه به‌عناصری از نجد ایران مانند اسامی گیاهان، نام طبقات خاصی از اجتماع و غیره، وابسته‌اند، (۲-۱-۵، ۱-۵-۵ و ۲-۱-۶ §§) همراه می‌شوند.

۲-۴ § شواهد نامی

بی‌جویی و تعبیر نام‌های فردی خاور باستان می‌تواند در کنار سایر شواهد، پشتیبانی برای شواهد دیگر بوده و حضور قومی را در یک سرزمین ویژه تایید کند. نام‌های فردی در حقیقت جزو شواهد زبانی به‌شمار می‌آیند، لیکن با توجه به اینکه اقوام گوناگون فرزندان خود را با قواعد ویژه‌ای نام‌گذاری می‌کرده‌اند، این مبحث به‌طور جداگانه بررسی می‌گردد.

۲-۴-۱ § تقسیم نام‌های کهن به گروه آریایی و غیرآریایی، دارای قواعد الزامی و ثابت نیست. ضوابط ویژه‌ای که در این

12- R. Schmitt 1987, "Aryans", *EncIran* II, 7: 685a; id. 1989, "Altiranische Periode", *CLI*: 25.

13- Kent 1953, *Old Persian Grammar*. 213b; R. Schmitt 1987, *EncIran* II, 7: 685a; id. 1989, *CLI*: 25; برای سَرِیو و Hillebrandt 1927, *Vedische Mythologie* I: 69. 232. 526; Macdonnell 1912, *Vedic Index of Names and Subjects* II: 433 und 434-437.

14- König 1934, *Älteste Geschichte der Meder und Perser*: 8; R. Schmitt 1989, "Altiranische Periode", *CLI*: 25.

15- Szemerényi 1966, "Iranica II", *Sprache* 12: 191. 16- Frye 1962, *Die Perser*: 121.

۱۷- بسیاری واژه‌نگارها نمایاننده آواهای گوناگونی هستند. برای مثال نشان UT در بردارنده آواهای per و tám نیز هست. بنابراین گویش درست باید از ساختار جمله درک شود. (21) *Lehrbuch des Akkadischen*, 6. Aufl.: 21. (Riemschneider 1968, *Lehrbuch des Akkadischen*, 6. Aufl.: 21) بدین سان بی‌بردن به گویش نام‌های بیگانه بسیار دشوار می‌شود، به‌ویژه اگر نام مشابهی از آن دوران در دست نباشد.



مورد ارائه شده است، نمی‌تواند در همه دورانهای تاریخی و برای همه اقوام و تیره‌های آریایی یکسان بوده و در هر حالتی معتبر باشد. برای مثال، در حالی که شاپور در دوران ساسانی و پس از آن نامی شناخته شده و رایج بود، چه در پارسی باستان و چه در اوستا شاهدهی از آن وجود ندارد. در مقابل در اوستا نام‌های ایرانی بسیاری به ثبت رسیده‌اند که در دوران پسین اثری از آن نام‌ها نیست. در این زمینه مثال‌های پرشماری وجود دارد مبنی بر این که ایرانیان در دوران‌های گوناگون، بسته به تکوین تاریخی زبان، پندارها و موقعیت جغرافیایی، تاریخی و فرهنگی، فرزندان خود را به شیوه‌های گوناگون نام‌گذاری می‌کرده‌اند. بدین ترتیب بررسی نام‌های ایرانی و آریایی دوران دیرین که از آن‌ها اسناد نیسته بر جای نمانده است، به دلیل عدم وجود نام‌های قابل قیاس دچار اشکال می‌گردد. این واقعیت باعث شده است که بسیاری از نام‌های خاور نزدیک که با مراجعه به نامنامه‌های شناخته شده در خاور باستان، ریشه مناسبی برای آن‌ها پیدا نشده و نیز در ادبیات آریایی اثری از آن‌ها نیست، جزو نام‌هایی با منشأ مجهول رده‌بندی شوند، در حالی که در همان نام‌ها جزء‌های آریایی آشکارا قابل شناسایی است. علت این امر را باید اغلب در روش نادرست تعبیر نام‌ها جست زیرا نام‌های خاور باستان به‌طور کلی با معیارهایی شناسایی می‌شود که با مکان و زمان بیگانه‌اند. به‌ویژه در این نام‌ها عناصری جستجو می‌شوند که در دوران‌های پسین به فرهنگ و زبان آریایی وارد شده‌اند، مانند: «آرتنه» «نظام راستین»، «میتزه» «ایزد مهر»، «خُشْتَرَه» «فرمانروایی» و غیره. در مقابل، این امر نادیده گرفته می‌شود که عناصر آریایی کهن، مانند «مَرت» «مرد»، «آمو» «بی‌مرگی»، «جاودانگی»، «آری» «آریایی»، «کوی» «شاه»، «خُخا» «یار»، «دوست»، «سَر» «پیشوا»، «سرکرده»، «تَنو» «تن»، «آب» «آب» و غیره (۱-۶ §) در هزاره سوم و دوم پیش از میلاد در بخشی سترگ از نام‌های خاور نزدیک یافت می‌شوند. اینگونه نام‌ها را پژوهشگران تاکنون جزو نام‌هایی می‌دانند که ریشه مجهول دارند.

۲-۴-۲ § افزون بر آن تحول نام‌های آریایی در زبان‌های بیگانه و همچنین دگرگونی مجدد این نام‌ها در نگارش آنان مشکل بعدی را به وجود می‌آورد. باید در نظر داشت که در آن دوران شیوه نگارش خاصی برای آن دسته نام‌های بیگانه که گهگاه پدیدار می‌شده‌اند وجود نداشته است. همچنین به علت چندآوایی واژه‌نگارها در خط میخی، تلفظ دقیق نام‌های باستانی به شکل نخستین‌شان میسر نبوده و از این روی تلفظ گوناگون برای نگارش یک نام را ممکن می‌سازد. بدین سبب خطر لغزش در خواندن نام‌ها افزایش می‌یابد.

۳-۴-۳ § جذب فرهنگ‌های بیگانه از سوی آریاییان مانع بعدی را برای دست‌یابی به منشأ اصلی آنان ایجاد می‌کند. مثلاً اگر با نام‌هایی در دوران و سرزمین به‌خصوصی مواجه شویم که از راه زبان‌های سامی قابل ریشه‌یابی باشند، در اینصورت دارندگان این نام‌ها را همواره از قومی سامی می‌پندارند. بی‌اعتباری این روش را می‌توان از مثال‌های گوناگون در عصر حاضر و نیز در گذشته دریافت. اگر امروز می‌خواستیم تنها از راه نام شناسی منشأ قومی ایرانیان را بررسی کنیم، نام‌های یونانی رایج در این کشور مانند اسکندر و مغولی مانند تیمور و چنگیز، و از تورات مانند موسی، یوسف و یعقوب، از انجیل مانند عیسی و سرانجام انبوه نام‌های عربی رایج امروز در ایران، هرگونه نتیجه‌گیری را ناممکن می‌ساخت و یا دست کم ما را گمراه می‌کرد.

۳ § دیرین‌ترین رد پای زبان آریایی

۱-۳ § حضور دیرین آریاییان در خاستگاه کهن‌شان توسط وامواژه‌های آریایی که در زبان‌های دیگر یافت می‌شود به اثبات می‌رسد. در باختر به گروه زبانهای فنلاندی-مجاری بر می‌خوریم که زبانهای فنلاندی، استونی و مجاری از آن برخاسته و



دربدارنده تعدادی وامواژه‌های هندوایرانی (و نه هندواروپایی مقدم) هستند.^(۱۸) تاریخچه برخورد های زبانی میان اقوام فنلاندی، مجاری و ایرانیان مقدم به هزاره پنجم قبل از میلاد می‌رسد، که در دوران پسین ادامه یافته و تا پارسی میانه قابل ردیابی است.^(۱۹) همچنین بررسی های زبانی در مورد دوران دیرین زبان هندوایرانی به این نتیجه رسیده است که جدایی آریاییان از اقوام بالتیک و اسلاوی در دوران آغاز کشاورزی صورت گرفته بوده است. این جدایی به اوایل هزاره پنجم پیش از میلاد منسوب است.^(۲۰) در خاور نیز وامواژه‌هایی از زبان ایرانی مقدم (و باز نه به صورت عام از هندواروپایی) در زبان چینی و کره‌ای ثبت شده که نشان نفوذ گروهی از ایرانیان مقدم به چین و کره است.^(۲۱) احتمال ارتباط میان زبان‌های هندوآریایی و دراویدی در هزاره چهارم پیش از میلاد نیز داده می‌شود.^(۲۲) وامواژه‌های پیش ایرانی در زبان سومری را نگارنده در کتاب «آریاییان» پژوهش کرده است. حضور فراوان این وامواژه‌ها در زبان اکدی و دیگر زبان‌های سامی، پیش‌تر بررسی شده است.^(۲۳) تأثیر زبان‌های آریایی در زبان‌های آسیای کوچک و یونان باستان به اثبات رسیده است (نک به کتاب «آریاییان»). از آن گذشته بیشتر نام‌های جغرافیایی در سوریه و فلسطین سامی نبوده^(۲۴) و بیشتر با ریشه یابی آریایی مفهوم می‌گردند (۲-۱-۲-۳-۴-۵ §§). بسیاری از نام‌های جغرافیایی کنار دریای سیاه نیز ایرانی‌اند (۵-۳-۶ §). در بخشی از آفریقا، یعنی از کناره دریای بزرگ تا دماغه، زبان بانتو رایج است که به خانواده زبان‌های آریایی تعلق دارد.^(۲۵)

۳-۲ § بنابراین خاستگاه آریاییان با توجه به شواهد زبانی در اروپا نبوده، بلکه باید در شرق جستجو شده و یا دست‌کم گسترش دیرین آنان در مناطق پهناور بین مرزهای چین و مغولستان تا اروپای شرقی و آسیای باختری، حتی تا آفریقا بوده باشد.^(۲۶) مرزهای زیستگاه دایمی آریاییان پیش از آغاز سومین هزاره پیش از میلاد از این قرار بوده است: در خاور تا پنجاب، در باختر در آنسوی کوه‌های زاگرس تا سوریه و فلسطین و مرزهای مصر و در شمال باختری تا سرزمین‌های کنار دریای سیاه (پیش از آغاز دومین هزاره پیش از میلاد). در نتیجه همین گسترش بزرگ واژه‌های آریایی نه تنها به زبانهای یادشده دربالا، بلکه نهایتاً در آغاز دومین هزاره ق م به زبان مصری نیز راه یافته است (۸-۴-۱-۱۲-۵-۴ §).

18- Burrow 1973, *The Sanskrit Language*: 23-27; Mallory 1989: 149.

19- Harmatta 1992, "The emergence of the Indo-Iranians: the Indo-Iranian Languages", Dani & Masson (eds.), *History of civilization of Central Asia I*: 362; id. 1978, *AAH* 26: 186.

20- Harmatta 1978, "Migration of the Indo-Iranian Tribes", *AAH* 26: 186.

21- Harmatta 1978, *AAH* 26: 194.

22- Harmatta 1978, *AAH* 26: 193.

۲۳- برای مثال واژه اکدی شِیْت یا شِیْت (šēšt, šīšset) «شش»، شِشوم (m) (šēšsu(m)) «ششم»، یک ششم «و شیشاتوم (m) (šīšātu(m)) «یک ششم» برگرفته از ریشه هندواروپایی سواکس، سیکس، گِشِکس، گِشواکس (sweks, seks, kseks, ksweks) «شش»، اوستایی کْشَوَش (khšvaš)، پارسی میانه شَش و فارسی شش، برابر با هندی باستان سَت (sat) بوده که تبدیل به عبری سیت، آرامی شیت و عبری شیش شده است (نک ← *Indogermanisches Etymologisches Wörterbuch*: Pokorny 1959, *Indogermanisches Etymologisches Wörterbuch*: Pokorny 1959, 909; *KEWA* III: 407; s. Brunner 1969, *Die gemeinsamen Wurzeln des semitischen und indogermanischen Wortschatzes*: 110). همچنین واژه اکدی سِبه، سِبه (sebe, seba) «هفت»، سِبو (m) (šebū(m)) «هفتمین»، سِبو توم (šebūtum) «هفتمین روز ماه» = آشوری کهن شِبه (šeba) «هفت»، سامی شَبَع (šaba) = عبری شِبه = عبری سَب «هفت» برگرفته از ریشه هندواروپایی سِپْت (septm) «هفت»، هندی باستان سِپْتَه و اوستایی هِپْتَه است (431 *KEWA* III: 431; Pokorny 1959: 909; *AHW* II: 1033b, 1034a; Brunner 1969, 571 *passim*; Dolgopolsky 1989, "Cultural Contacts of Proto-Indo-European and Proto-Indo-Iranian with Neighbouring Languages", *Folia Linguistica Historica* 18, 1-2: 3-36).

24- Sethe 1926, *Die Achtung feindlicher Fürsten, Völker und Dinge auf altägyptischen Tongefäßscherben des Mittleren Reiches*, *AbhAk(Berlin)* 5: 24; Clay 1921, "The Amorite Name Jerusalem", *JPOS* 1: 29.

25- Child 1926, *The Aryans*: 11, cf. Johnson 1919, *The Bantu Language*: 25; نیز نک کتاب «آریاییان».

۲۶- برای شواهد حضور آریاییان در آفریقا (مصر علیا) در هزاره سوم پیش از میلاد نک کتاب «آریاییان».



۳-۳ § بدیهی است آریاییان همگی نمی‌توانسته‌اند در این گستره بزرگ دارای یک نوع‌گوش و یا مذهب مشترک بوده باشند. از همین روی سنت نام‌گذاری آنان نیز که معمولاً بیشتر به مذهب بستگی داشت تا به زبان و نژاد، یکدست نبوده است. بنابراین در حالی که بخشی از سنت آریاییان خاوری (ایران و هندی) در اوستا و ریگ‌ودا ثبت شده است، سنت آریاییان باختری به گونه‌ای ناقص و ناپیوسته مستند است، گرچه ردپای آنان در اوستا و تاریخ سنتی ایران و نیز در متن‌های خاور نزدیک قابل پی‌گیری است. به همین گونه ردپای آریاییان شمال خاوری (سکاها) در آسیای میانه بر جای مانده است.

۴ § آریاییان در متن‌های باستانی

۴-۱ § در زبان هندوآریایی کهن واژه آری *ari* به معنای «بیگانه» بوده که بعدها معنای «میهمان» و سپس «دشمن» را نیز به خود گرفته است. از ریشه «اری» معانی ودایی آریته (*aryá*) «پشتیبان بیگانگان» < «سرور»، آریته (*áriya, áriya*) «سرور خانه، سرور» و آریته (*ārya*)، نام قوم آریایی برگرفته شده است. (۲۷) این قوم آشکارا در میان اقوام گوناگون دنیای باستان اکثراً با همان نامی که برای خود برگزیده بود پدیدار شده است، مانند آری *āri* یا آری *ari* در سومری به معنای «صحرانشین»، ایری *iry* «یار» (۲۸) و ایری پات *irypat* «شاهک» (۲۹) در مصری، که احتمالاً به معنای «شاهک آریایی» > (۳۰) آری پاتی *ari-pāti* بوده (نک واژه هندوآریایی پاتی - *pāti* در واژه سومری پتسی *patesi* (۴-۲-۶-۶) §)، و نیز در واژه مصری هاری *harri* به معنای «ساکنان فلسطین» (۳۱)، آریته *orja* در زبان فلاتندی به معنای «برده»، آره *ara* در زبان هیتی به معنای «یار» (۳۲) و جز آن. در عین حال همین قوم به گمان با مفهوم اصلی نام خود «بیگانه» نیز در متن‌های خاور باستان به چشم می‌خورد، مانند گوئیم *Goim* «بیگانه» در زبان عبری (سفر پیدایش ۱۴). (۳۳)

همچنین در هزاره سوم پیش از میلاد به جزء آری *ari* در بسیاری از نام‌های خاور نزدیک برمی‌خوریم. اطلاق این جزء به واژه هوری *ar* «دادن» که اغلب پذیرفته‌اند، در بیشتر موارد نامفهوم می‌شود، در حالی که معنای آن «آریایی» مجاب‌کننده است، مانند آرداته *Ardata* > آری‌داته *Ari-data* «آریا داد». (۳۴)

۴-۲ § اوستا آریاییان را مردم سرزمین‌های آریایی نامیده (۳۵) و ریگ‌ودا آنان را نژادی سپیدپوست در برابر دسیوه‌های

27- Thieme 1938, *Fremdling in Rigveda*: 10ff. u. passim; *EWAia* I: 111-12; Pokorny 1959: 24.

28- میان واژه‌های مصری کهن ایری (*iry*) و اوگاریتی آری (*āry*) با واژه‌آریایی آری و آریته معتقد است، لیکن (آشکارا) با توجه به فرضیه «مهاجرت آریاییان»، برای این واژه‌ها منشأ خاور نزدیک پیشنهاد می‌نماید. لیکن این امر بدین معنی است که بخشی کوچک از آریاییان پس از برخوردی کوتاه با اقوام خاور نزدیک، نامی بیگانه برای قوم خود گزیده و آن‌را در پهنه گسترده‌ای از هند تا ایران (و حتی تا ایرلند) رواج داده‌اند. از آنجا که چنین رویدادی با تجربه تاریخی مغایرت دارد، این فرضیه قابل پذیرش نیست. استدلال این نویسنده که همجواری دو واژه آری به معنای «بیگانه» و آری به معنای «خویشاوند و یار» در یک نظام زبانی میسر نیست (همان ص 149)، با مثال مترادف دیگر قابل رد است: در زبان لاتین واژه هوستیس (*hostis*) به معنای «بیگانه و دشمن» است که بعدها از آن معنای «میهمان» برخاسته است (*EWAia* I: 111).

29- *ĀHw*: 15 s.v. *irj*; *GHwĀD*: 464b.

۳۰- برای «شاهک» نک + *GHwĀD*: 464b; *ĀHw*: 94.

۳۱- برای بحث درباره واژه «هاری» یا «خاری» = «آریایی» نک کتاب «آریاییان».

32- Szemerényi 1977, *Acta Iranica* VII: 147.

33- Cornelius 1960, "Genesis XIV", *ZATW* 72: 3.

۳۴- نک ۳-۲-۵ §؛ نام‌های آمیخته با «آری» بسیار فراوان‌اند. این نام‌ها در کتاب «آریاییان» با معادل‌های احتمالی‌شان در منابع ایرانی آورده شده‌اند.

۳۵- پشت ۱۳، بند ۱۴۳؛ ۱۰، بند ۸۷؛ ۵، بندهای ۴۹، ۵۸، ۱۱۷، ۱۹، بندهای ۵۶، ۶۹؛ وندیداد ۱۹، بند ۳۹ و جز آن.



تیره پوست خوانده است. (۳۶) در یکی از کتیبه‌های داریوش، «آریایی» لفظ عامی است که پارسیان و هخامنشیان را در بر می‌گیرد. (۳۷) پس این واژه یک معنی عام بوده که برای نامیدن تیره‌های گوناگون با وابستگی‌های مردمی و فرهنگی به کار می‌رفته است؛ به عبارت دیگر این معنی به مفهوم نام مردمی با فرهنگ ویژه آریایی است. به استناد منابع کهن، پارسیان، مادها و اقوام ایران خاوری، سکاها و همچنین هندی‌ها جزو مردمان آریایی بوده‌اند.

۳-۴ § زبان‌های آریایی (هندوایرانی کهن) در هیچیک از دورانهای تاریخی زبان نژاد ویژه‌ای نبوده است. امروز نیز نژادهای گوناگون به زبان‌های آریایی تکلم می‌کنند. بنابراین معنی «آریایی» نشان نام یک نژاد نیست، بلکه بیشتر نمودار یک فرهنگ با ویژگی‌های خود می‌باشد. نشانه‌های این فرهنگ در زبان، جهان‌بینی، سنت‌ها، اسطوره‌ها و مذاهب گوناگون مردم آریایی (۳-۵ در برابر ۴-۵ §§) تجلی می‌کند.

۵ § جهان بینی آریاییان و گسترش آن در میان اقوام خاور نزدیک

رَدپای آریاییان را در جهان کهن می‌توان از جهان بینی آنان در میان اقوام دیگر پی‌جست، زیرا بسیاری از عناصر فرهنگی دیگر نیز از همین سرچشمه منشعب می‌شوند.

۱-۵ § فلسفه بی‌مرگی

۱-۱-۵ § بیمه (۳۸) از شخصیت‌های اساطیری ایرانی است که رَدپایش را می‌توان تا دوران کهن هندواروپایی دنبال کرد. بیمه یکی از نامدارترین شاهان کهن است که نماد دوران دیرینی از فرهنگ آریایی است. دوره هزار ساله وی عصری طلایی بود که در آن مرگ، پیری، سرما و گرما و یا هرگونه رنجی وجود نداشت. (۳۹) او نخستین انسان است که سرزمین بی‌مرگان یا جاودانگان را بنیان گذارد. از آنجا که بیمه به فشردن گیاه هشومه نیز شهرت دارد که افشوره‌اش سبب بی‌مرگی می‌شده است، می‌توان جاودانگی قوم او را تنها به دلیل مصرف شیرۀ هشومه «گیاه زندگی بخش» دانست. دوران فرمانروایی و کامروایی بیمه تا زمانی ادامه یافت که مغرور شد و این غرور او را به گفتار و ادعاهای پلید واداشت. وی تنها خود را بانی این خوشبختی دانست و از مردم خواست تا او را همچون خدایی ستایش کنند. (۴۰) پس بیمه به‌خشم خداوند گرفتار شد و فز (خورگه) که پشتیبان فرمانروایی او بود، از وی جدا شد. (۴۱) اژی دهاک (۴۲) که دجال و هیولایی بیگانه بود، فرمانروایی را از بیمه ستاند. ملیت‌های گوناگونی در متن‌ها به او نسبت داده شده و وی را در چهره پرهیبت بسیاری از دشمنان ایران، از جمله بابلیان (۴۳) و یا تازیان (۴۴) در آورده‌اند. فردوسی توصیف

۳۶- ریگ‌ودا، کتاب ۱، بخش ۱۰۰، بند ۱۸؛ کتاب ۳، بخش ۳۴، بند ۹؛ کتاب ۹، بخش ۴۱، بندهای ۱-۲.

37- DNa, 14.

۳۸- نک اوستایی بیمه = هندی یمه = هندواروپایی *Yemo («دوقلو»؛ پارسی میانه یم، فارسی جمشید > اوستایی بیمه خَشْتِیَه «بیمه‌ی درخشان».

۳۹- یسنا ۹، بند ۴؛ یشت ۹، بند ۱۷؛ ۲۹؛ وندیداد ۲، بند ۵؛ میتوخرد ۲۷، بند ۲۴ تا ۲۶ و جز آن.

۴۰- داستان دینیک ۳۹، بند ۱۶؛ شاهنامه؛ اغلب منابع ایرانی و اسلامی در این روایت هم‌سخن‌اند.

۴۱- یشت ۱۹، بندهای ۳۱ تا ۳۸.

۴۲- اوستایی اژی = هندی آمی «مار»؛ اوستایی دهاکه = هندی داسه «بربر، فیرآریایی»؛ پارسی میانه آزی دهاک، آژ دهاک؛ فارسی آژدها؛ در شاهنامه به شکل عربی ضحاک آمده است.

۴۳- یشت ۵، بند ۲۹؛ دینکرد کتاب ۷، فصل ۴، بند ۷۲.

۴۴- دینکرد کتاب ۸، فصل ۱۳، بند ۸؛ بندهش هندی ۳۱، بند ۶.



می‌کند که چگونه دهاک «مار پلید» در سرزمین تازیان رشد کرده و زیر نفوذ شیطان قرار می‌گیرد و نیز چگونه ایرانیان از بیمه رویگردان شده و ایران نصیب دهاک می‌شود و شاه نگون بخت از او می‌گریزد. در این گریز، بیمه برای صد سال ناپدید می‌شود. سپس در خاور دور در کنار دریای چین پدیدار می‌شود که دهاک او را دستگیر نموده و یکی از یاران وی به نام سپیتی‌یورا^(۴۵) با آزه او را به دو نیم می‌کند^(۴۶).

۵-۱-۲ § اندیشه سرزمین بی‌مرگی به اقوام خاور نزدیک نیز راه یافت و آرزوی دست یابی به بی‌مرگی، مضمون بسیاری از حماسه‌های سومری گردید و نگاه‌ها همواره رو به سوی فلات ایران شد. چنین است که لوگالبنده *Lugalbanda* از شهر اوروک *Uruk* رو به خاور و کشور آرته *Aratta* (۵-۱-۶ و ۵-۱-۷ §§) نهاد و به «گیاه بی‌مرگی» که «ایلیانوم» یا «لرانو» (*ilīanum/erānu*)^(۴۷) نام دارد، دست یافت. این گیاه به زبان آگدی به شکل ایری‌آنوم، لری‌ینو، لژنوم، لری‌آنوم، (گیش) لری‌ینوم، (گیش) ایری‌ینوم، ایلی‌ینوم و (گیش) ایلی‌نو «درخت یا بته»^(۴۸) راه یافته و به گمان اشاره به خاستگاهش ایران = ایران دارد.

۵-۱-۳ § گیلگمش، فرزند لوگالبنده، برای دست‌یابی به بی‌مرگی بار دیگر به خاور لشکر می‌کشد. در آنجا هومبابا *Humbaba* در سرزمین پرچنگل اِریِن *Erin* فرمانروایی می‌کند. اِریِن در جاهای دیگر نیز نامی جغرافیایی است،^(۴۹) و احتمالاً بازتاب نام کهن اِران یا ایران است (نک به اِریِن و اِیرین برای «ایرلند»)^(۵۰). حماسه «گیلگمش و سرزمین زندگان» بسیاری از جزئیات افسانه ایرانیان در مورد دهاک و بیمه را باز می‌تابد. همچو بیمه، هومبابا نیز دارای هفت صفت برجسته است. همچو هومبابا که فرمانروای چنگل درختان خوشبوی اِریِن است، بیمه نیز حاکم بر چنگل‌های عطرآگین است. هومبابا سرش از تن جدا می‌گردد و پیکر بیمه نیز به دو نیمه می‌شود...

۵-۱-۴ § پیکر بیمه (هندی یمه) نه تنها در میانرودان، بلکه در اسطوره‌های اروپایی نیز حضور دارد: در میان اقوام شمال اروپا نخستین فرمانروا بیمیر *Yimir* نام دارد که از اجزای پیکر او جهان آفریده شده است. جزئیات دیگر این اسطوره با افسانه ایرانی جمشید تطابق دارد.

۵-۱-۵ § در زبان سومری برای نامیدن بسیاری عناصر که منشأ آنها تجد ایران بوده، از واژه اِریِن استفاده شده است، مانند

۴۵- برادر بیمه (بندهش بزرگ ۲۵، بند ۳) که به دهاک پیوست. ۴۶- یشت ۱۹، بند ۴۶.
 ۴۷- *LBE*, 243; (→ برای اِرانو *eranu* نک →) Falkenstein 1964, "Sumerische Religiöse Texte", ZA 56 NF 22: 63 n. 39; Wilcke 1969, *Das Lugalbandaepos*: 187.
 ۴۸- *AHW* I: 386a; *Gud Cyl A XV*, 23; Wilcke 1969: 187ff.; *MSL* 5, 113, 250 + n. e.
 ۴۹- «سرزمین کوهستانی و پرچنگل اِریِن» ترجمه شده است، نک به کتاب «آریاییان»، نیز بسنجید:
Innin.Erin^{ki} (*JTT* II/1 641; *RA* 19: 44 zit. von Buccellati 1966: 52), *Inanna.Erin*^{ki} (*UET* I, 210. 211. 289), *MÚŠ.EREN*^{ki} و نیز نک → «شوش» (۵-۱-۵)

۵۰- نک → (Szemerényi 1977, *Acta Iranica* VII: 125) برخلاف سایر واژه‌هایی که Adolph Pictet با معنی «آریایی» ارائه داده (Eriu, Eire, airech) و برای آنها ریشه‌ای دیگر پیشنهاد کرده است (aire به معنی «مرد آزاد، ممتاز، دهقان»، airech به معنی «سرکرده»، همان ص 126-127) که با این حال از ریشه آری و آرتیه برخاسته‌اند (Pokorny 1959: 67)، در باره اِریِن و اِشیرین (Eirinn نظری ابراز نمی‌کند. همچنین بستجید واژه‌های Ériu «ایرلند» و حالت مالکیت Érenn (1161. 324. 24. Pokorny 1959) و نیز آلمانی میانی er(en) و آلمانی کهن arin, erin «کف اتاق، خرمنگاه» (EWAia. I: 196; KEWA I: 92) و آگدی ایری‌ینم (irīnam) «زمین پایره» (KEWA I: 91).



«ارین» به معنی دشمن، سرزمین دشمنان، سربازان خاوری^(۵۱)، خزانه، گنج و غیره. «ارین مندَه» Erin-Manda احتمالاً به سوارکاران آریایی و بعدها به جنگجویان اراهه‌ران اطلاق می‌شده است. شاید نام ایلام Elam از همین ریشه آریایی باشد، زیرا سومریان شهر شوش را اینته‌ارین کی Inanna.Erin.ki یا موش‌ارین کی Muš.Eren.ki می‌نامیدند که همین عنصر را در بر دارد، در حالیکه ایلامی‌ها خود را به نامی دیگر، یعنی هلتمتی Haltamti^(۵۲) می‌خواندند. ذکر نام سرزمین ایران به شکل «ارین» در کتیبه‌ای در کرمانشاه^(۵۳) نشانه همان منشأ و تبدیل طبیعی «ر» < «ل»^(۵۴) می‌باشد. واژه عربی لزوم^(۵۵) که نام قوم و شهر ایشان و نیز به معنای بهشت آمده است،^(۵۶) باید از همان ریشه باشد.

۵-۱-۶ § در رابطه با حماسه لوگال‌بنده به عنصر ایرانی دیگری برمی‌خوریم که پرندۀ آنزو Anzu می‌باشد. بنا بر حماسه‌های سومری، این پرندۀ سخن‌گو در بالای کوه سرخ‌سنگ سابوم (کوه عقیق) که در میان راه میان‌رودان به کشور آرتۀ قرار دارد، بر روی درخت مقدس و بلند شاهین بر مرتفع‌ترین قلۀ کوهستان عقیق^(۵۷)، آشیان دارد. این پرندۀ لوگال‌بنده را از بیماری رهاکننده و راه سرزمین آرتۀ در خاور ایران را به وی نشان می‌دهد. ایرانیان این پرندۀ توانمند و جادویی را در فارسی سیمرغ، در پارسی میانه سین مورو Sēn-murw و در اوستایی سینه مرغه Saēna.mərəya^(۵۸) «پرندۀ شاهین» می‌نامند که آن هم سخن‌گو بوده و بر روی درخت و سپوییش Vispō.biš^(۵۹) «درمان‌بخش همه بیماری‌ها» یا «درخت همه‌دانه»^(۶۰) آشیان دارد. این درخت در کنار درخت بی‌مرگی گوگرن Gōkarn بر بلندترین قلۀ کوه هارائینی^(۶۱) و یا بر روی گیاه هشومه سفید^(۶۲) در دریای ژور و کُشه Vouru.kaša^(۶۳) در سرزمین ایران‌ویج (آیرینه و ژجِه)^(۶۴) یا در بالای رشته‌کوه سیمرغ (البرز)^(۶۵) قرار داشت.

سیمرغ شاخه‌های گیاه بی‌مرگی هشومه را به مهر سو می‌پراکند.^(۶۶) تطابق پرندۀ آنزو با سیمرغ را خاورشناسان دریافته‌اند.^(۶۷) لیکن این نتیجه‌گیری که این پرندۀ افسانه‌ای از «بومیان اصلی» نجد ایران یعنی «غیرآریاییان» گرفته شده و به آریاییانی که بعدها به آنجا مهاجرت کرده‌اند انتقال یافته،^(۶۸) درست نیست. زیرا نام آنزو ریشه آریایی دارد. هشومه یا گیاه

۵۱- «ارین» (erin) عموماً نام سربازان خاوری بود. در فهرستی از دوران آترسین (۲۰۳۹-۲۰۴۷ ق م) واژه اِرِن (erén) «سرباز» در پیوند با نام‌های جغرافیایی‌ای ذکر شده است که جملگی خارج از سرزمین بابل و اکثراً در خاور دجله قرار داشتند. در برابر واژه گوروش (guruš) «سرباز بومی»، واژه اِرِن آشکارا برای نامیدن سربازان همسایگان خاوری به کار می‌رفته است؛ نک: Goetze 1963, "Šakkanakkus of the Ur III Empire", JCS 17: 4-6; Gelb 1973, "Prisoners of War in Early Mesopotamia", JNES 32: 85. 52- Cameron 1936, *The History of Early Iran*: 13. 53- HbZ: 3a. ۵۴- برای گویش ایرانی کهن که حرف «ل» به جای «ر» به کار می‌رفته نک Bartholomae 1895-1901, *Grundriß der Iranischen Philologie* I: 23; *OnP*, 11.2.3.1 و نیز نک به منابع مندرج در آنجا. ۵۵- قرآن سوره ۸۹، آیه ۷. ۵۶- خزائلی، اعلام قرآن، ص ۱۱۰ و بعد؛ معین، فرهنگ فارسی، ج ۵، ص ۱۲۴. 57- LBE, 28-29; Wilcke 1969, *Das Lugalbandaepos*: 63. ۵۸- یشت ۱۲، بند ۱۷؛ ۱۴، بند ۴۱. ۵۹- یشت ۱۲، بند ۱۷. ۶۰- مینوخرود (West: 62, 37). ۶۱- یشت ۱۰، بند ۸۸. هرتیتی معمولاً با کوه البرز یکی دانسته شده است. ۶۲- نک دستخواه، اوستا، ج ۲، ص ۸۷۵، یادداشت ۱؛ بندهش هندی ۲۳، بند ۶۴. ۶۳- یشت ۱۲، بند ۱۷؛ بندهش: ۸۰، ۸۷؛ فراخکوت نام دریایی بزرگ است که مخزن تمامی آب‌هاست، نک: Air.Wb.: 1429-30. زات‌سیرم ۳، بند ۴۰. ۶۴- مینوخرود ۶۲، بند ۱۴. ۶۵- شاهنامه، منوچهر. ۶۶- یسا ۱۰، بند ۱۱. 67- Aro 1976, "Anzu and Simurgh", *AOAT* 25: 25-28. 68- Gropp 1995, *Archäologische Forschungen in Khorasan, Iran*, Beihefte zum Tübinger Atlas des Vorderen Orients: 57.

سومه Soma، در زبان هندوآریایی باستان آمسو amśú، در اوستایی آسو-asu یعنی گیاه منسوب به هشومه (۶۹) نام داشت. آمسو در عین حال به معنای «جام نوشابه سومه» نیز می‌باشد (۷۰). در ریگ‌ودا خود واژه سومه نیز نام پرندۀ ای است (۷۱) که با نام آمسو Amśú و یا آنسو Ansu در نبرد شرکت داشته است (۷۲). آمسو Amśu از پشیبانی آسوینها Asvin (۷۳) نیز بهره‌مند است. افزون بر آن، پرندۀ آنزو (< عربی عنقا) با لوگال‌بنده روبه‌رو می‌شود که با داستان «سیمرخ و یوسف شاه» در افسانه‌های کردی تطابق دارد. (۷۴)

۷-۱-۵ § در سرزمین اَرتَه که در خاور ایران قرار داشت (۷۵) و دارای ثروت افسانه‌ای، طلا، نقره، عقیق و سنگ لاجورد بود، ریشه‌های دیگر زبان آریایی هم یافت می‌شود. حتی نام سرزمین اَرتَه آریایی است: در متن‌هایی که به خط میخی نگارش یافته، واژه هندوآریایی رَته rātha «چرخ، ارابه جنگی» به شکل اَرتَه arata باز آمده است، مانند واژه اَکدی اِرتی (یا) نو eratti(ja)nnu «بخشی از ابزار جنگی؟» (۷۶) احتمالاً چرخ ارابه جنگی، و در زبان هیتی اَرتی‌یائی aratianni «ابزار ارابه» (۷۷) و همچنین اَرتی‌ئی aratiyanni در متن‌های آلالاخ (۷۸) که جملگی از ریشه آریایی رَته rātha مشتق می‌شوند (نک به «آریاییان»). در نظر داشته باشیم که در خط میخی نمایش حرف «ر» در آغاز واژه ممکن نبوده و پیش از نگارش حرف «ر»، حرف «آ» الزامی بوده است. (۷۹). پس با حذف حرف «آ» از نام اَرتَه، همان ریشه اصلی رَته rātha به دست می‌آید. پس اساساً ایرادی به بازنمود واژه آریایی «رته» به شکل «اَرتَه» در خط میخی نیست.

۸-۱-۵ § پذیرش منشأ آریایی رته «چرخ، ارابه» برای نام کشور اَرتَه (۸۰) با شواهد دیگر، از جمله ادامه حیات معنای این ریشه در درازنای تاریخ اثبات می‌شود. این نام جغرافیایی از کهن‌ترین دوران تا دوران اسلامی در خاور ایران و هندوستان رایج بوده است. خُونیرت X^vaniratha نام یکی از کشورها در مرکز زمین بوده که مبین آریاییان را دربر می‌گرفت (۸۱). شش سرزمین دیگر در پیرامون آن قرار داشت. در جزء دوم این نام، واژه رَته «چرخ» نمایان می‌شود که به گمان یادآور نام سرزمین اَرتَه است. تصوّر همه سرزمین‌ها گرداگرد خونیرت، شباهت به چرخ شش پَره دارد. ریشه‌های دیگری هم می‌توان برای ارتباط خونیرت با رَته «چرخ» در ترکیب با خورنه به دست آورد که به معنی «چرخ قر» می‌باشد. همچنین با کاربرد خور X^var معنای «چرخ خورشید» به دست می‌آید. در زبان اوستایی واژه خونینگ x^vāng «از خورشید» (حالت مالکیت) در ترکیب با رته معنای «چرخ خورشید» را می‌دهد. نیز واژه اوستایی خونینی X^vaini- «زیبا» = پارسی خوب xūp (۸۳) در همان ترکیب

69- Macdonell 1898: 114; *EWaia* I: 36-7.

70- Winternitz 1910, *A General Index to the Names and Subject-Matter of the Sacred Books of the East*: 40.

۷۱- ریگ‌ودا، کتاب ۹، بخش ۳، بند ۴۱، کتاب ۹، بخش ۳۳، بند ۴۱، نک + Macdonell 1898: 106. 152.

۷۲- ریگ‌ودا، کتاب ۸، بخش ۵، بند ۲۶، نک Grassmann, *Rig-Veda* I: 397.

73- Macdonell 1912, *Vedic Index of Names and Subjects* I: 1.

74- Aro 1976, *AOAT* 25: 27 nach Ritter 1969, *Oriens* 21-22: 17ff.

۷۵- امروزه مکان سرزمین اَرتَه را در خاور ایران قلمی می‌دانند؛ نک +

Majidzadeh 1976, "The Land of Aratta", *JNES* 35: 110ff.

76- *AHW* I: 232b.

77- Mayrhofer 1960, *III* 4: 144L; Friedrich 1952-66, *Kurzgefaßtes Hethitisches Wörterbuch*: 421b.

78- Mayrhofer 1960: 144-145.

79- Mayrhofer 1960: 145 n. 66 → Speiser 1941, *Introduction to Hurrian*: 27f., dort §38.

۸۰- بسنجید با واژه هندوآریایی اَرتی (arati) «پره‌های چرخ» (EWAia. II: 108).

۸۱- یسنا ۵۷، بند ۳۱؛ یشت ۱۰، بندهای ۱۵، ۶۷، ۱۳۳؛ ۱۲، بند ۱۵؛ وندیداد ۱۹، بند ۳۹؛ ویسپرد ۱۰، بند ۱.

82- Pokorny 1959: 881; *EWaia*. II: 793.

83- *Air.Wb.*: 1864; Hübschmann 1895, *Persische Studien*: 57.



به معنای «چرخ زیبا» است (نک اوستایی خوئینی سخته x^vainii-saxta «با ابزار جنگی زیبا»^(۸۴)). واژه ژته و نمایش نمادین سرزمین‌های جهان به شکل یک چرخ که خونیرث، میهن آریاییان، در مرکز آن قرار گرفته است،^(۸۵) در اوستا و متن‌های هندی حضور دارد.^(۸۶) در فهرست کشورهای اوستا، در میان شانزده سرزمین اهورایی از سرزمین چخزه Caxra نیز نام برده شده است. بعدها در فارسی از این ریشه، واژه چرخ برخاسته است. چخزه و چرخ نام یکی از شهرهای خراسان در شمال نیشابور^(۸۷) و همچنین «شهری در نزدیکی بخارا»^(۸۸) و مکان دیگری در نزدیکی غزنین^(۸۹) بوده است. همه این نام‌ها دلیلی برای ادامه حیات واژه ژته (و یا آژته) در خاور ایران است. این نام‌ها به موازات تحولات زبان پارسی با همان معنای اصیل خود بر جای مانده است.

۹-۵ § این واژه تاریخی آریایی در فرهنگ هندی کهن نیز موجود است. در زبان هندوآریایی و ودایی واژه سکزَه Cakra یکبار به معنای چرخ ارباب جنگی است^(۹۰) و بار دیگر معنای دایره و نیز معنای نماد خورشید و چرخ خورشید و یا چرخ (گردش) سال^(۹۱) را می‌دهد. واژه سکزَه نماد سکزَوَرَتین Cakravartin^(۹۲) «او که چرخ را می‌گرداند»^(۹۳) پادشاه جهان در هندوستان بوده است. بنا بر تاریخ جهان هندیان، دوازده شاه جهان یکی پس از دیگری در هر نیم گردش چرخ زمان در جایی فرمانروایی می‌کردند. نامدارترین آنان سکزَوَرَتین‌ها بودند که بر امپراتوری بزرگ بهازته Baharata فرمان می‌راندند.^(۹۴) هرگاه یکی به سلطنت می‌رسید، چرخ وی در همه جهات آسمانی به گردش در آمده و شاه با سپاهش به دنبال می‌رفت. سکزَه یکی از هفت شیئی گرانبها و جادویی است که به او تعلق دارد، از جمله اشیاء دیگر آشو asva «اسب» و منی mani «سنگ گرانبها، گردنبند زینتی»^(۹۵) می‌باشد. آژته (ژته=سکزَه) چه بسا سرزمین فرمانروایی این شاه بوده که جزو امپراتوری بزرگ بهازته به‌شمار می‌رفته است. نام سرزمین سوپارتو Subartu که در متن‌های میانرودانی بارها آمده است، شاید از ریشه «سو بهازته» به معنای «بهازته خوب» بوده و نیز نگارش دیگر این سرزمین به شکل سوپار subar، سوپور subur از ریشه‌های آریایی بهور Bhur (= «خوش حرکت» یا بهر Bhar «خوش سلوک»^(۹۶)) هم از این ریشه است^(۹۷) که با

84- *Air.Wb.*: 1864.

85- Monchi-Zadeh 1975, *Topographisch-Historische Studien zum Iranischen Nationalepos*, AKM 41, 2: 22.

86- «خودنیاد»: X^vaniraθa: 176, 15¹: *The Avestan Hymn to Mithra*: 1959, Gershevitch → بستجید.

۸۷- واژه‌نامه اوستا ج ۱، ص ۴۹۴.

۸۸- ابن خردادبه، المسالک و الممالک، ص ۲۲؛ مزب چرخ (Markwart 1938, *Wehrott und Arangg*: 146, n. 5) نک نظریه → Monchi-Zadeh 1975, *Topographisch-Historische Studien zum Iranischen Nationalepos*: 126.

89- Monchi-Zadeh 1975: 126.

90- Macdonell 1912, *Vedic Index of Names and Subjects* I: 252.

91- Haussig 1984, *Wörterbuch der Mythologie V, Götter und Mythen des Indischen Subkontinent*: 105; *EWAia* I: 521.

92- Haussig 1984: 105. 360.

93- Haussig 1984: 339.

94- Haussig 1984: 230.

95- Haussig 1984: 230. 339;

برای واژه منی «گردنبند» در زبان‌های خاور نزدیک نک ۱۲-۱-۴-۵ و نیز کتاب «آریاییان».

96- *EWAia* II: 246 ff. 266;

همچنین نک واژه بهره (bhārah) «غنیمت، سود»، بهر (bhāra) «نبرد» = ویژگی پیروز شدن (KEWA II: 476).

۹۷- منشأ سوپاریان، زبان آنان و مراحل گوناگون زبان هوری و پیوند آنان با آریاییان موضوع بحث کتاب «آریاییان است». ریشه آریایی نام سرزمین سوپارتو (شمال خاوری میانرودان) از آنجا محتمل است که نام کهن این سرزمین به صورت سوپور و هوبور (Subur, Hubur) آمده است (Ungnad 1936, *Subartu*: 109. 110) که تبدیل «سو» به «هو» در زبان سومری کاملاً ناشناخته است (Ungnad *op.cit.*: 110)، در حالی که این تبدیل در زبان‌های آریایی و ایرانی کاملاً طبیعی است. ساکنان سرزمین سوپارتو، یا دست‌کم بخشی از آنان، به نام «مردم سو» شهرت داشتند که به گمان به معنی آریایی «مردم خوب» بوده است (نک به تفصیل در «آریاییان»).



نام قوم بهائزته در ادبیات ودایی آمده است.^(۹۸).

۱۰-۱-۵ § پذیرش منشأ آریایی نام سرزمین آرتّه و مکان آن در خاور ایران با روایات کهن دیگر نیز تأیید می‌شود. بنا بر گزارش‌های هرودوت، پارسیان خود را آرتایی (Artaier) نیز می‌نامیده‌اند^(۹۹). پیش از هرودوت هم نام «آرتّه‌ای‌بوت» Artaiot که نام یک قوم بود، آورده شده است. هیلانیکوس Hellenikos این قوم را ساکنان یک سرزمین پارسی به نام ارته‌تیه Artaiia^(۱۰۰) دانسته است. افزون بر آن، یونانیان ساکن سرزمین بری‌گزه Barygaza را آرتئی Arattii، آراخوزی Arachosi و گنداره‌ای Gandarcei خوانده است که در شمال سرزمین آنان باکتری‌های جنگجو می‌زیسته‌اند^(۱۰۱).

۲-۵ § ایران، سرزمین خدایان و اساطیر

نجد ایران مقر خدایان میانرودان بود؛ جایگاه اِنلیل Enlil در سرزمین اِیرین^(۱۰۲) یا در کوه سابوم Sābum در جنوب ایران^(۱۰۳) قرار داشت. نام نین‌هورزگه Ninhursaga «ایزدبانوی کوهستان» به نجد ایران اشاره دارد و اینته Inanna «الهه عشق و ستاره ونوس» از خاور برمی‌خاست که ایزدبانوی سرزمین آرتّه هم بود^(۱۰۴). مَرتو Martu که رشته‌کوه لاجورد (بدخشان) در خاور ایران به او منسوب است، (۱-۴-۵ §) و دیگر خدایان جملگی در خاور میانرودان جای داشتند. نجد ایران نه تنها جایگاه خدایان میانرودان، بلکه خاستگاه اسطوره‌های مردم خاور نزدیک نیز بوده است. بنا بر پندار سومریان، ملکوت آسمانی دارای سه طبقه بود: خدای آسمان، آن An (آنو Anu)، در بالاترین طبقه می‌زیسته است. دومی طبقه به‌ایگی‌گی‌ها Igiigi (خدایان ملکوت) تعلق داشت. ستاره‌ها در بخش قابل رویت ملکوت یا پایین‌ترین طبقه جای داشتند. الهه خورشید هم‌روزه به آنجا وارد و از آنجا خارج می‌شد که بنا بر نگاه‌های کهن از دروازه خاوری ملکوت برمی‌خاست.^(۱۰۵) پس زمین در تخیل انسان میانرودان هم‌مرز پایین‌ترین طبقه ملکوت بود و دروازه‌های آن در خاور قرار داشت. دست‌یابی به طبقه زیرین ملکوت آسمانی آرزوی افراد بشر بود. این اشتیاق زمینه بسیاری از اسطوره‌های اقوام میانرودان گردید. بدین سان بخش هویدای ملکوت آسمانی در زمین و در خاور میانرودان جستجو می‌شد. نجد ایران با رشته‌کوه‌های سر به‌فلک کشیده و پوشیده از برف خود سرشار از سنگ‌ها و فلزات گرانبها و دیگر منابع طبیعی مورد نیاز اقوام خاور باستان بود. شرایط طبیعی نجد ایران تقریباً از هر نظر با دشت میانرودان متفاوت بود. این ویژگی‌ها سبب می‌شد تا مردمان آن‌روز نجد ایران را طبقه زیرین ملکوت آسمانی به‌پندارند. افزون بر آن خورشید، ماه و ستارگان که نمایندگان خدایان بودند^(۱۰۶) از خاور طلوع می‌کرده‌اند. به این ترتیب نجد شگفت‌انگیز، مرموز و پر هیبت ایران، بهترین اقامتگاه خدایان و خاستگاه اسطوره‌های اقوام میانرودان را عرضه می‌نمود. پس به‌خوبی می‌توان دریافت که چرا دامنه کوهساران

Macdonell 1912, *Vedic Index* I: 167-9. 218. 317 etc.; s. id. ریگ‌ودا، کتاب ۱، بخش ۹۶، بند ۳؛ کتاب ۵، بخش ۱۱، بند ۱-۹۸. vol. II: 94ff. و نیز Index Seite 549b; *EWAsia* II: 249 ff; → Haussig 1984, *Wörterbuch der Mythologie* V: 50.

۹۹- هرودوت کتاب ۷، بندهای ۶۱ و ۱۵۰.

100- Fr. 159 zit. von Marquart 1896, *Untersuchungen zur Geschichte von Eran* I: 234.

101- *The Periplus of the Erythraean Sea* (Hrsg. W. Schoff, New York 1912: 41).

102- *KUB* VIII 52, Z. 5 = Friedrich 1929, "Die hethitischen Bruchstücke des Gilgamesh-Epos", *ZA* 39 NF 5: 15.

103- Cohen 1973, *Enmerkar and the Lord of Aratta*: 19, +n. 15. 50, +n. 29; Reiner 1956, "Lipšur Litanies", *JNES* 15:

132, Z. 1: [kur]Sa-a-bu lip-šur^{kur} d'Enlil. 104- *ELA*, 28.

105- Lambert 1972-75. "Himmel", *RLA* IV: 411-412.

۱۰۶- اوتو (Utu) نماد خورشید، سوئن (Su'en) نماد ماه و اینته، ایزدبانوی عشق، نماد ناهید بود (Wilcke 1987, *RLA* VII: 123a).



زاگرس پایه ملکوت آسمانی و آستانه نفوذ انسان به طبقه زیرین آن به‌شمار می‌آمده است. از کهن‌ترین متن‌های میانرودان به‌روشنی پیداست که نجد ایران از دیرباز مکان اسطوره‌های اقوام دشت میانرودان بوده است. آنجاست که انسان در جستجوی «گیاه بی‌مرگی» (۵-۱-۲ §) بود و هم آنجا «سرزمین بی‌مرگان» (۵-۱-۳ §) قرار داشت. در این رابطه است که اسطوره‌های سومری، سرزمین آرتّه در خاور ایران را سرزمین «نیروهای ناب خدایان» (me) قلمداد می‌نمایند. (۱۰۷).

۵-۲-۲ § افسانه‌های سه نسل پیاپی یعنی نیمه نخستین شاه، قاتل او دهاک و فریدون که نوادهٔ نیمه بوده و دهاک را به‌بند کشید و نیز فرمانروایی انسان بر «سرزمین بی‌مرگان» (بهشت)، جملگی موضوع اسطوره‌های اقوام باستان از نجد ایرانی و خاور نزدیک تا اروپا گردید. خیال ملکوت آسمانی و سه نسل حاکم بر آن به اسطوره‌های آگدیان، بابلیان، هیتی‌ها، هوری‌ها، فنیقیان، یونانیان و اقوام اروپای شمالی راه یافت و هر یک از این اقوام با شیوهٔ ویژهٔ خود آنرا تکوین نمود. (۱۰۸) منشأ ایرانی تصوّر بهشت و گسترش آن در میان مردم دیگر جهان باستان، از آنجا قابل پیگیری است که همراه با مفهوم، واژهٔ آن نیز از ایران برخاسته است، همانند بسیاری عناصر فرهنگی دیگر: به‌زبان اوستایی پِئیری دَئِزه (Pairidaēza) «میدان محصور، میدان پرچین دار یا دژمانده» که ریشهٔ واژهٔ بهشت (paradies) در برخی زبان‌های دیگر شده است مانند پِژدیس Pardēs «بهشت» در زبان عبری، Παράδεισος «باغ محصور» در زبان یونانی (برگرفته از پردیز در پارسی میانه < پردیس، فردوس و پالیز در فارسی) < paradīsus در زبان لاتین. (۱۰۹) همچنین پِرژ-اوزه Peres-Uzza، زمین خرمن‌کوبی آرَوَنَه Arwanas در تورات که خود نامی ایرانی است، می‌تواند شاخه از همین ریشه گرفته باشد (۱۱۰). پس شگفت نیست که منشأ بسیاری از خدایان میانرودان، ایرانی است.

۵-۳ § ایزدان آریایی شاخهٔ خاوری در باختر

۵-۳-۱ § ایننه Inanna

برابر نهادن «ایننه» در میانرودان با ایزدانای ایرانی نَنَئیه Nanaia (نَنَه(ای) نَه Nana(i)a) را البته فقط می‌توان حدس زد. همسانی «نننا»ی ایرانی با «آینه»ی یونانی و آناهیتای ایران با «آرتمیس» یونان که «ننه»ی ارمنی است، از متن‌های کهن دریافت می‌شود. احتمالاً ایزدانای نَنَئیه در خاور و آناهیتای ایرانی، مستقل و در کنار هم ستایش می‌شده‌اند (۱۱۱). صفات مشترک بین ایننه و آناهیتا دلیل منشأ مشترک آنان است. آناهیتا (آردوی سورا آناهیتا) ایزدانای آب‌هاست. آناهیتا نام ستارهٔ ناهید نیز هست (۱۱۲)، همانگونه که ایننه نیز تجسم ستارهٔ شب است. همچون ایننه که با کوه سابوم و کوه لاجورد ارتباط دارد، آناهیتا

107- Lugalbanda in der Finsternis des Gebirges, 21; ELA, 210. 223. 275. 528. 560. 588;

برای معنی me) و ارتباط آن با ایران نک ۶-۲-۱-۲ و نیز کتاب «آریاییان».

108- Littleton 1970, "Is the 'Kingship in Heaven' Theme Indo-European?", Cardona et al. (eds.), *Indo-European and Indo-Europeans*: 383-404;

نویسندهٔ مقاله یادشده به منشأ یهودی و یا بابلی این اسطوره‌ها معتقد است (همان، ص 396)، زیرا وی برای اسطوره‌های ایرانی قدمت کمتری قابل است. او مدعی است که نشانی از این اسطوره‌ها در اوستا و وداها یافت نمی‌شود؛ در مقابل بسنجید Wikander 1951, *Hethitiska myter hos greker och perser*, id. 1952, *Histoire des Ouranides*, zit. von Littleton op.cit.

109- Pokorny 1959: 244; HbZ: 180a; KEWA II: 65 ((uz-daēza نک به واژهٔ اوستایی اوزدئِزه)) EWAla. I: 746; Frisk II: 473. 866; Waide & Hofmann 1972, *Lateinisches Etymologisches Wörterbuch* II: 251.

110- Gemoll 1911, "Semiten und Indogermanen", *Anzeiger für Indogermanische Sprach- und Altertumskunde* 28: 88.

111- Haussig (Hrsg.) 1986, *Wörterbuch der Mythologie* IV: 409-410. 281.

112- Haussig (Hrsg.) 1986: 275ff.



نیز بنا بر کتیبه‌ای یونانی در آسیای کوچک (از دوران روم) با کوه هَرا در رابطه است: «الهة بزرگ آنتیتیس از هرای بلند» (۱۱۳). در دوران هخامنشی آناهیتا همسر میترا بوده و با ایستر آگدی برابر نهاده شده است که به گمان از ریشه هندواروپایی هشتیر dh²stér هندوایرانی-اوستایی کهنِ ایستر star ستاره (۱۱۴)، (=سومری اینته) گرفته شده است. آناهیتا همچنین تجسم ایزدبانوی عشق ایستر/ اینته (۱۱۵) بوده، که آن نیز «نَته» را تداعی می‌کند (۱۱۶). قدمت نام آناهیتا از آنجا پیداست که نام وی نه تنها در کهن‌ترین یشت‌های اوستا در چهره ایزدبانوی ایران پیش از زرتشت (۱۱۷) آمده، بلکه او در میانه سومین هزاره قبل از میلاد تا باختر ایران نفوذ کرده و در آنجا پرستش می‌شده است: در پیمانی میان نرام‌سین (۲۲۵۵-۲۲۹۱ ق م) و فرمانروای ایلام، در کنار نام دیگر خدایان شاهد، نام ناهیتی آمده که خدای خورشید تصور می‌شود. (۱۱۸) از این نام ناهیتی نام نهوتته «خدای خورشید» (۱۱۹) برگرفته شده است و یا تجسم همین ایزد است (۱۲۰). یکی از شواهد منشأ شرقی آناهیتا، سَرس‌وتی، رودی مقدس در خاور ایران است که آناهیتا نماد این رود بوده و این رود در دوران ودایی پرستش می‌شده است. تغییرات آوایی معمول، نام این رود را در ایران تبدیل به *هَزه‌وتی که برابر با هَزه‌وتیتی در زبان اوستایی و هَراوتی «آراخوزی» در زبان پارسی کهن است (۱۲۱)، تبدیل کرده است. یکی دیگر از شواهد منشأ ایرانی آناهیتا، ریشه این نام است: آناهیتا در زبان ایرانی به معنای «پاکدامن، بی‌عیب» (۱۲۲) است، در حالی که برای شکل سومری آن ریشه‌ای ارائه نشده است.

۲-۳-۵ Mah (ایزد Dingir - مه)

مه در کنار نین-مه Nin-mah به «ایزد مادران» میانرودان تعلق دارد (۱۲۳). مه-آئه Mah-anna در فهرست ایزدان، نامی از سین Sîn (ایزد ماه) (۱۲۴) است. تعبیر نین-مه به «والاترین بانو» و خدای مه Dingir-mah (اغلب مه=خدای مه خواننده می‌شود) به «والاترین ایزدبانو» (۱۲۵) آشکارا از واژه سومری مه mah «والا، برجسته، باشکوه و غیره» (۱۲۶) گرفته شده است. ارتباط نام سومری مه با «ماه» که در متن‌ها به کرات باز آمده است، پیوند ریشه آنرا با ماه روشن می‌سازد، زیرا «مه» اغلب در ارتباط با (ایزد) ماه و آیینش پیش آمده است. چنین است که در آیین خدای ماه از فرقه‌های روحانی‌یی سخن می‌رود که لومه Lū-mah - لومه Lū-mahhu نامیده می‌شده‌اند (۱۲۷) و به معنای «مرد یا روحانی (ایزد) ماه» است. همچنین در

113- Boyce 1975, *A History of Zoroastrianism* I: 74 nach R. Schmitt 1970, *KZ* 84: 207-210.

114- *EWaia*. II: 755ff.

115- Nyberg 1938, *Die Religionen des alten Iran*: 390-391.

116- Black & Green 1992, *Gods, Demons and Symbols of Ancient Mesopotamia*: 109a. 134b.

Boyce 1975: 72 نک ۱۱۷- یشت ۵: برای کهولت این یشت نک

118- Hinz 1967, "Elams Vertrag mit Narām-Sin von Akkad", *ZA* 58 NF 24: 69. 93; Hinz 1967, *ZA* 58 NF 24: 91, I, 8;

Gelb & Kienast 1990, *Die Altakkadischen Königsinschriften des dritten Jahrtausends v. Chr.*, *FAOS* 7: 325; Haussig (Hrsg.) 1965, *Götter und Mythen im Vorderen Orient, Wörterbuch der Mythologie* I: 54-55.

119- Haussig (Hrsg.) 1965, *Götter und Mythen im Vorderen Orient, Wörterbuch der Mythologie* I: 55.

120- Hinz 1964, *Das Reich Elam*: 63.

121- Boyce 1975, *A History of Zoroastrianism* I: 71; Haussig (Hrsg.) 1984, *Wörterbuch der Mythologie* V: 158;

برای مبحث واژه هندی باستان سرس‌وتی «پُراب» = اوستایی هَزه‌وتیتی نک کتاب «آریاییان». لومل Lommel بر این گمان است که در دوران پیشین، آناهیتا در ایران *هَزه‌وتی نامیده می‌شده است (Haussig (Hrsg.) 1986: 278).

122- Boyce 1975: 71.

123- *RLA* VII: 255b; Krebernik 1977, *RLA* VIII: 502a. 503b; Haussig (Hrsg.) 1965, *Götter und Mythen im Vorderen Orient, Wörterbuch der Mythologie* I: 95. 105.

124- Lambert 1988, *RLA* VII: 255b.

125- Haussig (Hrsg.) 1965: 105; Krebernik 1977, *RLA* VIII: 504b. 505b.

126- *SDG* II: 651.

127- Krebernik 1995, *RLA* VIII: 367b.



تپاشگاه‌های ایزدبانوی ماه نته، ایزد مه نیز حضور داشته است. مثال در این مورد معبد اِدوبلمَه E-dub-lá-mah^(۱۲۸) است که آمرسین Amar-sin ساخته و همچنین معبد اِمَه E-mah در شهر آدب Adab و نین‌ذکومَه Ninda-ku-maha که این دو معبد منسوب به ایزدبانوی مادر بوده‌اند^(۱۲۹). همه این مثال‌ها نشان آن است که نام «مه» در ارتباط با «ماه (ایزدماه)» مفهوم پذیرفتنی تری را در مقایسه با «والا، باشکوه» ارائه می‌کند. بدین سان مه‌دی‌آن (نَه) Mah-di-an^d(na) نام سومری خدای کَبته Kabta، معنای «ایزد باشکوه آسمان»^(۱۳۰) را نداشته، بلکه معنای «ایزد ماه آسمان» را می‌دهد. پس روشن است که منشأ ایزدماه، همانند دیگر کُرَات آسمانی، در خاور، یعنی همانجا که ماه شب‌ها طلوع می‌کرده، جستجو می‌شده است. در پی یافتن منشأ آیین «مه» در خاور به آیینی برمی‌خوریم که با شکل و آیین مه همسان است. آیین ماه در ایران پیشینه‌ای بس کهن دارد. در ایران ماه به نام بَغ «خدا» پرستش می‌شده است. فَرَوَشی‌ها ماه، خورشید و ستارگان را به راه پاک رهنمون شده‌اند که پیش از آن، دیرزمانی برجای مانده بودند و جنبشی نداشتند. ماه منشأ گاو است، در بهار گوما آورده و گیاهان را از خاک بیرون می‌کشد^(۱۳۱). تاثیر معنی واژه ایرانی «ماه» بر واژه سومری «مه» والا باشکوه را می‌توان اینگونه توجیه کرد که واژه ماه در زبان ایرانی هم مانند سومری به معنای «والا، باشکوه، برجسته و مهربان» است^(۱۳۲).

۳-۵-۳ Irda ایزده Erda، اِرشدَه Erešda و اِرِدَا Ereda

ایزده یکی از ایزدان در پرستشگاه شهر نیپور بود. آیین او از دوران پیش دودمانی (pre dynastic) یا دوران آگد باستان تا دودمان اور سۆم یا دوران بابلی باستان رواج داشته است^(۱۳۳). ایزده در کنار ایرته شکل معمول نگارش ایلومی واژه هندوآریایی و اوستایی ایرته Irta است که با واژه «آرته = نظام راستین» در پارسی باستان برابر است^(۱۳۴) (§۶-۳).

۴-۳-۵ آسور

آسور (یا آشور) خدای شهر آشور و امپراتوری آشور بود. از لقب دیگر این خدا «سرور کوهستان آبه = جبل حمیرین» می‌توان دریافت که او خدای کوهستان‌های^(۱۳۵) شرقی بوده است. منشأ آسور می‌تواند سوباری بوده و با خدای آموری اَشَر Ašar و یا اَشوره Ašura مربوط باشد^(۱۳۶). احتمالاً آریاییان شاخه باختری از جمله آموریان (۴-۱-۵) و سوباریان، پس از تأسیس پایتخت امپراتوری آشور به دست شاهکان سوباری (اوسپته Uspia و کی‌کته Kikia)^(۱۳۷) که نامشان آهنگی آریایی دارد^(۱۳۸)، ایزد خود را از پرستشگاه خاوری آریاییان به همراه برده بودند. خویشاوندی قومی و زبانی سوباریان و هوریان و هرودی آنان با آریاییان (۹-۱-۵) حلقه شواهد را تکمیل می‌سازد، زیرا

128- Krebernik 1995: 368a.

129- Krebernik 1997, *RLA* VIII: 511b.

130- Krebernik 1988, *RLA* VII: 255b.

131- پشت ۷ (ماه پشت)، بندهای ۱، ۷-۳؛ ۸، بند ۱؛ ۱۳، بند ۵۷؛ Haussig (Hrsg.) 1986, *Wörterbuch der Mythologie* IV: 388-۱۳۲-معین، فرهنگ فارسی، ج ۳، ص ۳۷۲۵.

133- *RLA* V: 158b; Bergmann 1964, *ZA* 56 NF 22: 29.

134- Hinz 1975, *Altiranisches Sprachgut der Nebenüberlieferungen*: 208-215.

135- Haussig (Hrsg.) 1965, *Götter und Mythen im Vorderen Orient*, *Wörterbuch der Mythologie* I: 44.

136- Ebeling 1928, *RLA* I: 197a; → برای نام اَشوره Ašura: نک 1980, *Computer-Aided Analysis of Amorites*: 13b.

137- Ungnad 1923, *Die ältesten Völkerwanderungen Vorderasiens, Kulturfragen* I: 6.

۱۳۸- اوسپته یس‌اد‌آور نسام اوستایی اوسپتَشَه Uspāēšta و اوس‌پَسنو Uspasnu (نک Mayrhofer 1979, *Iranisches Personennamenbuch*, 327-328.) و نیز پارسی باستان *Hušaba > به‌نگارش ایلومی اوشَبَه Uššaba (نک Onp, 8.1778) است. کی‌کته شبیه نام پارسی باستان *کاکته مشتق از *کاکا «برادر، عمو» است که در متن‌های آشوری به شکل کَکِیَه Kakiya و نیز در آگدی به شکل کَکِیَه Kakiya آمده است (نک Hinz 1975, *Altiranisches Sprachgut der Nebenüberlieferungen*, 145).



آریاییان آسور *Āsura* را به معنای ایزد، سرور و همچنین نامی برای گروهی از ایزدان می‌دانسته‌اند. بعدها هندیان آسور را به جایگاه دیوان اهریمنی تنزل دادند در حالی که ایرانیان او را به نام اهوره مزدا در بالاترین جایگاه پرستیدند.^(۱۳۹) در فهرست ایزدان دوران آشوریانیپال (۶۳۱-۶۶۸ ق م) مشابه همین ایزد ایرانی با نام *آسَر مَرَش* آمده است.^(۱۴۰) بازگشت نام *آسَره* در این فهرست نشان آن است که دبیر آن، به ایزد آموری *آسَر* آشنا بوده و چون او را در نظر داشته، وی را با *آهوره* همسان کرده است.

خویشاوندی نام‌های «اسور»ی آشوری و «اسورزه»ی آریایی پیش از این هم پژوهش شده است، اما منشأ نام ایزد آریایی را از زبان آریایی ندانسته، بلکه آنرا از زبان آشوری و بابلی پنداشته‌اند، در حالی که ریشه واژه *آسور* «سرور» را آریایی پذیرفته‌اند.^(۱۴۱) این تناقض نتیجه تائیر و نفوذ فرضیه «مهاجرت آریاییان» می‌باشد. در حقیقت احتمال گسترش آیین این ایزد آریایی به آشور بیشتر است، زیرا در حالی که با آریایی بودن ریشه این نام مخالفتی نشده است، منشأ و ریشه آشوری این ایزد تا به حال ناشناخته مانده است. لیکن این واژه نه سامی و نه سومری است.^(۱۴۲) رواج آیین آسور باید به دست آریاییان باختری (احتمالاً آموریان نک به ۱-۴-۵ §) پس از فروپاشی سلسله سوم اور و تأسیس سلسله لارسا و همچنین در طول فرمانروایی آموریان در میانرودان (دوران لارسا و بابل باستان) انجام گرفته باشد.

۴-۵ § ایزدان و اقوام آریایی باختری در خاور نزدیک

«ایزدان آریایی باختری» به آن دسته از ایزدان گفته می‌شود که در ادبیات آریایی خاوری یافت نشده ولی رد پای آنان را می‌توان در متن‌های آریایی خاوری و بیگانه پی گرفت.

۱-۴-۵ § مرتو و آمورو

۱-۴-۵ § مرتو نام خدای جلگه‌نشین عشایری^(۱۴۳) و سرور کوهستان^(۱۴۴) و نیز تجسم و تصور شخصیت قوم مرتو می‌باشد. از مدارک گوناگون می‌توان وابستگی این ایزد را به کوهستان (فلات ایران) که خاستگاه اوست، دریافت. مادر مرتو، ایزدبانوی کوهستان‌های خاوری^(۱۴۵) و نیز الهه سرزمین ماگان (در خاور ایران) بود. افزون بر آن از مرتو در یکی از اشعار کهن سومری به نام «مرد کوهستان» یاد شده و در متن دیگری نیز آمده که ایزد آسمان، کوه سنگ لاجورد (در خاور ایران، بدخشان) را به وی سپرده است.^(۱۴۶)

139- *EWAia*. I: 147.

۱۴۰- برای مراجعه به منابع نک → Derakhshani 1995: 77.

141- Kretschmer 1926; "Varuna und die Urgeschichte der Inder", *WZKM* 33: 14ff.; برای منابع بیشتر نک → *KEWA* I: 65; *EWAia*. I: 148; نیز نک به دیدگاه مخالف مایرهور در همان جا.

142- Haussig (Hrsg.) 1965: 43;

برای نام خدای *آسَر* یا *آسورزه* 'Asar, 'Asura' ریشه سامی *آسَر* 'ŠR' «تأمین (خوراک)» پیشنهاد شده است (نک → Gelb 1980, *Computer-Aided Analysis of Amorites*: 14b).

143- Haussig 1965, *Wörterbuch der Mythologie* I: 97.

144- Clay 1909, *Amurru, the Home of the Northern Semites*: 131; *SumGi*: 181.

145- Haussig (Hrsg.) 1965: 104; → برخی ایلام را مکان کوهستانی دانسته‌اند که برای این ایزدبانو مقدس بوده است نک → Krebernik 1997, *RLA* VIII: 505b.

146- *SRT*: 14; *SAHG*: 62-63; Edzard 1989, *RLA* VII: 435; Black & Green 1992, *Gods, Demons and Symbols of Ancient Mesopotamia*: 129b.



۱-۲-۴ § زمان راهیافت ایزد مرتو به پرستشگاه سومریان از این روی اهمیت دارد که وی همراه با قوم مرتو در صحنه تاریخ میانرودان ظاهر می‌شود. «افسانه مرتو» که جزو کهن‌ترین روایات است، از دورانی سخن می‌گوید که تنها گیاهان خودرو (وحشی) وجود داشتند. افزون بر آن ایزد مرتو نخستین سازنده پرستشگاه بود. از این روی افسانه یاد شده که به زبان سومری یعنی زبانی بسیار کهن نگاشته شده است، این ایزد و قوم او را آغازگر تمدن میانرودان می‌شناسد. (۱۴۷) این قوم در دورانی بسیار کهن (۱۴۸) و از چشم اندازهای خاور یا به‌دشت‌های میانرودان می‌نهد. قوم مرتو در ساختار فرهنگی و تاریخ میانرودان نقش مهمی را ایفا کرده و باعث سرنگونی دودمان اور سوم شده است. (۱۴۹) خاستگاه خاوری اقوامی که بنیانگذار تمدن میانرودان بودند، به‌غیر از «افسانه مرتو»، در تورات نیز آمده است (سفر پیدایش ۱۱، بندهای ۱ تا ۲).

۱-۳-۴ § برای نظر بیشتر پژوهشگران که خاستگاه این قوم را در باختر می‌نهند و به پیوند این قوم به سامیان باختری معتقدند، هیچگونه دلیل قاطع علمی ارائه نشده است. کوچ و یا یورش این قوم همواره از کوهستان‌های خاوری بوده (۱۵۰) و راستای لشکرکشی‌های شاهان آگدی و سومری بر این مهاجمان نیز همواره به‌سوی خاور بوده است (نک «آریاییان»). از سویی نام کهن‌ترین شاهان مرتو/آمورو سامی نبوده (۱۵۱)، بلکه دربر دارنده عناصر آریایی است (۴-۳-۴ §). همچنین ارتباط نام این قوم با معانی «باختر» یا «باختری» را که اکثر پژوهشگران عنوان کرده‌اند، دست کم در مورد دوران دیرین تاریخ میانرودان درست نیست، زیرا در زبان سومری واژه‌های دیگری برای «باختر» به‌کار می‌رفته است. (۱۵۲) از این روی برخی پژوهشگران از اندیشه وابستگی «مرتو» به «باختر» دست شسته‌اند. (۱۵۳) بنا بر این، نتیجه‌گیری از این معانی فرضی و ایجاد ارتباط آن با سامیان باختری بر پایه استواری بنا نشده و آسیب پذیر است. از سویی رواج معانی وابسته به «باختر» در ارتباط با قوم مرتو که در دوران‌های پسین به‌زبان سومری و آگدی راه یافته بود، در حقیقت در رابطه با آریاییان باختری است (۴-۲-۴ §).

۱-۴-۴ § در وهله نخست نام قوم مرتو که بعدها به‌شکل آمورو به زبان آگدی و از آن پس به‌همان شکل به‌دیگر زبان‌های سامی راه یافته است (آموریت در تورات)، مهم‌ترین نقطه اتکا را به‌ما ارائه می‌دهد. چه نام مرتو، چه نام آمورو و چه تبدیل یکی به دیگری از راه زبان‌های سامی قابل تعبیر و توضیح نیست. از این روی پژوهشگران تا به‌امروز منشأ و معنی نام مرتو را مبهم دانسته (۱۵۴) و با فقدان ریشه مشترک، تبدیل مرتو به آمورو را امری غیرقابل توضیح و اتفاقی دانسته‌اند. (۱۵۵) برخلاف این دیدگاه، هم برای مرتو، هم برای آمورو و هم برای تبدیل یکی به دیگری راه حلی از راه زبان آریایی وجود دارد: از نظر زبان‌شناسی معانی آمو یا آمل (همچنین *آمور) ریشه پارسی باستان *آمرَده، *آمریده (*Āmṛda, *āmṛda) را

۱۴۷- SRT: 15.22، در همان اثر (ص 22) استدلال مخالفی شده است که افسانه بالا ممکن است مربوط به دورانی باشد که آموریان بر سراسر سرزمین بابل فرمان می‌راندند (دودمان کهن بابل) و قصد داشتند افتخار احداث نخستین پرستشگاه را به خدای خود نسبت دهند. لیکن این استدلال سست است، زیرا همین افسانه با لحن توهین آمیزی از خدای مرتو یاد می‌کند و او را وحشی و به‌شکل خدایی معرفی می‌کند که با غلات آشنایی نداشته و گوشت خام می‌خورد (نک SRT: 20-21).

۱۴۸- کهن‌ترین اشعار سومر از سرزمین کوهستانی مرتو گزارش می‌دهند، نک ELA, 144.

۱۴۹- تاریخ قوم مرتو بخش بزرگی از کتاب «آریاییان» را در بر می‌گیرد.

150- Landsberger 1924, "Über die Völker Vorderasiens im dritten Jahrtausend", ZA 35: 236-38; Michalowski 1976, *The Royal Correspondence of Ur*. 84. 117; id. 1983, JAOS 103: 243b; Wilcke 1969, WO 5: 15 (dort §4.2). 16 (§5). 18 (unter A 5169).

151- Buccellati 1966, *Die Ostkanaanäer*. 99ff.

۱۵۲- مثال واژه سومری sig-ta «پایین، باختر». برای بحث در این واژه و واژه‌های دیگر نک کتاب «آریاییان».

153- Weidner 1953, "Das Reich Sargons von Akkad", AfO 16: 18.

154- Hayes 1990, *A Manual of Sumerian Grammar and Texts*: 212.

155- Edzard 1989, RLA VII: 434a.



ایجاب می‌کنند (۱۵۶) که به شکل آمریته (amfta) «بی‌مرگی» یا «جاودانگی» (۱۵۷) (ساوستایی آمشه) (۱۵۸) و با نام ایزد جاودان در ریگ‌ودا ثبت شده است. (۱۵۹) تنوع این ریشه به شکل آمبروسیا (ambrosia) که «نوشابه جاودانگی» است (۱۶۰) و آشیل، پهلوان افسانه‌ای یونان را با آن آغشتند، تا بی‌مرگ و جاودان شود، (۱۶۱) پدیدار می‌گردد. این نوشابه همان سومه (۱۶۲) (اوستایی هثومه) است که نزد آریاییان مقدس بوده است. در ادبیات آریایی به این نوشابه صفت شاه رودها، باران و سامودریا (samudriya) (۱۶۳) داده شده که به گمان با آمو دریای ایرانی در ارتباط است. بدین‌گونه آمریته تجسم و نماد نوشابه سومه و دایبی (هر دو معانی قابل تبدیل‌اند) یا هثومه اوستایی و نیز نماد آب (۱۶۴) و زندگی بر روی این زمین است. آریاییان به سومه به شکل نوشابه ایزدان می‌نگریستند، که زندگی جاودان می‌بخشید. از این روی آنرا آمریته «نوشابه جاودانگی» نامیدند. (۱۶۵) این نوشابه در جامی به نام آمرته (۱۶۶) ریخته می‌شد که خود یادآور بی‌مرگی است. بنا بر اوستا، وی و هونت نخستین انسانی بود که هثومه را فشرود. (۱۶۷) خداوند به او پسر بی‌پادشاه داد که بیمه‌اش نامید. بیمه نیز گیاه سومه/هثومه را فشرود تا از آن نوشابه مقدس به دست آورد. (۱۶۸) آن‌گاه وی سرزمین جاودانگی را (آشکارا به کمک همین نوشابه) بنیان نهاد و به نام نخستین شاه آریایی بر آن فرمان راند. (۱۶۹) این همان سرزمین جاودانگی است که در سنت مردم خاور نزدیک و نیز بعدها در دین‌های جهانی به نام «بهشت» راه یافت (۲-۲-۵۵).

ریشه واژه‌های آمریته، آمده، آمول = آمل (> آمور) یا آمو، برابر با آمریته در هندی باستان و آمشه «بی‌مرگ، جاودان» در اوستایی (= یونانی ἀμβροτος) بوده و حالت دستوری مثبت واژه‌های هندوآریایی میرته «مُرده»، اوستایی میریته، مَرِته «مرگ»، پارسی باستان مَرِته «مُرده» یا مَر «مُردن» - هندوآریایی مَر «مردن» را با افزودن حرف «آ» به حالت منفی (= بی‌مرگی) در می‌آورد. (۱۷۰) این ریشه به شکل اوستایی - پارسی باستان آمرتات «بی‌مرگ» (۱۷۱) و پارسی میانه آمورتت (۱۷۲) یا آموردد یا فارسی مُرداد (همچنین مُرداد)، ماه پنجم ایرانی، و نیز مولیان (> موریان) نام جایی در نزدیکی بخارا و نیز نام رود یا باغی در حوالی آمو و آمو دریا (۱۷۳)، و نیز واژه‌ها و معانی وابسته به آن از دیرباز تا فارسی امروز تداوم

156- Marquart 1901, *Eränšahr*: 136; id. 1905, *Untersuchungen zur Geschichte von Eran* II: 137 n. 5; MoP: 14b.

۱۵۷- ریگ‌ودا، کتاب ۱، بخش ۲۶، بند ۹؛ بخش ۴۴، بند ۵؛ بخش ۵۸، بند ۱؛ بخش ۷۰، بند ۴؛ «بی‌مرگی»، کتاب ۱، بخش ۱۳، بند ۵؛ بخش ۶۸، بند ۴؛ بخش ۷۲، بند ۱؛ کتاب ۳، بخش ۱، بند ۱۴؛ بخش ۲۳، بند ۱؛ بخش ۲۵، بند ۲؛ کتاب ۵، بخش ۳، بند ۴؛ بخش ۲۸، بند ۲؛ زیر عنوان آمری تپو «بی‌مرگ»، کتاب ۳، بخش ۲، بند ۹؛ همچنین نک - EWAia. II: 318

158- Pokorny 1959, *Indogermanisches Etymologisches Wörterbuch*: 735.

۱۵۹- ریگ‌ودا، کتاب ۱، بخش ۵۹، بند ۱.

۱۶۰- ریگ‌ودا، کتاب ۱، بخش ۷۱، بند ۹؛ کتاب ۳، بخش ۲۶، بند ۷؛ کتاب ۵، بخش ۲، بند ۳.

۱۶۱- ایلیاد، کتاب ۱۹ بندهای ۳۴۷، ۳۵۳.

162- Macdonell 1898, *Vedic Mythology*: 105.

۱۶۳- ریگ‌ودا، ۹، بخش ۱۰۷، بند ۱۶؛ و نیز بسجید با واژه هندوآریایی سموذره samudrā «رودی پهن که از پیوستن چند رود تشکیل می‌شود، دریا» (EWAia. II: 705) و واژه هندی باستان سموذره samudrah «دریا، اقیانوس» (نک KEWA III: 440).

164- Macdonell 1898: 107; Haussig (Hrsg.) 1984, *Wörterbuch der Mythologie* V: 38.

۱۶۵- یسنا ۹، بندهای ۲، ۴، ۷ و جز آن: ۱۰، بند ۲۱؛ ۲۲؛ ۴۲، بند ۵؛ یشت ۲۰، بند ۲؛ سی‌روزه کوچک، ۳۰؛ ریگ‌ودا، کتاب ۱، بخش ۴۳، بند ۹؛ کتاب ۸، بخش ۴۸، بند ۱۲؛ کتاب ۹، بخش ۳، بند ۱؛ نک Macdonell 1898: 108

۱۶۶- EWAia. I: 96; Macdonell 1912, *Vedic Index of Names and Subjects* I: 30; Grassmann 1876, *Rig-Veda* I: 201. 267.

۱۶۷- یسنا ۹، بند ۴. ۱۶۸- ریگ‌ودا، کتاب ۱۰، بخش ۱۴، بندهای ۱۳ و ۱۴.

۱۶۹- یسنا ۹، بندهای ۴-۵؛ همچنین نک کتاب «آریاییان».

170- EWAia. II: 318; KEWA I: 44; id. II: 674; Air.Wb.: 1142; ۱۰۹۸؛ فرهنگ واژه‌های اوستا، ص ۱۰۹۸؛ Pokorny 1959: 735; Hbz: 228b; Frisk I: 271.

171- Air.Wb.: 143; Hbz: 27a.

172- MoP: 16a.

۱۷۳- ترشخی، تاریخ بخارا، ص ۳۹؛ حدود العالم، ص ۴۱. رود مولیان بسیار شهرت داشت. رودکی، از کهن‌ترین شاهران ایران، از این رود در شعری معروف یاد می‌کند: بوی جوی مولیان آید همی ... نک نفیسی، محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی، ص ۳۸۱؛ بسجید ذکر



داشته است.

از دوران هخامنشی نیز نام‌هایی در دست است که با همین ریشه آمیخته‌اند: *آریامردو (یونانی Ἀριόμαρδος) (۱۷۴) «آریایی بی‌مرگ»، مرتبه «انسان، مرد» (۱۷۵) به معنی لغوی «مردنی»، همچنین مَرَدَد، مَرْدَنو، مَرْدودو، مَرْدوگه، مَرْدونوگه، موش مَرْدو (۱۷۶)، و نیز اومرتیه (۱۷۷) «بی‌مرگ» و آموگه (۱۷۸) > آمو «بی‌مرگ» + گه (پسوند بسیاری نام‌های ایران باستان، نک «آریاییان...») و یا > آموژوگه «جاودان و خوب» و آمومنتیه > *آمومنتیو «جاودان‌منش» یا *آمووتیه «یابنده بی‌مرگی» (۱۷۹). از همین ریشه باید آشکارا واژه‌های ایلامی مرتبه و ژردیه و نیز آگدی مرتبه و هوری مرتبه‌نی «مردان، جنگجویان، فرمانبران» ساخته شده باشند. همچنین واژه‌های آگدی ژردوم «زده» (بسنجید ژردی شوباریم «برده سواری» و ژردی گوتی «برده گوتی» (۱۸۰) > ایرانی مردوم (۷-۱-۴-۵§) و نیز پارسی میانه مَرْت، فارسی مَرْد، همگی به‌همین ریشه وابسته‌اند. ممکن است نام (ه)آبیرتیپ در گل‌نشته‌های ایلامی با تبدیل م < ب از همین ریشه بوده و نشان نام قوم آمده‌ها باشد. (۱۸۱)

۵-۴-۱-۵ بنا بر شواهد زبانی بالا واژه آریایی آمریته نخست در خاور ایران پدید آمده و از ریشه آن نام قوم آمرد و مَرْد و سپس آمو و آمول، آمل (*آمور) ساخته شد. ارتباط میان آمده‌ها و مردها با آمول و نیز میان واژه‌های امرد و مرد یا آمو یا *آمور، از آنجا تأیید می‌شود که خاستگاه این قوم در آمول (آمل) بوده است. (۱۸۲) این اقوام ایرانی نام خود را به گمان از اسطوره یمه (جمشید)، بنیان‌گذار سرزمین جاودانگی، برگزیده بوده و خود را آمرد=آمو/آمور «بی‌مرگ» خوانده‌اند. خاستگاه آنان باید به گمان در حوالی آمودریا تا سواحل جنوبی دریای خزر گسترده بوده باشد، چراکه در گزارش‌های باستانی به این قوم خاوری تحت عنوان ساکاهای آمردی برمی‌خوریم. پلینی از شهر امرد یا مردوروم در نواحی خاوری مرو (۱۸۳) = اوستایی مورو یاد می‌کند. شهر امرد یا مردوروم در دوران میانی (پیش از اسلام) به‌نام آمول یا آموی و در زبان چینی، مو شهرت یافت. (۱۸۴) محمدبن نجیب بکران آمو را چشم اندازی میان بلخ و خوارزم می‌داند (۱۸۵) و ابن خردادبه از شهری به‌نام آمول در نزدیکی رود بلخ (آمو دریا) گزارش می‌دهد. (۱۸۶) آمول، آموی و آمویه نام‌های همان شهرند. (۱۸۷) اسطخری نیز از شهر آمویه در نزدیکی آمو دریا سخن گفته است. (۱۸۸) در جایی دیگر وی چشم‌انداز جنوب خوارزم را

آمو، جیحون (آمودریا) و بخارا را (همان، ص ۳۸۲). در اطراف سمرقند نیز مکانی بود به‌نام مولیان (همان، ص ۳۸۱)؛ نیز نک نظام‌الملک، سیرالملوک (سیاست‌نامه)، ص ۲۹۸ (۱۳۳۳ ب).

174- Justi 1895, *Iranisches Namenbuch*: 26b; Hinz 1975: 40; Koch 1993, *Achämeniden-Studien*: 41.

175- Kent 1950, *Old Persian Grammar*: 203a; → Mayrhofer 1979, *Iranisches Personennamenbuch I*, Teil II, 41.

176- OnP, 8.971-974; 8.977-978; 8.1194.

177- Mayrhofer *Onp*, 8.1721 این نام را * (ه)و مرتیه (H)u-martiya* خوانده و «با مردان (سربازان) خوب» معنی کرده است. 178- PF 207, 6, 3; PF 4, 3; برخلاف تعبیر بالا، تعبیر دیگر را بسنجید: *آمو ژهوگه amu-vahuka* «نیرومند و خوب» (Gershevitch).

179- OnP, 8.52 نیز نک (1969, "Amber at Persepolis", *Studia Classica et Orientalia - Antonio Pagliaro Oblata* II: 176).

179- PF 1422, 3, 3 برخلاف تعبیر بالا، تعبیر دیگر را بسنجید: آمو و تیه ama-vanya «گیرنده نیرو» و یا «با نیروی پیروزی بخش» (OnP, 8.53)؛ نیز نک آژته‌نتیه در نامه‌های العمارنه و یا ایرته‌نتوش = *ایرته‌میتو «با منش آرته» (OnP, 8.645).

180- Gelb 1944, *Hurrians and Subarians*: 44; Ungnad 1936, *Subartu*: 104.

181- Jensen 1900, "Kis", *ZA* 15: 230.

182- Marquart 1901, *Ērānšahr*: 136.

183- Plinius VI, 18; s. auch Marquart 1901: 136. 311; *Grundriß* II: 389.

نام بردیه (بردیا)، فرزند کورش نیز باید از همین ریشه باشد: مردیس = اسمردیس = بردیا، نک

Marquart 1905, *Untersuchungen zur Geschichte von Eran* II: 137 n. 5.

184- Marquart 1905, *Untersuchungen zur Geschichte von Eran* II: 57.

185- جهان‌نامه، ص ۱۶، ۴۸، ۴۹، ۶۵.

187- ترشخی، تاریخ بخارا، ص ۷۴-۲۷۳؛ نیز نک تاریخ سیستان، ص ۲۷؛ ابی‌یعقوب، البلدان، ص ۵۵، ۵۶، ۶۷.

188- مسالک و ممالک، ص ۲۳۳ (الف ۱۱۸) بر اساس نسخه اباصوفیه؛ نیز نک Marquart 1901, *Ērānšahr*: 233.



آموی می‌نامد. (۱۸۹) وی در جای دیگر از مناطق میان بخارا و خوارزم گزارش داده و از آمو (یا در نگارشی دیگر آمول) و مردوس (۱۹۰) نام می‌برد که این نام یادآور قوم مرتو است. دایتیا (Dāityā)ی اوستایی نیز در همین حوالی قرار داشت که به گمان با دیاتی متن‌های مصری برابر است و در این متن‌ها مین قوم آمو آورده شده است (۱۱-۴-۵۵-§).

۵-۴-۱-۶ واژه‌های خویشاوند با مرد و مرتو از مرزهای ایران فراتر رفت و در سراسر جهان باستان گسترش یافت: واژه هندواروپایی *مریتو (*mī-tú) «مرگ»، *مُرتو (mór-to) «مردن» و هندی باستان مریتیو (mrtyu) و یونانی مُرتوس (Mortós) «انسان، میرنده» (۱۹۱) > ایرانی *مُرتَه، اوستایی کهن مُرتَه «میرنده، انسان»، هندوآریایی مُرتَه، مُرتیه، هندوایرانی-اوستایی کهن و نو مُرتیه (*مُرتیه) «انسان»، پارسی باستان مُرتیه «مرد، مزدور، فرمانبر» (۱۹۲) و به گمان ایلامی مُرَد «کارگر» (۱۹۳) ~ زردیه، اکدی مُرتیه (۱۹۴)، هوری (در شهر نوزی) مُرتیه نی «مردان، جنگجویان، فرمانبران» (۱۹۵)، مصری باستان مُرت (mrt) «برده» (۸-۴-۵-§) (۱۹۶) و به گمان (پس از تبدیل م < ب) همچنین فارسی برده (۱۹۷) همگی از همان ریشه‌اند. در میانرودان شکل کهن همین ریشه در نام شهر مُرَد (Marad) که مُرَد (Marda) نیز نگارش یافته (۱۹۸) و نامی غیرسامی است (۱۹۹) و شکل اندیشه نگاری آن اَمَرَد کِمی Amarda^{ki} است، (۲۰۰) به چشم می‌خورد که با نام قوم ایرانی امرد شباهت کامل دارد.

۵-۴-۱-۷ یکی از شواهد آریایی بودن قوم مرتو یا آمورو، نامیدن آنان در متنی با نام آری یا آری است. (۲۰۱) حال این پرسش مطرح می‌شود که آیا مردم میانرودان قوم مرتو یا آمورو را آریایی می‌دانستند که ریشه نام آنان از هندوآریایی آری «بیگانه» یا آریه «آریایی» و هندی باستان آری، پارسی باستان آریه (۲۰۲) برخاسته بوده است؟ پذیرش این پندار از آن روی آسان‌تر می‌شود که در زبان سومری هم آری به معنی «بیگانه» و آری «برده» است (۲۰۳)، همانگونه که در زبان فلاتدی نیز آریه به معنی لغوی «آریایی» برای نامیدن «برده» به کار می‌رفته است (۱-۴-§). از همین ریشه به گمان نام شهر آریه Aria ساخته شده است که احتمالاً همان شهر آروته بوده و به دوران اِنواتوم

۱۸۹- مسالک و ممالک، ص ۲۳۶ (الف) بر اساس نسخه ایاصوفیه و تهران، موزه ملی.

۱۹۰- همان، ص ۲۷۰ (الف).

۱۹۱- Pokorny 1959: 735؛ واژه هندواروپایی *میرتی *mr-ti = هندی باستان میرتی = اوستایی میرتی سایر مشتقات همان ریشه را نشان می‌دهند (همانجا).

192- EWAia. II: 327-328.

193- Hinz-Koch 1987, *Elamisches Wörterbuch* II: 878.

194- Kent 1950, *Old Persian Grammar*: 203a; Mayrhofer 1979, *Iranisches Personennamenbuch*: II, 41.

195- Mayrhofer 1963, *Kranylos* 8: 207a, n. 1 (Hinweis auf Nuzi-Text: HSS 15, 32, 26); AHW II: 614a; EWAia. II: 327

نک به دیدگاه مخالف کامن هوبر (Kammenhuber 1968: 218) «... و در متن‌های ایران باستان برای واژه مُرتیه فقط معانی «انسان، مرد» آمده و نه معنی «جنگجو»؛ لیکن واژه پارسی باستان مُرتیه «ملازم، همراه» و نیز واژه فارسی «برده»؟ > «مُردَه» (نک ۵-۴-۱-۶-§). برای پسوند هوری «نی» (n)ni- نک ۷-۲-۲-۶-§.

۱۹۶- نیز نک به واژه ایلامی پیرشه مُرَدَه = فارسی باستان *پیرشه مُرَدَه «کیفردهنده سربازان»، مثلاً در کتیبه داریوش، بیستون، ستون ۱، بند ۲۱ و بعد: مُرتیه ... اوم ... آپیرشم (EWAia. II: 327).

۱۹۷- بر اساس نظریه (Hübshmann 1895, *Persische Studien*: 26) واژه فارسی «برده» از پارسی میانه ژُرتک = اوستایی وُرته varōta «زندانی» برگرفته شده است؛ همچنین نک 1368 *Air.Wb.*: برای واژه وُرته همچنین نک HbZ: 269a «ممانعت شده»؛ لیکن نک نام تردیه که از ریشه مُردیه است (۵-۴-۱-۵-§).

198- Edzard 1989. "Marad, Marda", *RLA* VII: 351a. 199- Delitzsch 1881, *Wo lag das Paradies?*: 220.

200- Delitzsch loc. cit.,

201- Clay 1909, *Amurru, The Home of the Northern Semites*: 13. 103. 104 nach Meissner, *Seltene Assyrische*

Ideogramme, Nr. 5328; s. auch AHW I: 46a. 202- EWAia. I: 111. 174.

203- AHW I: 23b; III: 1465b; SDG I: 30. 246.



(حدود ۲۵۸۰ ق م) ثبت شده است. (۲۰۴) حال با در نظر داشتن ریشه آری «آریایی»، این پرسش نیز مطرح می‌شود که آیا واژه نگار اگدی «ایر» IR (آریایی؟) از همان ریشه آریایی آری منشأ گرفته است (۲۰۵) که برای نمایش واژه (ژردوم) (wardum) «برده» (۲۰۶) به کار می‌رفته و پس از تبدیل (م) (و) (۲۰۷) یا (م) (> و) (۲۰۸) از واژه ایرانی باستان *مردوم > مرد برخاسته و در زبان‌های ایرانی به شکل مرتوم «تخم‌مرد» < پارتی میانه مردم و پازند-فارسی مردم (۲۰۹) مشابه خود را می‌یابد؟

۵-۴-۱-۸ § روایات کهن ایرانی در مورد بنیانگذاری سرزمین پریبرکتی در خاور ایران در دوران بیته (حدود ۲۸۰۰-۳۸۰۰ ق م) (۲۱۰) که در آن مرگ و بیماری وجود نداشت، چه از نظر تطابق گاهنگاری و چه رویدادها، با حماسه «گیل‌گمش و سرزمین جاودانگان» همسانی دارد. همچنین درک این که چرا اقوام این سرزمین خود را بی‌مرگ یا به‌زبان آن زمان، آمریته < آمو، آمد، مرد و مرد می‌نامیدند و همزمان در میان‌رودان نیز قوم مردو و مرتو و سپس آمو و پدیدارگشت را آسان می‌کند. جالب توجه است که گسترش این قوم موجب پیدایش واژه‌ها و نام‌های مشابه در سراسر خاور باستان گردید: ایلامی مَرده «کارگر» (۲۱۱)، مصری باستان مَرْت «برده» یا «رعیت» و نیز «یافته» (۲۱۲) قوم آمو در اسناد مصری و سرانجام در تورات پیرد (۲۱۳) (> اگدی ژردوم (۲۱۴) > ایرانی مردوم) و قوم آموریان (آموریت) (> ایرانی *آمو < آمل). در خاستگاه قوم امرد نیز واژه‌ها و نام‌های آمیخته با «مرد» پارسی باستان، میانه و فارسی فووانند. (۲۱۵)

۵-۴-۱-۹ § همانگونه که ریشه نام قوم مرتو و آمو تنها از راه زبان آریایی شناخته می‌شود، نام شاه آمرویی خوروش نیز که کهن‌ترین نام فردی ثبت شده این قوم است (سده ۲۳ ق م)، تنها از راه ریشه شناسی آریایی به نتیجه‌ای قاطع می‌رسد. نخست باید گفت که این نام سامی نیست. (۲۱۶) شکل اصلی خوروش به گمان *هوراوشه یا *هوروس بوده است که بخش نخست آن واژه اوستایی-پارسی باستان هور «خورشید» (۲۱۷) < فارسی خور، و بخش دوم اوشه یا اوشا «نور، شفق» ~ هندی باستان اوسا > هندوآریایی و «درخشیدن» (۲۱۸) می‌باشد. ترکیب این دو جزء به معنی «خورشید درخشان»

۲۰۴- برای شهر آریته و همسانی آن با آروا a-RU-a نک - RLA I: 144a; Ebeling 1928, "Aria", برای آروا نک, SAK: 18, 8, Z. 1; 20, Christian et al. 1929, AFO 5: 141 - نک

۲۰۵- بسنجید با نام «ایران» = «سرزمین آریاییان» و نیز واژه هیتی اِروم Erum. بخوانید IR «برده» (KHW: 271b). 206- Caplice 1988, Introduction to Akkadian: 22; AHW III: 1464b.

۲۰۷- نک به واژه اگدی واروم = مَارو wārum = «رفتن» (AHW III: 1471b) یا اوردو = مارو ma-a-ru-du (AHW III: 1464b); نیز نک به نام‌های ماری = واروم Warum = Marī (RLA VII: 418) و نَور = نَمر Nawar = Namar.

۲۰۸- نک به آبیته > آبیوه (OnP, 8.85) و غیره.

209- MoP: 127.

۲۱۰- این زمان بر مبنای گاهنگاری بازسازی شده ایران کهن داده شده است؛ نک 137, 140. Derakhshani 1995:

211- EWb. II: 878; cf. Hinz 1973, Neue Wege im Altpersischen: 85-6; PF 47. مَرده-مَرْدَنوم

212- ARE I, 623, Sesostri II. (1897-1878 v. Chr.); AHW: 67; Helck 1975, Wirtschaftsgeschichte des Alten Ägypten im 3. und 2. Jahrtausend vor Chr.: 44. 59. 101ff.; GHwAD: 345b.

۲۱۳- سفر پیدایش ۵، بندهای ۲۰-۱۵.

214- Poebel 1942, JNES 1: 256 n. 17; § 5.4.1.4. نیز نک

۲۱۵- مانند مَرْد، مَرْت، مرداوچ، مردین، مَرْدخوژَه، مردونیه، مردویه، مرتان، مردان، مرتان‌شاه، مرتان‌شات، *مرتان‌سینگ، مرتان‌پوه، مرت‌بوت و مرتیه (Justi 1895, Iranisches Namenbuch: 194b-196b).

216- Jirku 1938, RLA II: 366a.

217- Air.Wb.: 1847a.

۲۱۸- EWAia. II: 530؛ بسنجید با واژه‌های هندی باستان وِستو västu «روشن شدن، آمدن روزه»، هندوایرانی و اوستایی نو اوشستی usaitī «درخشان»، هندوآریایی اوسس usās «سرخ‌پامداد»، اوساه usāh «نور پامداد»، اوسر usar «زودپیدار»، اوسرا usrā «سرخ‌پامداد»، هندوایرانی، اوستایی کهن و نو اوشه usāh «سرخ‌پامداد، پامداد، نک:



است که برای نام یک شاه لقب قابل پذیرشی است. بخش دوم این نام در نام کوی اوسن < کوی اوس = کیکاوس، شاه کیانی، دیده می‌شود (۲۱۹) که دوران فرمانروایی وی بر پایه گاهنگاری بازسازی شده ایران میان ۲۱۳۱ تا ۱۹۸۱ ق م بوده است. (۲۲۰) همین ریشه به گمان در نام قوم آکه و شه (Akawaša) دیده می‌شود، که نام یکی از اقوام دریایی بوده و در سده ۱۳ ق م به مصر تاخته است (نک «آریاییان» و نیز ۲-۱-۶۶).

این شواهد آشکار می‌سازند که بازتاب ریشه هندوآریایی و س ~ اوستایی او شه < وش یا و ش در نام‌های هندوایرانی و خاور نزدیک سرچشمه‌ای بس دیرین داشته است. مشکل ظاهری برای پذیرش منشأ ایرانی نام خوروش تنها می‌تواند در این دیده شود که با آنکه جزء خور با واژه اوستایی هور مطابقت دارد، لیکن شکل آریایی کهن آن به گمان سور بوده، که در زبان‌های ایرانی «س» به «ه» تبدیل شده است. برخی تاریخ این تبدیل را ۸۰۰ ق م پنداشته‌اند. (۲۲۱) بر این پایه، نام شاه آموری بایست *سوروش می‌بود تا منشأ آریایی آن قانع کننده می‌شد. لیکن زمان واقعی تبدیل «س» < «ه» در زبان‌های ایرانی روشن نیست. زبان شناسان نیز در این زمینه هم سخن نبوده و از سویی نهایتاً درگات‌های اوستا (سده ۱۸ ق م) (۲۲۲) و نیز در نیمه هزاره دوم ق م در خاور نزدیک تبدیل سبه «هفت» به هیتَه انجام یافته بوده است (نک «آریاییان»). پس این امکان را باید در نظر داشت که در برخی گویش‌های ایرانی تکوینی پیش‌تر از این تبدیل واقع شده بوده است. از آن گذشته ممکن است در زبان‌های دیرین آریاییان گویش «ه» شکل آغازین بوده، و شکل «س» از آن برخاسته است، کما اینکه در زبان‌های لیکی، فریجی، ارمنی و یونانی همان شکل «ه» حفظ شده است (نک «آریاییان»). بنا بر این مثال خوروش باید در واقع خود برای یک نتیجه‌گیری معکوس به کار گرفته شود و در پژوهش‌های بعدی به کار رود. این پرسش را که آیا خوروش با نام فارسی خوروش وابسته بوده و از یک ریشه ساخته شده است، نمی‌توان به یقین پاسخ داد. لیکن یک رشته نام‌های آموری که تنها از راه ریشه‌یابی زبان‌های آریایی قابل تعبیرند، شاهدی برای منشأ آریایی قوم مرتو و آمورو می‌باشند (۱-۶ تا ۴-۱-۶۶) و نیز بنگرید به تفصیل «آریاییان».

۵-۴-۱-۱۰ § شواهد تصویری نیز گواه بر قدمت حضور قوم مرتو در میانرودان است، زیرا نخستین فرمانروایان این منطقه همگی در شکل و شمایل آموریان به نقش درآمده‌اند، که با همان ظاهر در سراسر خاور باستان تا مصر حضور داشتند. (۲۲۳)

۵-۴-۱-۱۱ § قوم آمو از دوران امپراتوری کهن در متن‌های مصری آمده است. این قوم در فلسطین و صحرای سینا می‌زیسته و نقش اساسی را در فروپاشی امپراتوری کهن و آغاز نخستین دوران میانی (فرمانروایی بیگانگان) در مصر ایفا می‌کند. بدین سان در دوران دودمان یازدهم چند واژه آریایی از قوم آمو به زبان مصری راه یافت. در اسناد مصر باستان به نام میهن قوم آمو برمی‌خوریم که به نام سرزمین دیاتی (Djati) آمده است. (۲۲۴) جای سرزمین دیاتی هنوز روشن نشده است.

EW/Aia. II: 530; *id.* I: 236; *KEWA* III: 176; *id.* I: 113

و نیز واژه‌های هندواروپایی آوش، وش، اوس *aweš, weš, us* «درخشیدن، به ویژه هنگام برخاستن خورشید» (Pokorny 1959: 86). ۲۱۹- یشت ۵، بند ۴۵؛ ۱۳، بند ۱۳۲؛ ۱۹، بند ۷۱؛ *Iranisches Namenbuch*: 334b؛ *HbZ*: 69a؛ *Justi* 1895، *Iranisches Namenbuch*: 334b؛ *Macdonell* 1912، *Vedic Index of Names and Subjects* I: 103 یا ارجاع به جاهای ریگ‌دا).

220- Cf. Derakhshani 1995: 138, 141.

221- Harmatta 1992, "The Emergence of the Indo-Iranians", *Dani et al.* 1992 (Hrsg.), *History of civilizations of Central Asia* I: 377; Schmitt 1995, "Die iranischen Sprachen", *Spektrum Iran* 8, 4: 22.

۲۲۲- برای مبحث زمان زرتشت نک Derakhshani 1995.

۲۲۳- شواهد تصویری بخش مهمی از رشته دلایل برای ردیابی اقوام کهن، از جمله آریاییان را تشکیل می‌دهد، نک کتاب «آریاییان». 224- Hayes 1971, *CAH* 1, 2: 487; Posener 1971, *CAH* 1, 2: 535; Gardiner 1962, *Geschichte des Alten Ägyptens*: 132.



با توجه به خاستگاه مردم آمو که به گمان در حوالی سواحل دریای خزر تا آمو دریا و بدخشان بوده است، دیاتی می‌تواند همان داییتی اوستایی (۲۲۵) باشد که رودی در ایران‌ویج است. (۲۲۶) این رود را با آمو دریا یا زرافشان (۲۲۷) در نزدیکی بدخشان یکی دانسته‌اند. در اوستا از رود داییتی مستقیماً نامی نرفته، بلکه از آب داییتی گزارش شده است. (۲۲۸) از این روی ممکن است داییتی از آغاز نام سرزمین یا پهنه‌ای بوده که بعدها رود جاری در آنجا را به همان نام خوانده‌اند.

۱۲-۴-۵ § افزون بر نام جغرافیایی بالا، واژه‌های دیگری نیز از خاور ایران به مصر راه یافت. برای مثال واژه مصری منی.ت = منی (ت) «گردنبند» (۲۲۹) از ریشه آریایی منی (mani) «زبورگردن» - اوستایی مثنی (۲۳۰) برخاسته است. این واژه در زبان مصری از دوران سسوتریس یکم (۱۹۷-۱۹۷۱ ق م) در گزارش‌های مصری به ثبت رسیده است. (۲۳۱) همچنین از دوران فرمانروایی تهوتموسیس یکم (۱۴۹۴-۱۵۰۷ ق م) از دودمان هجدهم همین واژه به شکل منی بوت = منی (ت) «صدای جغ جغ گردنبند» به چشم می‌خورد. (۲۳۲) در نامه‌های العمارنه از دوران فرمانروایی آمنوفیس سوم و چهارم (۱۳۷۴-۱۴۰۳ ق م) نیز در فهرست هدایا ۳۰ بار به واژه منی نو «گردنبند» برمی‌خوریم. (۲۳۳) در زبان هیتی نیز منی تی به معنی «زبورگردن» است. (۲۳۴) (برای دیگر واژه‌های آریایی در مصری باستان نک کتاب «آریاییان».)

۱۳-۴-۵ § نام آمو دریا، که از آمو «بی‌مرگ» و دریه «دریا» (۲۳۵) ترکیب شده و به معنی «دریا یا رود بی‌مرگ است» نیز ردیابی خود را در خاور و باختر باقی گذارده است. این نام به گمان منشأ آریایی *مودرایه یا *آمودرایه بوده، که در پارسی باستان به شکل مودرایه یا مودرایه به معنی «مصر» (۲۳۶) درآمده و در دوران کهن آشکارا نام مصر سفلی (شمالی) و صحرای سینا بوده است. از شکل آغازین این نام، دو شاخه پدید آمده است؛ در سرزمین‌های غیرسامی از ریشه آریایی مؤذریه (muḍraya)، نام سامی موسیریه (ḍ) به S تبدیل شده، چراکه در زبان‌های سامی ḍ وجود ندارد، مصری موسری، موزری، میزرتیم (۲۳۷) = هیتی میزری (۲۳۸) = ایلامی موئیزریه یا موسیرزیه (۲۳۹) و اکدی می‌سیر (۲۴۰) یا می‌سیری (۲۴۱) < عربی و فارسی «مصر» برخاسته است. مصریان خود در آن زمان، سرزمین خود را کیمت می‌نامیدند. این امکان که نام‌های سامی و ایلامی یاد شده در بالا در اصل از نام ایرانی *آمودزیه گرفته شده است و واژه اوستایی زریه

۲۲۵- یش ۱، بند ۲۱؛ ۵، بندهای ۱۷، ۱۰۴، ۱۱۲، ۹، بندهای ۲۵، ۲۹، ۱۵، بند ۲؛ ۱۷، بندهای ۴۹، ۶۱ و نندیداد، ۱، بند ۲ (۳)؛ ۲، بند ۱۹؛ ۲۱، بند ۲.
 ۲۲۶- بندهش بخش ۲۰، بند ۱۳ = (West 1880, *Pahlavi-Texts* I: 78; Justi 1868, *Der Bundeshesh*: 29; *Air.Wb.*: 730)؛ دوستخواه، اوستا، ج ۲، ص ۹۸۱.
 ۲۲۷- پورداو، یشت‌ها، ج ۱، ص ۵۹، یادداشت ۴.
 ۲۲۸- Wolf 1910, *Avesta*؛ دوستخواه، اوستا؛ در بندهش به نام رود آمده است (Gbd. XI, A, 7).
 ۲۲۹- *AHW*: 64 برای معنی منی.ت همچنین نک *ARE V*: 181b در اینجا نیز، همچون سمت *šm.t* «اسب» > ریشه هندوآریایی اشوه «اسب»، «ت» یک پسوند مصری است؛ نک به واژه منی «زبورگردن» در بهارته نک ۹-۱-۵.
 230- *EWAia* II: 293; Kronasser 1957, "Indisches in den Nuzi-Texten", *WZKM* 53: 184; Kammenhuber 1961, *Hippologia Hethitica*: 20; Helck 1971: 425; *AHW* II: 603a; ۱۰۶۷، ص ۲، فرهنگ واژه‌های اوستا، ج ۲.
 231- *ARE* I, 499-500. 232- *ARE* II, 93.
 233- *EA* 19, 22. 25. 81; 21, 35.
 234- *KHW*: 422a; → نک Kronasser 1969, "Heth. *mannin(n)i*- 'Halsschmuck'", *Studia Classica et Orientalia Antonino Pagliaro Oblata* III: 62-66. 235- Hinz 1973, *Neue Wege im Altpersischen*: 133.
 236- *Air.Wb.*: 1188-89; Hinz 1973, *Neue Wege im Altpersischen*: 144.
 237- Petrie 1924, *A History of Egypt* III: 282. 284. 238- Röllig 1994, *RLA* VIII: 265a.
 239- *EWb*. II: 950. 955; cf. «مصری». نک می-سی-را-یه «مصری». 936: نیز نک →.
 240- Herzfeld 1968, *The Persian Empire*: 308; Hinz 1973, *Neue Wege im Altpersischen*: 144.
 ۲۴۱- Grayson 1977, "The Empire of Sargon of Akkad", *AJO* 25: 63b - ۲۴۵.



(zraya) نیز همان معنی «دریا» را می‌دهد^(۲۴۲)، تغییری در نتیجه ندارد. بسیاری از نام‌های جغرافیایی میان فلات ایران و مصر دور درازند همین ریشه‌اند. موثریه، نام جایی در شمال بیبلوس، در متن‌های نقرین آمیز مصر از دودمان دوازدهم (۱۷۸۰-۱۹۹۱ ق م) به شکل موثریه آمده است که از آن در دوران رامسس دوم به شکل موثرگزارش شده است.^(۲۴۳) مصرتیم در تورات به گمان نام منطقه‌ای از صحرای سینا تا جنوب فلسطین بود.^(۲۴۴) موسری در اسناد دیرین آشوری نیز آمده است^(۲۴۵) که در میان سرزمین‌های خاوری نیز به آن اشاره شده است.^(۲۴۶) همچنین پهنه‌ای به نام موسوری وجود داشته که به سرزمین ملوّه (Meluhha) وابسته بود^(۲۴۷) و می‌دانیم که این سرزمین در خاور ایران قرار داشته است.^(۲۴۸) گذشته از آن در اسناد میانرودان به کوه موسری در شمال نینوا برمی‌خوریم.^(۲۴۹) این نام نیز به گمان منشأ آموری داشته و حلقه‌ای را به زنجیره نام‌های موزرایه میان خاور ایران و مصر می‌افزاید.

۱-۴-۱-۵ § ۵-۴-۱-۱۴ آموها پس از چند سده دوباره در تاریخ مصر برخاسته و به نام هیکسوس دومین «دوران میانی» را بنیان گذارند. هیکسوس‌ها برخی عناصر زبانی و نیز مادی فرهنگ آریایی را به مصر آوردند. آنان آورنده اسب^(۲۵۰) و ارابه^(۲۵۱) به مصراند؛ افزون بر آن برخی شاهان هیکسوس نام‌های آریایی داشتند (نک کتاب «آریاییان» و نیز ۶-۱-۶ §). این حقیقت نیز آموزنده است که مصریان در درازنای تاریخ کهن خود تنها دو قوم را «هیکسوس» می‌نامیدند، یکی خود هیکسوس‌ها که خود را آموری می‌نامیدند و دیگری همخامشیان که پس از ۱۲ سده به مصر تاختند. این امر را باید به گمان در معنایی جست که در نام «هیکسوس» نهفته است و آنان را از نظر قومی با همخامشیان می‌پیونداند و هر دو را از دیگر فرمانروایان بیگانه مصر جدا می‌سازد.^(۲۵۲) این معنا به گمان واژه اوستایی هخا (haxā) «یار، همراه» است که در نام هر دو تیره ریشه دارد (۲-۱-۶ §).

۱-۵-۴-۵ § همراه با گسترش قوم مرتو یا آمورو در جهان باستان، ایزدان آنان نیز از خاور به باختر زمین راه یافتند. پس از میانرودان، که تبدیل مرتو به آمورو بر پایه قواعد زبانی آریایی صورت گرفت (۴-۱-۴-۵ §)، در کنعان نیز خدای آمو (Ammu) رواج یافت. در این دیار و نیز در عربستان جنوبی، «آم» نام خدای ماه و کشور بود که در هزاره دوم ق م پرستش

242- *Air.Wb.*: 1701ff.; Pokorny 1959: 401.

243- Heick 1971, *Die Beziehungen Ägyptens zu Vorderasien im 3. und 2. Jahrtausend*, 2. Aufl.: 48. 211.

244- Gemoll 1911, "Semiten und Indogermanen", *Anzeiger für Indogermanische Sprach- und Altertumskunde* 28: 86.

245- *ARAB I*, 73. 115.

۲۴۶- نک کتیبه سلمانصر یکم (ARAB I, 134): «... پیروزمند بر ... شویاری، لیلومی ... موسری (موصری) ...».

۲۴۷- Winckler 1898, *Altorientalische Forschungen I*: 27-28.

ملوّه (خاور ایران، پاکستان) را در صحرای سینا می‌نگارد.

248- *RLA VIII*: 53ff; نیز نک کتاب «آریاییان» 249- *ARAB II*, 48. 72. 83 etc.

۲۵۰- واژه هندوآریایی اشوَه ašva (اوستایی آسیو، آسیا، هندی باستان اشوَه) < هندوآریایی خاور باستان اشوَه، هیتی به نگارش تصویری اشوَه *ašwas < s-w-s < s-s-w < اگدی sisu (بسنجید با سومری آتیشه‌زی‌زی anše.zi.zi) و نیز هبری سوس (آرامی سوسیه، اوگاریتی ššw) < (از راه اسم جمع سوسیم susim) مصری ššm.t (نک کتاب «آریاییان» با ارجاع به منابع).

۲۵۱- واژه هندوآریایی رَته «چرخ، ارابه رزمی» (ودایی رَته «وابسته به ارابه»، اوستایی نوین رَته) < اگدی اَرْتی (رَته) نو، اَرْتی‌یَه‌نی «بخشی از ارابه»، به گمان چرخ ارابه، هیتی اَرْتی‌یَه‌نی «ابزار یا بخشی از ارابه»، در متن‌های آلاخ اَرْتی‌یَه‌نی. افزون بر آن در زبان کهن آریایی رَرت vart به معنای «چرخیدن، گردیدن» است که در هندوآریایی به صورت رَرت «چرخش، گردش»، در هندواروپایی و نیز در آریایی خاور باستان به شکل رَرت در آمده است. از همین ریشه واژه‌های مصری wrt.t «ارابه»، هیتی ورتَه «دور مسابقه» ساخته شده است. در ایران این ریشه به شکل زیر تکوین یافته است: هندوایرانی و اوستایی ورتَه «چرخش»، ورتو-رَته «با ارابه روان»، پارسی میانه ورت و پارتی «گردیدن»، سغدی wrtn «ارابه»، آنگاه پس از تبدیل «و» < «گ» فارسی گرد، گردیدن، گردون و گردونه (نک درخشانی، دائرةالمعارف اسلامی، ج ۷، ص ۴۰۰-۳۹۶).

252- Landczkowski 1955, *ZDMG* 105: 31-32.



می‌شد. (۲۵۳) آموداتیس (Ammudates)، لقب إلگابیل (Elagabal) «خدای کوهستان» (۲۵۴) بود که به گمان از کوهستان‌های فلات ایران برخاسته است. نام این ایزد از آمو و داته «آفریده، داده» (۳-۶ §) ترکیب شده و «آفریده آمو» یا «آفریده ایزد جاودانگی» معنی می‌دهد. از همین ریشه نیز باید آمی‌عنس، نام بت اعراب پیش از اسلام (۲۵۵) باشد. یکی دیگر از شواهد وابستگی ایزد آمو و ایزدان مشابه دیگر به ایران اینست که آمو نام صورت فلکی پرسوس بود (۲۵۶) و بنا بر منابع قدیمی، پرسوس نیای پارسیان به‌شمار می‌رفت (۲-۱-۲-۶ §).

۲-۴-۵ § سلیم، سالم، سلیم

۱-۲-۴-۵ § تقسیم و مهاجرت آریاییان به سمت خاور و باختر در تاریخ سنتی ایران آمده و اساس بنیاد اقوام ایرانی را تشکیل می‌دهد. روایات ایرانی گزارش می‌دهند که تَرْتِیْتُون (فریدون)، نیای آریاییان، سرزمین خود را میان سه پسر خود بخش کرد. سرزمین‌های باختری را به سَرم (فارسی و عربی سَلم)، خاور را به تور و ایران و هند را به پسر جوان ترش ایرج سپرد. (۲۵۷) سرزمین سرم یا سلم در اوستا سَئیرِیْمَه نامیده می‌شود که به معنی کشورهای باخترست و در برابر آن از سرزمین‌های آریایی و تورانی نام برده شده است. (۲۵۸) پس توران، ایران و سلمان نام سرزمین‌های میان خاور و باختر بود (۲۵۹) که مردم آنها در آغاز از یک تیره بودند. نام توران و ایران از این سه نام، هنوز رایج است. (۲۶۰) بر پایه منابع ایرانی کشورهای سلم (سلمان) زیستگاه مردم آروماتیک (رومیان) بود (۲۶۱)؛ نامیدن کشور سلم در همان منابع در شکل آروم (۲۶۲) مؤید همین امر است و نشان می‌دهد که از دید ایرانیان، سلم به گمان از دوران ساسانی به نیای رومیان (دوم شرقی) تبدیل شده است. (۲۶۳) روایت دیگری که سرچشمه دجله را در کشور سلم می‌داند (۲۶۴) نیز مؤید همین امر است. افزون بر آن سرمت‌ها که زیستگاهشان میان دریاچه آرال و رود ولگا بود و نیز بلغاریان ساکن دانوب نیز وابسته به سلم‌اند. (۲۶۵) در برابر سلم در باختر، در سمت مخالف، یعنی در شمال خاوری ایرانی، تور بر قوم توران فرمان می‌راند. این قوم را با ساکها یکی دانسته‌اند که مرز سرزمینشان (مرز توران) سیر دریا بود. (۲۶۶) بر پایه این روایات، مرزهای ایران در باختر به دجله و در شمال خاوری به سیر دریا می‌رسید. بر همین پایه و نیز بررسی‌های این رساله، در پشت این مرزها آریاییان باختری و شمال

253- Haussig (Hrsg.) 1965, *Wörterbuch der Mythologie* I: 91. 424. 494.

254- Haussig 1965: 424. 436.

255- Haussig 1965: 446.

256- Black & Green 1992, *Gods, Demons and Symbols of Ancient Mesopotamia*: 130a.

۲۵۷- شاهنامه، فریدون، طبری، تاریخ الرسل و الملوک، ج ۱، ص ۱۵۳ و بعد.

۲۵۸- یشت ۱۳، بند ۱۴۳، *Iranisches Namenbuch*: 289a، Justi 1895.

۲۵۹- دینکرد، کتاب ۸، بخش ۱۲، بند ۱۵.

۲۶۰- توران نام پهنه‌ای است که دانش امروز به منطقه واقع در شمال خاوری نجد ایران اطلاق می‌کند. نک:

Tosi 1987, "The Development of Urban Societies in Turan and the Mesopotamian Trade with the East: The Evidence from Shahr-i Sokhta"; Nissen et al. 1987, *Mesopotamien und seine Nachbarn*: 57-77; Kohl 1984, *Central Asia, Palaeolithic Beginning to the Iron Age*; Lamberg-Karlovsky 1986, "Third Millennium Structure and Process: From Euphrates to the Indus and the Oxus to the Indian Ocean", *OA* 25: 189-219.

۲۶۱- بهمن یشت، بخش ۳، بند ۳ = 215ff، *Pahlavi-Texts* I: West 1880.

۲۶۲- بندهش بخش ۱۵، بند ۲۹ = 59، *Pahlavi-Texts* I: West 1880.

۲۶۳- این خردادیه، المسالک و الممالک، ص ۱۵، وی سلم را نیای روم و سغد می‌داند؛ Marquart 1938, *Wehrot und Arang*: 130; West 1880, *Pahlavi Texts* I: 59 n. 3.

۲۶۴- بندهش، بخش ۲۰، بند ۱۲ = 29، *Der Bundahesh*: 29، Justi 1868, West 1880, *Pahlavi-Texts* I: 78.

۲۶۵- طبری، تاریخ الرسل و الملوک، ج ۱، ص ۱۵۴، *Wehrot und Arang*: 130 n. 4، Marquart 1938, برای قوم ستومات‌ها (سرمت‌ها) نک هرودوت، کتاب ۴، بند ۲۱.

۲۶۶- خوارزمی، مفاتیح العلوم، ص ۱۱۱، *Ērānšahr*: 156، Marquart 1901.



۲-۲-۵ § روایت سه بهره شدن آریاییان در دوران کهن که بر پایه گاهنگاری بازسازی شده تاریخ سنتی ایران حدود نیمه هزاره سوم ق م تعیین شده است، (۲۶۷) دارای ارزش تاریخی آشکار است. نخست بسیار آموزنده است که سکا‌های باختری نیز روایتی مشابه در مورد سه بهره شدن سرزمین آغازینشان داشتند. (۲۶۸) هرودوت از این قوم که در کنار رود داتوب (نام ایرانی داتوب در ۳-۲-۶ § بررسی شده است) می‌زیسته، گزارش می‌دهد و می‌گوید که آنان ۱۰۰۰ سال پیش از آن از سکا‌های خاوری جدا شده و هم‌اکنون دیگر زبان یکدیگر را نمی‌فهمند. (۲۶۹) به گمان همین سکا‌های باختری بودند که در آغاز هزاره دوم ق م بر سسوتریس (دودمان ۱۲ مصر) تاختند و از این رویداد در گزارش‌های مورخین اروپایی به تفصیل سخن رفته است (نک «آریاییان»). اشاره به این قوم در متن‌های نفرین‌آمیز، مصریان وابسته به همان دوران است که حلقه‌ای به زنجیر شواهد حضور سکا‌ییان در خاور باستان می‌افزاید. (۲۷۰) تورات نیز به شاه نشین سالم (۲۷۱) که شاید همان اورشلیم باشد، (۲۷۲) اشاره دارد که به گمان به دست قوم سلم بنیانگذاری شده و آموریان را نیز دربر می‌گرفته است. این پندار با گزارش تورات مبنی بر اینکه پدر اورشلیم را یک آموری (آموریت) می‌داند، (۲۷۳) هم آهنگی دارد. نام کوه سلمی (۲۷۴) نیز آشکارا از همین قوم سلم گرفته شده است.

۳-۲-۵ § گسترش دیرین آریاییان در سرزمین‌های باختری موجب گردید که جاها و رودهای خاور نزدیک، نام‌های آریایی یا ایرانی به‌خود گیرند: رتنو (Rtnw) «سوریه» در متن‌های کهن مصری (۲۷۵) > ژته «ارابه، چرخ» + پسوند هوری «نو» یا + پارسی باستان نوّه «نو، تازه» = «ارابه یا چرخ نو» (بسنجید آژته در خاور ایران ۷-۱-۵ §) و یا + واژه هندوایرانی-اوستایی نوّه «نُه» = «نُه چرخ» (بسنجید با نام جای «نُه راه» از هرودوت) (۲۷۶)؛ ژاهی «سرزمین تاریک» = «سوریه» (۲۷۷) > اوستایی آرژهی (arəzahi). «نام کشور باختری» (۲۷۸)، که از واژه آرژه «غروب» = «باختر» (۲۷۹) برخاسته است؛ همچنین نام‌های بعدی سرزمین سوریه تا به امروز همواره آریایی بوده است؛ (۲۸۰) افزون بر آن آردانه «نام شهری در

۲۶۷- نک به گاهنگاری بازسازی شده ایران کهن (Derakhshani 1995: 138. 141)، در آنجا بنگرید به دوران فریدون.

۲۶۸- هرودوت، کتاب ۴، بندهای ۱۰-۵.

۲۶۹- هرودوت، کتاب ۴، بند ۲۴؛ دوران ۱۰۰۰ ساله مذکور در اینجا آشکارا فقط جنبه نمادین دارد. به گمان، زمان بسیار بیشتری از جدایی سکاها تا زمان زندگی هرودوت (۲۵/۴۳۰-۸۴/۴۹۰ ق م) می‌گذشته است. پیدایی دیرین سکاها در باختر (۳-۲-۵-۵ تا ۶-۲-۴-۵؛ ۶-۲-۳-۶ §) به تفصیل در کتاب «آریاییان» بیشتر مؤید دورانی معادل ۲۰۰۰ سال از جدایی دو تیره سکایی می‌باشد.

۲۷۰- در باره سکاها در دوران فرمانروایی سسوتریس و نیز در متن‌های نفرین‌آمیز مصری نک کتاب «آریاییان».

۲۷۱- تورات، سفر پیدایش ۱۴، بند ۱۸؛ کتاب مزامیر ۷۶، بند ۳.

272- Maisler 1930, "Das Vordavidsche Jerusalem", JPOS 10: 185.

۲۷۳- تورات، کتاب حزقیال نبی، باب ۱۶، بندهای ۳ و ۲۵. ۲۷۴- مسعودی، التبیه والاشراف، ص ۱۸۸، ۲۳۱، ۱۸۸.

۲۷۵- نام سرزمین رتنو Rtnw نخستین بار در داستان سینوهه آمده (SINUHE B 99-100; ARE I, 494) و در اسناد تاریخی پسین مصر نیز بارها از این نام گزارش شده است (ARE II, 413. 439. 477. 596. 616 etc.).

۲۷۶- هرودوت کتاب ۷، بند ۱۱۴؛ برای واژه پارسی میانه و فارسی «راه» از ریشه ژته «چرخ، ارابه» نک کتاب «آریاییان».

277- Helck 1971, Die Beziehungen Ägyptens zu Vorderasien im 3. und 2. Jahrtausend, 2. Aufl.: 268.

۲۷۸- یشت ۱۰، بندهای ۱۵، ۶۷، ۱۳۳؛ ۱۲، بند ۹؛ سپهر ۱۰، بند ۹؛ وندیداد ۱۹، بند ۳۹؛ بندهش بزرگ ۶۸، بند ۴؛ دادستان دینیک بخش ۳۶، بند ۵ (SBE XVIII: 79).

۲۷۹- Air.Wb.: 202; HbZ: 30a - EWAia. II: 426; HbZ: 30a; s. auch KEWA III: 34 f.; Wörterbuch der Mythologie IV: 374;

Gershevitch (1959, The Avestan Hymn to Mythra: 217); Henning, (Sogdia 1940: 28f.) آرژهی را در خاور و سوهی را در باختر می‌پندارند.

۲۸۰- سوبارتو (سوریه = سوری > سویریته > شویری = سوبارتو) (Goetze 1946, JNES 5: 166b); Lewy 1924, ZA 35 NF 1: 145-6;



سوریه» > *آرتَه داتَه یا آرتَه داتَه: پورانتی در زبان هوری = اوروتو «فرات» در زبان سویاری، *پوراتو-پوراتو، اروتو «فَرات» در زبان اکدی (۲۸۱) > ریشهٔ ایرانی اوفراتو «فرات» (۲۸۲) > هوپرتو (hu-pə-rəθwa) «خوب گذر=فَرات» (۲۸۳)؛ هوری آرشیه یا آرنزیه «دجله» (۲۸۴) = سویاری آرنزو > ایرانی آرنگ «نام رودی در باختر» = دجله (۲۸۵) = ارون «دجله» (۲۸۶)؛ و نیز نام هوری کوه‌های باختری: زرا > اوستایی هرا «نام کوهی افسانه‌ای» (۲۸۷) ~ مصری هرا ~ کنعانی هر(ا)؛ (۲۸۸) همچنین کوه‌های آترزیه، منوزیه، شوورزیه، که در آنها «زیه» آشکارا پسوند است (۲۸۹) و بخش‌های نخستین این نام‌ها به گمان از ریشهٔ آریایی آتر «آتش» (۷-۶-۱) §، هندوآریایی منو «انسان» (۲۹۰) و سرانجام سور «خورشید»، هندوایرانی *سور < آریایی خاور نزدیک *سوور «خورشید» (۲۹۱) می‌باشند. همچنین نام هوری کوه شری یته «کوه هرمون» ~ سیریون «کوهستانی زره» ~ واژهٔ هوری سَریم «زره اسب» > ایرانی *زَریه > زَر «زره» ~ اوستایی زَرادَه و زَرمیه ~ اکدی سَری تم، سیری تم «زره» (۲۹۲)، (بسنجید با آموری بسیر=کوه سیریون (۲۹۳)؛ آمرزکیته (آمُر «بی مرگ»؛ پورووه (آمُر «بی مرگ»؛ پورووه) ~ با اوستایی پاوروو «یک کشیشان» (۲۹۴) ~ ودایی پاورو «نام یک پهلوان»؛ مولیان ته > ایرانی مولیان > *موریان ~ *آموریان «نام رودی در خاور ایران» (۴-۳-۱) § + واژهٔ هندوآریایی دَها «آفریدن» (۲۹۵) = «بی مرگی بخشیدن»؛ شتیرو

139: JNES 40, "The Origin of the Name 'Syria'", Tvedtnes 1981؛ برای سویارتو نک ۱-۹-۵ §؛ همچنین بسنجید با شام و الشام «سوریه» > پارسی میانه شام «غروب، باختر» (۶-۴-۵) §.

۲۸۱- 1437a AHW III؛ 124: Kammenhuber 1968, Die Arier im Vorderen Orient؛ در آنجا نک ایریم Erim و بورانوم buranun؛ نیز بسنجید با سومری (a) Buranun (381, 270) §، برای شکل‌های دیگر نک همانجا و نیز: Güterbock 1964, "Sargon of Akkad mentioned by Hattušili I of Hatti", JCS 18: 3.

۲۸۲- بیستون ستون ۱، بند ۱۹؛ به نظر R. Schmitt نام بومی فرات در فرهنگ عامیانهٔ ایرانیان تغییر شکل یافته است (اوفراتو به معنی «با مکان‌های خوب گذر» mit guten Furten) و سپس از اینجا به یونان راه یافته است.

Schmitt 1967, "Mesopotamisches und persisches Sprachgut bei Herodot", ZDMG 117: 122 n. 32; Air.Wb. 1830; Kent 1953, Old Persian Grammar: 176a-b; Mayrhofer 1990, Iranisches Personennamenbuch, Bd. V, Fasc. 6a: Iranische Namen in den griechischen Dokumenten Ägyptens: 55.

283- Pokorny 1959: 817 s.v. idg. *per-ti-

284- Cf. Nashef 1991, Die Orts- und Gewässernamen der altassyrischen Zeit, RGTC 4: 144, s. dort auch Aramzah.

۲۸۵- گزیده‌های زادسپرم (راشد محصل)، بخش ۳، بند ۲۲؛ بخش ۳۴، بند ۱۰.

۲۸۶- دادستان دینیک، بخش ۹۲، ۲.

(ed. West, Pahlavi Texts II: 262 n. 4); Marquart 1901, Ērānšahr: 157; id. 1938, Wehrot und Arang: 116. 136.

۲۸۷- یش ۵، بند ۲۱؛ ۹، بند ۳؛ ۱۰، بندهای ۱۳، ۱۱۸، ۱۵؛ ۱۷، بند ۲۴؛ 1788 Air.Wb.: نیز نک به کتیبهٔ یونانی متعلق به دوران روم که ایزدبانو آناهیتا را در پیوند با کوه هرا آورده است (برای «هرا» نک ۳-۲-۴-۵) §.

288- Albright 1934, The Vocalization of the Egyptian Syllabic Orthography, AOS 5: 52, XI, A2.

۲۸۹- مانند نام‌های اوستایی اوزیه (یش ۱۳، بند ۱۱۹)، که در آن جزء *زیا به معنی «زیبان» می‌تواند باشد (Mayrhofer 1979, Iranisches Personennamenbuch I, 339) یا فرجه (یش ۱۳، بند ۱۱۵؛ 132 Mayrhofer 1979 I) یا احتمالاً شکل عامیانه‌ای از واژهٔ اوستایی زَریه «کار، فعالیت» ~ «ایرته‌ورزیه» (10, Teil II, Bd. I, Iranisches Personennamenbuch, Mayrhofer 1979). پیوند این پسوند با تیه نیز ممکن است مانند ظهور آن در نام‌های آناهیتا، آشت تیه، آشت تیه، آتیه (8.120; 8.139; 8.144; OnP, 8.161).

290- EWAia. II: 309,

در آنجا بسنجید نام‌های ایرانی منوش چیتره، منوشه، منوداته و جز آن.

291- EWAia. II: 793.

292- Brandenstein 1940, "Zum Churrischen Lexikon", Z4 46: 104-105.

۲۹۳- تورات، سفر نشیبه (کتاب پنجم موسی) ۳، بند ۹؛ برای تعبیری هندواروپایی از نام سیریون «کوه برف» نک:

Buttenwieser 1935, "Ein indogermanisches Wort im Pentateuch", Biblische Zeitschrift 23, 1: 342ff.

۲۹۴- یش ۵، بند ۶۱؛ 251, Iranisches Personennamenbuch I, Mayrhofer 1979.

۲۹۵- EWAia. I: 783ff.؛ در آنجا نک ratna/dhā (dhā) «نیکی بخش»؛ «-تا» به معنی «(همراه) با» پسوندی آموری است (نک کتاب «آریاییان»).



«هفت ساله؟» > هوری شیت، شتَه «هفت» > (۲۹۶) هندوآریایی سَبْتَه «هفت»؛ و نیز رودهای دُن، دنیپر، تانائیس و سلتی دانوویوس = دانوب (۵-۳-۲-۶ §).

حضور آریاییان باختری در سرزمین‌های باختری از راه زبان شناسی نیز قابل پیگیری است. خوشاوندی زبانی مرحله دیرین زبان هندوایرانی با زبان‌های بالتی و اسلاوی در آغاز هزاره پنجم ق م و نیز حضور وامواژه‌های هندوایرانی در زبان‌های فنلاندی-مجاری (۳-۱ §) تنها با همسایگی این اقوام با یکدیگر قابل توضیح است. لیکن خوشاوندی پیش از تاریخ این زبان‌ها باید به جدایی آریاییان در دوران پیشتری وابسته بوده باشد که این جدایی نیز در روایات تاریخ سنتی ایران نهفته است (نک روایت تهمورث و نیز کتاب «آریاییان»).

۴-۲-۴-۵ § سکا‌های خاوری تیره تور، یعنی تورانیان، نیز در تاریخ سنتی ایران و گزارش‌های کلاسیک باختری ثبت شده‌اند. آنان دشمنان سنتی ایرانیان‌اند. کیکاوس و کیخسرو (اوستایی کوی اوس و کووی هَتوسزَه)، شاهان تاریخ روایی ایران، با افراسیاب (اوستایی فرنگرس یَن) شاه تورانی بارها به پیکار می‌پردازند. از این قوم در گزارش‌های گوناگون باختری و خاوری یاد شده است. رد پای آنان در دوران ماد و پیکار پیروزمندانه‌شان با کوروش و سرانجام پیوستن آنان به شاهنشاهی پارس قابل پیگیریست (نک کتاب «آریاییان»).

۵-۴-۲-۵ § هرگاه پیوند روایت سلم را با مهاجرت آریاییان شاخه باختری که قوم مرتو و آمو رو را نیز دربر می‌گرفته‌اند، به سرزمین‌های باختری بپذیریم، آنگاه می‌توان دریافت که آموریان در کنار ایزدان دیگر (۲۹۷)، ایزدی را به نام *سلم ستایش می‌کردند. آریاییان خاوری نیز با نیای خود همین کردند: تَویتشَوَن (فریدون)، پدر سلم، با نام تربته به پرستشگاه هندوایرانیان راه یافت. (۲۹۸) سلم به گمان همان ایزد آموری سلیم = آشوری شولمانو است (۲۹۹) که در بسیاری نام‌های بابلی و آشوری به چشم می‌خورد (۳۰۰) و در نام شهر اوروسلیم «اورشلیم» نهفته است. (۳۰۱) آموریان سده‌ها پیش از اسرائیلیان ساکنان اورشلیم بودند که از نیمه هزاره سوم، یعنی همزمان با سه بهره شدن آریاییان مسکون بوده است. (۳۰۲) از استاد دیگر آگاهی می‌یابیم که آریاییان و حتی به گمان شاخه تورانی آنان نیز در اورشلیم بودند. (۳۰۳) از آنجا که اورشلیم نامی سامی نبوده (نک ۳-۱ §)، و برای نخستین بار همراه با قوم آریایی آمو در متن‌های نفرین‌آمیز مصری در سده ۱۹ ق م ذکر شده (۳۰۴) و در تورات نیز به شکل آرپل نامیده شده است (۳۰۵)، بنابراین نام این شهر می‌تواند از واژه آریه «آریایی» گرفته شده باشد. گزارش تورات هم مبنی بر اینکه پدر اورشلیم را یک آموری می‌داند، (۳۰۶) این پنداشت را نیرو می‌بخشد که اورشلیم از آغاز شهری

۲۹۶- 1- 94 n. 3; 90 n. 3; Brandenstein 1940, ZA 46: 90 n. 3; برای واژه هوری شینده «هفت» به جای شیتَه در متن کیکولی (مری اسبان میتانی) نک Kammenhuber 1961, Hippologia Hethitica: 365b؛ برای مبحث حذف «ن» پیش از «ت» نک:

Brandenstein op.cit.: 100 n. 1; 90 n. 3.

۲۹۷- تمدد خدایان آموری در متنی تایید می‌شود: Dingir.meš ša amurri «خدایان آموری» (Izre'el 1991 I: 196).

298- Macdonell 1898, Vedic Mythologie: 67-69; id. 1912, Vedic Index I: 329; EW/Aia. I: 680ff.

299- Maisler 1930, JPOS 10: 183.

300- Clay 1909, Amurru, the Home of the Northern Semites: 178.

301- Clay 1921, "The Amorite Name Jerusalem", JPOS I: 29; Maisler 1930, "Das Vordavidsche Jerusalem", JPOS 10: 14. 302- Maisler 1930, JPOS 10: 181. 187. 191.

303- Clay 1909, Amurru, the Home of the Northern Semites: 155, نیز نک §§ 5.4.2.2; 5.4.2.4.

304- Sethe 1926, Die Ächnung feindlicher Fürsten, AbhAk(Berlin) 5.

برای نام «آمو» در اثر بالا نک به e10. f1. f2. e8. برای نام اورشلیم نک به e27.

۳۰۵- تورات، صحیفه اشعیا، نبی، ۲۹، بندهای ۲-۱، ۷. ۳۰۶- تورات، کتاب حزقیال نبی، ۱۶، بندهای ۳ و ۴۵.



آریایی نشین بوده است. (۳۰۷)

با گسترش آیین سلم در خاور نزدیک، اقوام باختری دیگر نیز به این آیین گرویدند. سلمو از دوران میانی آشور و پیش از آن نام ایزد خورشید بود. (۳۰۸) واژه سلم به شکل سلمو (م) به زبان اکدی راه یافت (~ سومری آلم، گیش آلم) که به معنی عام بُت است و در زبان هوری به شکل زلمو و تندیس، نگاره، (۳۰۹) درآمد که نام یک صورت فلکی نیز هست. (۳۱۰) در دوران توکولتی نینورتای یکم (۱۲۰۸-۱۲۴۴ ق م) «سلمو شا ابول آشور»، نام بت دروازه شهر آشور بود و در جای دیگر نام سلمو به تنهایی نیز آمده است. (۳۱۱) در نام پدر این شاه، یعنی سلمانصر یکم نیز همین جزء دیده می‌شود که برای این ایزد پرستشگاهی در نزدیکی دروازه آشور ساخت. (۳۱۲) در متن‌های بابلی میانی، سلمو نام پدر ایزد بونیه بوده و در متن‌های آشوری جدید این نام به گروهی از ایزدان اطلاق شده است. (۳۱۳) همین ایزد با نام سلمان «صلح، سلامتی» در سراسر سرزمین‌های سامی نشین شمالی و خاوری و تا مصر شناخته شده بود. آیین سلم در سده ۵ ق م به عربستان شمالی، میانی و جنوبی راه یافت. (۳۱۴)

۶-۲-۴-۵ § با پذیرش وابستگی قوم مرتوو یا آمورو به شاخه خاوری آریاییان که نزد ایرانیان به نام سرم و سلم و سرزمین‌شان در اوستا به نام سثیریمه «کشورهای باختری» شناخته شده بود، پیوند مرتو و آمورو به معنای سومری و اکدی «باختر» و «باختری» آشکار می‌گردد. این اقوام خود را به گمان از این روی «باختری» می‌نامیدند که به شاخه باختری آریاییان وابسته بودند. ذکر این قوم با نام آری یا آری (۷-۴-۱-۵ §) مؤید این امر است. پیوند معنای سلم با «باختر» و مرتو (در دوران پسین) با «خاور و خاوری» می‌تواند با تکوین مشابه زبانی در خاور نزدیک ترسیم گردد: در زبان اکدی سلامو (م) برابر با سلم در زبان ایتوبی به معنی «سیاه، سیاهی، تاریکی» است که با عبری صلماثوت «تاریکی»، صلمو (م) «سیاه، تاریک» برابر با عربی ظلمة «تاریکی» (۳۱۵) از یک ریشه‌اند. همگی این معانی و واژه‌های وابسته به آن با معنی «باختر»= «سرزمین غروب، سرزمین تاریک» مترادف‌اند، همانگونه که زاهی «سرزمین تاریک» در گذشته نام سوریه بود (۳-۲-۴-۵ §). این پندار از آنجا تایید می‌شود که ایزد شلیم در خاور نزدیک ستاره غروب را تجسم کرده و از واژه شلیم «غروب» برگرفته شده است. (۳۱۶) به موازات این معانی می‌توان به واژه مشابهی در زبان اکدی و گسترش آن در زبان‌های دیگر اشاره کرد: واژه اکدی اری بو «غروب خورشید» (۳۱۷) برابر است با اریبو «غروب آفتاب، باختر» و اریبو «تاریک، فرو رفتن» در زبان بابلی کهن (۳۱۸) = «سرزمین غروب آفتاب» و یونانی Eúρωπι «اروپا» (۳۱۹) است. ممکن است نام قوم «عزب» هم از همین ریشه باشد. در برابر این معانی، واژه بابلی کهن آسو «برآمدن خورشید و ستارگان» (۳۲۰) ~ اکدی (و) اسو (م) «بیرون آمدن» (۳۲۱) وابسته به

۳۰۷- درباره اورشلیم و منشأ نام آن نک کتاب «آریاییان».

308- Black & Green 1992, *Gods, Demons and Symbols of Ancient Mesopotamia, An Illustrated Dictionary*: 159b.

309- *AHW* III: 1078b; *SDG* I: 57.

310- *AHW* III: 1079a(6).

311- Deller 1996, "Der Tempel des Gottes Bēl-eprija/aprija in der Stadt Assur", Magen & Rashad (Hrsg.), *Vom Halyz zum Euphrat. Thomas Beran zu Ehren*: 117.

312- Deller 1996: 127.

313- Black & Green 1992: 159b.

314- Haussig (Hrsg.) 1965, *Wörterbuch der Mythologie I: Götter und Mythen im Vorderen Orient*: 466-467. 516. 526.

315- *AHW* III: 1076a; 1078a-315 در آنجا نک به واژه‌های سلمتو/du salamt/سیاهی، سلمو «سیاه، سیاه تیره»، سلاموم «سیاه»، شلمات

ققدی (م) salmāt qaqqadi(m) «انسان سرسیاه»؛ نیز نک Brunner (1969. 541) که واژه عبری ضلمون «تاریک، سایه‌وار» و عربی الظلمة

«تاریکی» را در ارتباط با ریشه هندواروپایی *qel, *qāl «لکه‌های روشن یا تاریک» می‌داند (نیز نک الشلما «تاریکی»).

316- Haussig (Hrsg.) 1965, *Wörterbuch der Mythologie I: Götter und Mythen im Vorderen Orient*: 306-307.

317- *AHW* I: 234b (B).

318- *AssDic* IV: 258a. 279.

319- Frisk I: 593 در آنجا نک به واژه آشوری èrēb šamši «غروب خورشید».

320- *AssDic* I, part 2: 356a; IV: 279b.

321- *AHW* III: 1475b. 1476b.



سرزمین طلوع آفتاب است که نام قاره آسیا از آن گرفته شده است. همچنین عبارت آگدی - بابلی «اریبو او آسو» به درون و بیرون شدن = «به آزادی جنیدن» (۳۲۲) به گمان در ارتباط ذهنی انسان با مسیر خورشید بوده است. در زبان آگدی اریبو سَلْمو (م) به معنی «نوعی مس» (۳۲۳) است که به گمان نوعی مس تیره رنگ (مس آرسنیک؟) از ایران بوده است. (۳۲۴) دیگر واژه‌های برگرفته از ریشه سلم می‌تواند پس از حذف «ر» یا «ل» نام سام در تورات و شام در پارسی میانه «باختر، غروب» و نیز شام «سوریه» < عربی الشام و شامات باشد. همچنین نام سلیمان، اِسالم و سالومه در تورات و نام آشوری شلمانو (۳۲۵) و نیز نام ایرانی کهن شلمانه ~ ریشه اوستایی شیریمه (۳۲۶) می‌تواند از همان ریشه باشند. این گمان از این روی به حقیقت نزدیک است که نام اوستایی شامَه (۳۲۷) وابسته به واژه هندوآریایی شیامَه «سیاه»، هندوایرانی - اوستایی سامَه «سیاه» است. (۳۲۸) به موازات آن از ریشه آگدی اریبو ممکن است نام توراتی آرَبخشاد، پسر سام، > ایرانی آرَبه خشانیه «فرمانروای باختر» برخاسته باشد که با نام سکایی آریوکسایس و اوستایی نخمه اروپه (تهمورث) = «پهلوان باختر» از یک ریشه‌اند. (۳۲۹)

۳-۴-۵ § هیته

هیتی‌های هندواروپایی و هوریان، هیته «ایزدبانوی خورشید» را ستایش می‌کردند. ریشه آریایی نام این ایزد پس از تبدیل طبیعی «ه» > «س» (۳۳۰) و «پ» > «و» (۳۳۱) از ریشه هندی باستان سو (svā) و هندوآریایی سوَر (svār) «خورشید» تبدیل به *هَو و سپس هیه شده است (~؟ هوری هَوور + نی «آسمان» (۳۳۲) (نی پسوند هوری برای واژه‌های آریایی است)، بسنجید اوستایی کهن هَووری، که در زبان زند اوستایی هَوَر «خورشید، نور، آسمان» (۳۳۳) ~ و احتمالاً به عربی و فارسی «هوا» شده است). این ریشه در نام *شَوورهیه = سوَر + هیه (۳۳۴) در استاد هوری - هیتی دوبار به چشم می‌خورد که دلیل وابستگی دارنده این نام به فرهنگ آریایی است. در همین رابطه می‌توان رد پای هیته را در نام پارسی باستان هیه که در نگارش ایلامی به شکل هَبه آمده و نیز *هپته‌آسبه در پارسی باستان که در نگارش ایلامی به شکل آَبته‌آشَبه در گل‌نشته‌های تخت جمشید آمده است، پی‌جویی کرد که تاکنون ریشه دیگری برایشان ارائه نشده است. (۳۳۵) آخرین نام یاد شده را می‌توان با نام اوستایی هباسپه (۳۳۶) بسنجید که به گمان به معنی «اسب (ایزدبانوی) خورشید» است. (۳۳۷)

بسیاری از ایزدان دیگر میانرودان نیز به گمان منشأ آریایی داشته‌اند، از آن جمله ایزدان زیر به اختصار آورده می‌شوند (نک

322- AHW I: 235a(3); AssDic IV: 263a.

323- AHW III: 1077b.

۳۲۴- برای مبحث منشأ مس آرسنیک نک کتاب «آریاییان».

325- Haussig (Hrsg.) 1965: 307.

326- OnP, 8.1484; 11.2.3.1.

۳۲۷- یسنا ۹، بند ۹۰؛ یشت ۱۳، بندهای ۶۱، ۱۳۶.

328- Mayrhofer 1979, *Iranisches Personennamenbuch* I, 280; *EWAia*. II: 661.

۳۲۹- اوروی (تخمیه اوروی) عموماً «شکارچی پوست روباه» ترجمه شده است؛ برای این مبحث و ریشه پیشنهادی نک کتاب «آریاییان».

۳۳۰- بسنجید با واژه‌های سفدی خُر، فارسی خور، آسی خُر «خورشید» ~ هندوآریایی شوَر (EWAia. II: 793ff.).

۳۳۱- بسنجید به واژه‌های اوستایی آسیو، آسیا «اسب» ~ هندوآریایی اشوَه (نک ۱۴-۱-۴-۵ §).

332- Wegner 1988, "Grammatische und lexikalische Untersuchungen hurritischer Beschwörungsformeln aus Boğazköy", Haas (Hrsg.) 1988, *Hurriter und Hurritisch*: 147. 300.

333- *EWAia*. II: 794; Hübschmann 1895, *Persische Studien*; Pokorny 1959: 881.

334- *NPN*: 260b; Gelb 1944, *Hurrians and Subarians*; §۶-۳ برای دیگر نام‌های آمیخته با شوور نک

۳۳۵- OnP, 8.408; 8.7-8.408; Hinz & Gershevitch 1969, *Amber at Persepolis*: 178 بسنجید

117 *Altiranisches Sprachgut der Nebenüberlieferungen*: مخالف این تعبیر است.

۳۳۶- یشت ۱۳، بند ۱۰۲؛ بسنجید با Mayrhofer 1979, 163 (ترکیبی از واژه «اسب» در پیوند با «هبا» = ودایی سبها «انجمن»).

۳۳۷- برخلاف تعبیر بالا بسنجید Mayrhofer 1979, 163 (نامی ترکیبی با واژه «اسب») بر اساس نظریه Caland (1896, *GGA* 158: 375) در پیوند با *هبا = ودایی سبها «انجمن».



به تفصیل کتاب «آریاییان»:

۴-۴-۵ § آپ سو

آپ سو ایزد آب‌های روی زمین، که سرچشمه‌اش در اقیانوس آب شیرین زیرزمین است > آریایی آپ «آب» + سو «خوب» = «آب خوب».

۵-۴-۵ § داگان «ایزد اقلیم (آب و هوا)»

به نام این ایزد در متنی به شکل «داگان شا هاری» برمی‌خوریم (۳۳۸) که در آن «هاری» به گمان اشاره به آریاییان دارد (۴-۱ §)، پس معنی عبارت بالا می‌تواند «داگان آریاییان» باشد. البته رایه ریشه آریایی برای داگان فرضی است. اعتقاد به پیوند این ایزد با غلات و نیز به اینکه، او مبتکر خیش بوده است (۳۳۹)، می‌تواند کلید رهیافت به ریشه آن باشد. از این روی پیوند داگان با ریشه دکم «آب» در هندی باستان (آب برای رشد و نمو گیاهان) را می‌توان ممکن دانست. در بخش نخست نام تیرداگان، نام شاهک ماری (۳۴۰)، که یک نام ترکیبی است، به جزء نام ایزد ایرانی تیر «ستاره تیر» برمی‌خوریم که از تیشتریه «ایزد آب و گیاهان» (۳۴۱) برگرفته شده است.

۶-۴-۵ § تیشوپ «ایزد اقلیم (آب و هوا)»

تیشوپ می‌تواند از نام اوستایی تیشتریه که ایزد ایرانی اقلیم است و آب، باران و بذر گیاهان سودمند را می‌پراکند (— پارسی میانه تیشتر) (۳۴۲) + آپ «آب» (بسنجید واژه لیتوانی اوپه «روده»، لیتوانی اوپه «روده») (۳۴۳) برگرفته شده باشد. همچنین واژه کاتی *آپس تریس نیه «تشنه» (۳۴۴) را بسنجید.

۷-۴-۵ § اشراتو

اشراتو ایزدبانوی آموری است و با ائیرتو (در فرهنگ هیتی‌ها) و اطیرت (در اوگاریت سوریه و آئیرت) در تورات یکی است.

۳۳۸-63 Thureau-Dangin & Dhrome, Syria 5: 271 rev. 9f.; zit. von Gelb 1944: 63-338
نک Bauer 1926, Die Osikanaaner. 72b, مانند توری داگان، توزه داگان که به گمان جزء اوستایی توزه tura و پارسی باستان توزه *θūra = اوستایی سوره sūra «پهلوان، نیرومند» را در بر دارد؛ نیز نک به نام توربازو در فلسطین (کتاب «آریاییان»); همچنین نک Gelb 1980, Analysis of Amorites: 123-125 Computer-Aided; برای نام توزه داگان نک همان ص 125؛ در جزء نخست نام بانو داگان (همان ص 124) نیز می‌توان واژه کهن ایرانی پانه «نگهبان» را یافت.

339- Black and Green 1992: 56.

340- Gelb-Kienast 1990, FAOS 7: 355, ME 64 und ME 196.

Haussig (Hrsg.) 1986, Wörterbuch der Mythologie IV, Götter und Mythen der Kaukasischen und Iranischen - ۳۴۱
Völker: 446ff. برای تیر، ایزد الهام ارمنی نک همان، ص 138ff.؛ برای تیشتریه نک ۴-۴-۵ §.

۳۴۲- ۸، بسندهای ۴۳-۴۰، ۴۵، ۴۷؛ مسینوخرد ۴۹، بسندهای ۶-۵؛ ۶۲، بسندهای ۴۲-۴۱ = West 1871, The Book of
Haussig (ed.) 1986, Wörterbuch der Mythologie IV: 447; Air.Wb.: 651ff. نیز نک Mayinyo-i-Khrad: 175. 186.

۳۴۳- 81- EWAia. I: برای تبدیل «آ» به «او» بسنجید آمر < *آمور < آمول (۴-۱-۴-۵ §)، فارسی نان < «نون»، کاشان < «کاشون»، سوهان < «سوهون» و جز آن؛ برای همین تبدیل در میانرودان نک شوپار < شوپور و یا سوپار < سوپور (۹-۱-۵ §)؛ شوشه‌وا، نام شهری در خاور دجله (13) Wilhelm 1989, The Hurrians: = شمشزه (نک کتاب «آریاییان»).

۳۴۴- 667- EWAia. I: جزء دوم تیشوپ می‌تواند در پیوند با واژه هندوایرانی و اوستایی کهن اوپا و اوستایی نو اوپه «به‌سوی» - فارسی «(آ)با» = «با» باشد؛ نیز بسنجید با اوستایی نو اوپاپه «آپی» (EWAia. I: 218)؛ بر این مبنا، معنی ترکیب دو بخش «تیشوپ = تش اوپ» می‌تواند «همراه با تیشتریه باشد».



ریشه نام این ایزد می‌تواند اوستایی آئه راتو = راتو (سرکرده)ی آئه (راستی مقدس) (۳۴۵) باشد.

۸-۴-۵ § یهوه

یهوه خدای قوم اسرائیل است که در اصل ایزد آموریان بوده و سده‌ها پیش از مهاجرت عبرانیان به فلسطین، در خاور نزدیک ستایش می‌شده است. این حقیقت در تورات آشکار است که عبرانیان یهوه را پس از مهاجرت به فلسطین، ستایش کردند. (۳۴۶) پیش‌تر از آن، پدرانشان خدایان دیگر را می‌پرستیدند. (۳۴۷) پیوند یهوه که در شکل اصلی اش «یاهوه» (۳۴۸) در نام‌های خاور نزدیک نهفته است، با ریشه آریایی یهو، نام ودایی دریاها و آب‌ها، و نیز «شادابی جوانی» ~ واژه هندوایرانی و اوستایی یزو «جوان» (۳۴۹) از نظر معنی ممکن است. (۳۵۰) این امکان با توجه به اینکه یهوه خدای اقلیم (۳۵۱) و ایزد آموریان آریایی بوده و بسیاری عناصر آریایی در میان این قوم قابل پیگیریست، قوت می‌گیرد. همچنین «یاهوه» که ورد زبان درویشان ایرانی برای ذکر خداست (۳۵۲)، می‌تواند با همان ریشه مربوط باشد.

۶ § اجزای نام‌های آریایی

باز یافت نام‌های آریایی در مجموعه سترگ نام‌های خاور نزدیک بستگی به این دارد که با چه روشی اجزاء تشکیل دهنده نام‌های آریایی در آنها شناسایی شوند. تعیین هویت آریایی یا غیرآریایی هر نام تنها می‌تواند با قواعد ویژه‌ای انجام یابد تا حتی الامکان از سوء تعبیرها پرهیز شود. اجزاء تشکیل دهنده نام‌ها باید با در نظر گرفتن دوران تاریخی و وابستگی دارنده نام به اقوام گوناگون آریایی مورد شناسایی قرار گیرد (نک ۱-۴-۲ §).

۶-۱ § اجزاء نام‌های آریایی باختری، کهن‌ترین بخش مجموعه نام‌ها را در خاور باستان تشکیل می‌دهد. این اجزاء غالباً تنها به شکل ریشه و یا به صورت پاره‌ای از نام‌های موجود در ادبیات کهن آریایی خاوری به چشم می‌خورند که گاهی با جزء دوم آریایی آمیخته شده و وابستگی صاحب نام را به فرهنگ آریایی تأیید می‌کند: شوور هپه، آرت‌هپه، آری تشوپ و جز آن. نام‌های غیرمذهبی آریاییان باختری بسیارند و در اینجا تنها مهم‌ترین آنها آورده می‌شوند: (۳۵۳)

۱-۱-۶ § آری، آرتِه (ari-arya) «آریایی» (نک ۳-۶ §) < آرتِه، آری (Ariya, Ari): آرتِه در دوران سلسله اور سوم نامی سوباری است و در کتیبه‌های کاپادوکیه (کول تپه) در نزدیکی قیصریه (مربوط به دوران پیش از ۲۰۰۰ ق م) به دست آمده است. (۳۵۴) همچنین بسیاری از نام‌های سوباری با ترکیب آری وجود دارند. (۳۵۵) در فهرست مصری اسیران سوریه (آغاز

۳۴۵-255 Air.Wb.: برای کاربرد واژه اوستایی راتو، نک 98: 1995 Derakhshani؛ برای پیوند واژه اوستایی راتو و ودایی *ماتو نک 6: 1959, AION 1: Mayrhofer؛ برای کاربرد واژه ماتو در زبان هوری نک کتاب «آریاییان».

۳۴۶- تورات، سفر خروج، ۳، بندهای ۲ و بعد؛ ۵، بندهای ۱ و بعد؛ ۶، بندهای ۲ و بعد.

۳۴۷- تورات، صحیفه یوشع، ۲۴، بند ۲.

۳۴۸- Von Soden 1966, WO 3: 181؛ برخلاف نظریه وی تکوین یهوه از یاهو مسئله‌ای تولید نمی‌کند، همچنانکه آرتِه از اروتِه برخاسته است (نک کتاب «آریاییان»).

349- EWAia. II: 407.

۳۵۰- این آندیشه را Harsche پیشنهاد کرده و (KEWA III: 14) Mayrhofer بدون ذکر دلیل رد کرده است.

351- Knauf 1988, Midian, Untersuchungen zur Geschichte Palästinas und Nordarabiens am Ende des 2. Jahrtausends v. Chr.: 48.

۳۵۲- دهخدا، لغتنامه، ج ۵۰، ص ۱۲۸ ب؛ نک به معنی «ای ار، خدا»؛ همچنین نک معین، فرهنگ فارسی، ج ۲، ص ۳۱۴.

۳۵۳- این مبحث به تفصیل در کتاب «آریاییان» آمده است.



سلسله ۱۸) به نام آریه (Ari-ia) «آریایی»؟ برمی‌خوریم؛ (۳۵۶) همچنین این جزء در گل‌نشته‌های یافت شده در کرکوک به چشم می‌خورد. (۳۵۷) افزون بر آن، نام آری یا آریه در بسیاری از متن‌های خاور نزدیک یافته شده است مانند چغار بازار (۳۵۸)، آلالاح (۳۵۹) و اوگاریت (۳۶۰). پیدایش دیرین این نام به شکل آری یا آری برای نامیدن قوم آموریان آریایی (۷-۴-۵) که نیز در زبان سومری به معنی «دشمن، دشمنانه، عشیره» (=آریایی دشمن؟) و همچنین آریه (Aria) «نام یک شهر» و آریه، نام شاه‌گودوآ (Gudua) تأیید بر آنست که این نام‌ها نباید از ریشه هوری آر (ar) به معنی «دادن» گرفته شده باشند، زیرا زمان ثبت آنها به دوران پیش از نفوذ هوریان در میانرودان مربوط است (۳۶۱). از دوران فرمانروایی کاسیان (۱۱۷۳-۱۷۵۰ ق.م) در میانرودان نیز نام‌هایی که با آری و آریه ترکیب شده‌اند، فراوانند (۳۶۲) که گاه با جزء آریایی دیگری آمیخته شده‌اند: آری‌پرنی (Ari-parni) - پرنو (parnu-) «پیر»، *پرنوش (parnuš) «پیرمرد» در زبان پارسی (۳۶۳)، آری-وَنه (Ari-Wana)، شاه آبینه (Abina) - اوستایی وَن (van-) «پیروز شدن» (۳۶۴) یا وَن، وَنو (van-) «دوست داشتن» (۳۶۵) و آری زَنه (Ari-zana) - اوستایی زَنه (zana) «قوم، نژاد» (۳۶۶).

نام آریه در مدارک مصری (۳۶۷) نیز باید از همان ریشه باشد. همچنین اسناد آشوری (حدود ۶۰۶-۲۲۰ ق.م) نیز همین جزء را دربر دارند (۳۶۸) که بی‌وقفه تا دوران‌های پسین در نام‌های شناخته شده آریایی دوران ماد و هخامنشی نیز به کار برده شده‌اند: آریه «یک شاهک ماری»، آریه زَمَنه = فارسی باستان آریازَمَنه، آری پَرَنه = نام ایرانی - آریو قَرَنس (۳۶۹) در اسناد یونانی.

در پهنه جغرافیایی ایران نیز نام‌های آمیخته با «آریا» بسیارند. مانند آئیریه - آوه (Airya-awa) «پشتیبان آریایی؟» در اوستا، آریازَمَنه و آرامش آریایی، کسی که صلح آریاییان را می‌آفریند» در پارسی باستان و نیز نام‌های پرشماری در اسناد بیگانه (۳۷۰)

354- Ungnad 1936, *Subaru*: 150.

۳۵۵- آری‌گین‌آری فرزند بوشام از سیمانوم، آری‌کَمَری و آری‌گین‌هوپی (Meyer 1939, *Afo* 12: 368b).
 ۳۵۶- Gustavs 1929, *ZAS* 64: 55-56؛ پیشنهاد Max Müller در آنجا مبنی بر پیوند با Elī «خدای من» به نظر بعید می‌رسد؛ همچنین نک: Albright 1934, *The Vocalization of the Egyptian Syllabic Orthography*, *AOS* 5: 33, III, A 5.
 ۳۵۷- Gustavs 1929, *ZAS* 64: 55-56؛ در آنجا بنگرید به نام‌های سواری آمیخته با «آری» و «آریه» (و یا نک به پانویس با همین شماره در مقاله به زبان آلمانی نگارنده، از جمله نام‌های آری‌یتی = «آریایی تن»، بسنجید با آموتنو و بیشی تنو «رویین تن، یا تنی جاودان».)
 ۳۵۸- نک پانویس با همین شماره در مقاله آلمانی؛ همچنین نک (Gadd 1940, "Tablets from Chagar Bazar and Tall Brak", *IRAQ* 7: 36-38; 1937-38).
 ۳۵۹- آری، آریه، آرین (آریان) (AIT: 128b-129a).
 ۳۶۰- نک پانویس با همین شماره در مقاله آلمانی، به ویژه به نام آری شُری - (آری خَشْتَرَه «فروانروای آریایی»؛ همچنین نک (Grondahl 1967, *Die Personennamen der Texte aus Ugarit*: 220; Kinlaw 1967, *A Study of the Personal Names in the Akkadian Texts from Ugarit*: 27) برای واژه ایرانی «سره» نک ۴-۱-۶.
 ۳۶۱- برای نخستین پیدایی قوم هوری در تاریخ و تأثیر فرهنگی آنان نک کتاب «آریاییان».
 ۳۶۲- نک پانویس با همین شماره در مقاله به زبان آلمانی؛ همچنین نک (Clay 1912, *Personal Names from Cuneiform Inscriptions*) (of the Cassite Period: 29. 58).

363- Gershevitch 1969, *Amber at Persepolis*: 219, s.v. *Prinuš*; *OnP*, 8.262; 8.1320.

۳۶۴- بسنجید با *آماوَنیه «پیروزمند و نیرومند»؛ آری‌وَنیه «پیروزمند» و جر آن (OnP, 8.53; 8.104; 8.237; 8.667; 8.780; 8.880; 8.929; 8.942; 8.946; 8.1115; 8.1152; 8.1503).

۳۶۵- بسنجید با *تاگه‌وَنو «دوستدار تاج‌گُل»، *وَنوگه و جر آن (OnP, 8.335; 8.954; 8.1115).

۳۶۶- *EWAia*: I: 566 نک *وَهوَزَنه (OnP, 8.1030)؛ همچنین نک ۳-۶ زیر عنوان وَسو < وَشوَزَنه.

367- Cf. Albright 1934, *The Vocalization of the Egyptian Syllabic Orthography*, *AOS* 5: 33, III, 5; 49, X, B 1.

۳۶۸- آری‌هو، آری‌هی، *آری‌گه، آری‌ری، *آری‌شه، آری‌شرو «فرمانروای آریایی» (Tallqvist 1966, *Assyrian Personal Names*: 29a-30a).

369- Tallqvist 1966, *Assyrian Personal Names*: 29b.

۳۷۰- نک پانویس با همین شماره در مقاله به زبان آلمانی؛ همچنین نک (Hinz 1975, *Altiranisches Sprachgut der Nebenüberlieferung*: 39-40; Mayrhofer 1979, *Iranisches Personennamenbuch*: I 18; II: 11-12).



که در آنها جزء ایرانی آریه به شکل ایلامی «هاری» (Harri) یا اگدی خاری یا خاز (Har-ri, Har-ra) منعکس شده است (۳۷۱). به علت کاربرد بی‌وقفه نام‌های ترکیب شده با آری یا آریه از دوران کهن در خاور نزدیک و پیوند آن با نام‌های مشابه ایرانی و سکایی (۳۷۲) باید پذیرفت که در همه مثال‌های بالا (همچنین در کهنترین آنها) ریشه اصلی ترجیحاً همان واژه هندوایرانی *آریه=پارسی باستان آئیریه «آریایی» بوده است، مگر آنکه در موارد استثنایی ریشه قانع‌کننده‌تری ارائه داده شود. لیکن در حقیقت تاکنون ریشه مجاب‌کننده دیگری عرضه نشده و واژه هوری آر «دادن» نیز از همان گروه به‌شمار می‌رود.

۲-۱-۶ § واژه اوستایی هَخی، هخی (-haxi-, haxay-) = هخا (-haxā-) «دوست، رفیق» در پارسی باستان < آکیه: این جزء نیز در نامی سویاری در دوران سلسله اور سوم (پیش از ۲۰۰۰ ق.م) در گل‌نشته‌های کاپادوکیه (کول تپه) به چشم می‌خورد. (۳۷۳) همچنین آکی، نام دیگر سویاری است که در یکی از اسناد مصری سلسله ۱۸ به دست آمده است. (۳۷۴) آکیه و آکیه Akia, Agia از رایج‌ترین نام‌ها در خاور باستان بوده است. (۳۷۵) آشکار است که این نام از دیرباز و در دوازدهمین تاریخ از محبوبیت زیادی برخوردار بوده است. این نام در دوران پیش از تشکیل سلسله نخست مصر و در دودمان‌های کهن به شکل هک، هکّه، آک و هکت «عصای چوپانی» به چشم می‌خورد که برای نخستین بار همراه با مهاجران آسیایی به تصویر درآمده (نک کتاب «آریاییان») و با علامت هیروگلیف به شکل عصای خمیده نوشته می‌شده است. این علامت هیروگلیف بعدها به معنی «عصای فرمانروایی» و آنگاه به معنی «فرمانروا» (هکّه hka) تبدیل شده است. همچنین واژه مصری هک (hak) «اسیر، زندانی، غنیمت جنگی» (نک کتاب «آریاییان»)، هکّه خست (hka hast) «فرمانروای کوهستان» = «هیگسوس» و نیز به گمان آکیه (آغاز سلسله ۱۸) (۳۷۶) و آکیه در نامه‌های العمارنه (سده ۱۴ ق.م) جملگی از همان ریشه اوستایی «هخی، هخا» برگرفته شده‌اند. همچنین آخیه (Ahiya)، نام ایزدی در میانرودان (۳۷۷)، آکیه از دوران شاه بابلی آمیدیتنه (Ammiditana) (۱۶۴۷-۱۶۸۳ ق.م) (۳۷۸)، آکیه، شاه آرختی (Arahti) که در پیمان میتانی «کورته‌وژّه» آمده و دارای ارابه‌رانان آریایی مَرینه‌نو (maryannu) (> واژه هندوآریایی مَرینه mārya- «مرد جوان، نجیب زاده») بوده (۳۷۹) و نیز نام کهن‌ترین قوم یونانی، آخاییان (یونانی Ἄχαιοι)، افزون بر آن نام قوم آکه‌وَشّه (Akawaša)، قومی دریانورد که به فلسطین مهاجرت کرده و

۳۷۱- برای نمایش «آ» به شکل اگدی «ه» یا «خ» نک 12: Ungnad 1969, *Grammatik des Akkadischen*; برای نمایاندن آوای «ع» در آغاز واژه به شکل اگدی «ه» یا «خ» نک 27: Albright 1952, *BASOR* 125: 27; Speiser 1933, *AASOR* 13: 39.

۳۷۲- نک نام سکایی آریه‌په‌تیس (هرودوت کتاب ۴، بند ۷۸).

۳۷۳- این نام‌ها به صورت آکیه و آکیه به چشم می‌خورند. نک پانویس با همین شماره در مقاله آلمانی؛ نیز نک: Gustavs 1929, *ZAS* 64: 55; Ungnad 1936, *Subartu*: 150; Gustavs 1937, "Mitanni-Namen in altassyrischen Texten aus Kappadokien", *AfO* 11: 146b-147a; Meyer 1939, *AfO* 12: 368a.

374- Gustavs 1929, *ZAS* 64: 55; Albright 1934, *The Vocalization of the Egyptian Syllabic Orthography*, *AOS* 5: 34 III, A 16.

۳۷۵- مانند آکیه (نامه تعنّخ شماره ۴، روی لوح شماره ۱۲)؛ نک 8-9: *ZDPV* 50: 8-9; همچنین نک نام‌های آموری از شهر ماری در پانویس با همین شماره در مقاله به زبان آلمانی؛ نک: Huffmon 1965, *Amorite Personal Names in the Mari Text*: 20-21; Tallqvist 1966, *Assyrian Personal Names*: 14b-18a. و در کتاب «آریاییان».

376- Albright 1934, *The Vocalization of the Egyptian Syllabic Orthography*, *AOS* 5: 34, III, A 16.

377- Reiner 1959, "Lipšur Litanies": 144, 145, Z. 10: ^dAhiya neben ^damar.ud (Marduk).

378- Gustavs 1927, *ZDPV* 50: 80.

379- Winckler 1910, *OLZ* 13: 292; Gustavs 1927: 8; Hrozný 1929, *ArchOr* 1: 104-105; Tallqvist 1966, *Assyrian Personal Names*: 19b; Klengel 1992, *Syria 3000 to 300 B.C.*: 153; → برای واژه مَرینه نک: Mayrhofer 1966, *Die Indo-Arier im Alten Vorderasien*: 19; *EWAia*. II: 229-330.



زبان‌شان لوی *Juwi* یک زبان هندواروپایی^(۳۸۰) یا به‌گمان آریایی بود (نک کتاب «آریاییان»)، همچنین آخی‌یهو (*Ahhiyawa*)، سرزمینی در آسیای صغیر (نک کتاب «آریاییان»)، و نیز نام‌های رایج در خاور نزدیک و سرانجام هخامنش «با منش دوست» نیای دودمان هخامنشی، نام یونانی آخایی *Ἀχαιῶνες* «پارسیان»، آخامنیه (*Ἀχαιμενία*) «بخشی از شاهنشاهی پارس» و آخائیمینش، (*Ἀχαιμενίς*)، آخائیمیدوس (*Ἀχαιμίδος*) نام نوعی گیاه^(۳۸۱) نیز همه از آن ریشه‌اند. ریشه پیشنهادی میتانی *ak* «نمایاندن»^(۳۸۲) یا سوری *ak* «تعیین کردن»^(۳۸۳) برای نام‌های یادشده، با دیگر شواهد زبانشناختی قابل اثبات نیست.

۳-۱-۶ § واژه اوستایی *tanu-* «تن» < *تنو*، *تنی* در خاور نزدیک، مانند: نام *Amotnu* در اسناد آموری^(۳۸۴) «تن بی‌مرگ» روئین تن»، آخی *تنو*^(۳۸۵) «با تن یک هخا دوست» و نیز *Arwatenu*^(۳۸۶). در ارتباط با این جزء ایرانی می‌توان از نام‌های سوری *Arī-tani*^(۳۸۷) «آری تنو» آریایی تن» و نام هوری *تنو* «تنو» و «با تن ایزد خورشید» که نام ملکه هیتی است (نیمه دوم سده ۱۴ ق م)^(۳۸۸) و نیز *Hmtnw* در متن‌های نفرین‌آمیز مصریان (دودمان ۱۲) که باید همان *Amutanu* باشد، نام برد. در اوستا و متن‌های پارسی باستان نیز این جزء به چشم می‌خورد مانند *پشوتنو* «روئین تن»^(۳۸۹) پسر ویشناسپه^(۳۹۰)، *tanumaθra-*، *تنومثزه*، *tanu.drug-*، *تنو دروگ*، *تنوکهرپ* (*tanu.kəhrp-*)، *تنوپرته* (*tanu.pərəθa-*)، *تنوک* (*tanuka-*)^(۳۹۱)، *هوتته*^(۳۹۲) = *هوتنو* «با تن خوب» = *اوتانس* (*Ótávης*) در یونانی^(۳۹۳) = *هوتن* در فارسی امروز. *پشوتنو* باید همان *بیشی تنو* در فلسطین باشد^(۳۹۴) که در دوران العمارنه (سده ۱۴ ق م) می‌زیسته است.

۴-۱-۶ § واژه اوستایی باستان *سره* «فرمانروایی» *سر* «اتحاد، اتفاق» و *سره* «سر» (*sare-, sar-, sarah-*)^(۳۹۵) *سر* در خاور نزدیک، مانند: *ابی سری* (*Abisarē*)، *فرمانروای آموری دودمان لارسا* > *آبی سر* یا *آبی‌سره*^(۳۹۶)، *kwšr* در متن‌های نفرین‌آمیز مصری (c5) ~ *کوی سر* (*kauui-sar*) = اوستایی *کوی*^(۳۹۷) «شاهک، شاه»^(۳۹۸) (کوی نام اشخاص

380- Kammenhuber 1969, "Hethitisch, Palaisch, Luwisch und Hieroglyphenluwisch", *Altkleinasiatische Sprachen*: 146.
Kretschmer 1927, "Literaturbericht für das Jahr 1924, نک «هخا» و پارسی باستان «هخا» نک، ۳۸۱- در مورد ارتباط نام یونانی *Ἀχαιοί* و پارسی باستان «هخا» نک، ۱۵: 190; cf. *id.* 1929, *Glotta* 17: 250; Frisk I: 198ff. Griechisch",

382- Gustavs 1929, *ZAS* 64: 55; *id.* 1937, *AfO* 11: 149b.

383- Meyer 1939, *AfO* 12: 368a.

384- Huffmon 1965, *Amorite Personal Names in the Mari Texts*: 21-22. 109.

385- Huffmon 1965: 21.

386- Bauer 1926, *Die Ostkanaanäer*: 71b.

387- Gustavs 1929, *ZAS* 64: 55.

388- Kammenhuber 1968, *Die Arier im Vorderen Orient*: 44.

389- *Air.Wb.*: 897; (EWAia. I: 621). *بسنجید* با واژه هندواروپایی *تنو* «تن»:

۳۹۰- *یشت* ۱۳، بند ۱۰۳، بندش (بهار)، ۱۴، بند ۱۹۷، ۱۸، بند ۲۱۸، ۲۰، بند ۲۳۲، ۲۳۵، نیز نک:

Air.Wb.: 897-8; Mayrhofer 1979, 258.

391- Gershevitch 1967, *The Avestan Hymn to Mithra*: 180. 181. 247; Hinz 1975: 234.

392- *OnP*, 8.550; 8.1682; *DB* IV, 83.

393- Justi 1895: 139b; Herodot III, 68ff.

394- *EA* 62, 26; Mironov 1932, "Aryan Vestiges in the Near East of the Second Millenary B.C.", *AO* 11: 174.

395- *HbZ*: 292b; *Air.Wb.*: 1564; 1565.

۳۹۶- برای واژه *آبی* نک 8.84; 8.85; 8.97. *OnP*: نام‌های آمیخته با *آبی* و *آبی*.

۳۹۷- Mayrhofer 1979, 209، *خواته* بنیانگذار دودمان کیانی.

398- *Air.Wb.*: 442b.



نیز می‌باشد^(۳۹۹) که به گمان در ارتباط با کیساری (Kisāri)، نام یکی از شاهان بخشی از فلات ایران در مدارک دودمان اور سوم (۶-۱-۶)§ می‌باشد. از ریشه سر به گمان واژه‌های دیگری نیز برگرفته شده و به زبان‌های دیگر راه یافته‌اند.^(۴۰۱) همچنین ایرده‌شَرَه و ایرته‌شَرَه (Irdašara, Irtašara) = ریتِه‌سَرَه (Rta-sara) «در کنار آرته» (بسنجید با اوستایی آشه‌سَر (aša.sar)^(۴۰۲) به همین گروه نام‌ها وابسته‌اند که در نام مادی آرته‌سَری در کتیبه سلیمانصر سوم (۸۲۴-۸۵۸ ق م) دوباره به چشم می‌خورد.^(۴۰۳) جالب است که قوم پریست‌ها نیز (برای ارتباط این قوم با پارس‌ها نک ۲-۱-۶-۶)§ واژه سیرن (seren) «سرکرده»^(۴۰۴) را به کار می‌بردند.

۵-۱-۶ § واژه اوستایی اوْشَه، اوْشا (ušah-, ušā-) «نور، سرخی بامدادان» (مقایسه کنید با نام اوستایی کُوی اوس ~ هندی باستان کُوی اوْشَنَس (۴۰۵) ~ هندی باستان اوسا usā- ~ هندو آریایی وَس vas- «درخشیدن» < وَش، وْشَه (waś(a)) مانند: خورووش «خورشید درخشان» نام شاه آریایی آموری، (نک ۹-۱-۴-۵)§، آکه‌وْشَه (Aakawaša) «همای درخشان»، نام یک قوم دریانورد (۲-۱-۶)§.

۶-۱-۶ § کُوی، کی، کیان، کیان، واژه اوستایی «فرمانروا، شاه» < کُی، کیا در خاور نزدیک. این جزء زبان‌شناختی به‌یقین یکی از جالبترین اجزاء نام‌های خاور باستان است که بخشی از نام کیانیان، دودمان سنتی ایران می‌باشد. تاکنون بحث‌های گوناگونی درباره ارزش تاریخی یا افسانه‌ای تاریخ سنتی، به‌ویژه شاهنامه، شده است. ردیابی نام این دودمان و شاهان آن در سرزمین‌های خاور باستان می‌تواند پرتویی نو بر این مسئله بیافکند. تأثیرات فرهنگی مهاجرت و یا یورش اقوام آریایی یعنی مرتوها (آمردها) و آموریان (آموروها) به مصر (۱۱-۴-۵)§، می‌تواند پاسخ این پرسش باشد که چرا در اواخر دودمان کهن در این کشور (سال ۲۱۸۰-۲۶۶۰ ق م) نام‌های آمیخته باکی یا کی پدید آمده و سپس رو به فزونی نهاده‌اند. در تاریخ سنتی ایران از همان آغاز فرمانروایی دودمان کیانی یک رشته نام‌هایی دیده می‌شوند که با این جزء «کی» ترکیب شده و در اصل ریشه در واژه کُوی «شاه» دارند. شاهان و حتی برخی شاهزادگان ایرانی این جزء «کی» و همراه نام خود داشتند: کی قباد (کُوی کوات)، کی‌کواس (کُوی اوس)، کی خسرو (کُوی هتوسزوه)، کی لهراسپ (کُوی آتوروت اسپه)، کی گشتاسپ (کُوی ویشتاسپه) و نیز کی آپیه، کی اوجی و همچنین کی آتوش (کیانوش)، کی گوهر (۴۰۶) و در پارسی میانه کیان، کُزکیان (۴۰۷). زمان تبدیل کُوی به کی (۴۰۸) روشن نیست؛ لیکن این تبدیل نمی‌تواند در دوران پسین، مثلاً در دوران ساسانی صورت گرفته باشد، زیرا در مدارک اکدی این جزء ایرانی در نام کیه‌پَراده (Kiei-prada)، فرزند بغه‌ایچه (Bagaiča) به‌ثبت رسیده است که با نام ایرانی *کی‌فَراده (Kaifrāda) برابر است.^(۴۰۹)

۳۹۹- یشت ۱۳، بندهای ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۲۳؛ 210، 1979، Mayrhofer؛ 443، Air. Wb.

400- SAK: 174.

۴۰۱- بسنجید واژه هندوآریایی کیشَه «موی سر، بال» - لاتین caesariēs «موی سر»، caesar و نیز نام لاتین Caesar «سزار»، آلمانی کهن Kaiser > زبان گوتی Kaiser. نیز انبوهی از نام‌های جغرافیایی ایران: کیاسر، کیاسره و جز آن و همچنین قیصره در آسیای صغیر (نک Universal Wörterbuch, 1989: 799a؛ برای نام‌های جغرافیایی ایران نک فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱۱، ص ۴۰۰، ۶۹-۳۵۶۸، ۳۵۷۰-۷۲).

402- OnP, 8.602; 8.652.

403- ARAB I, 587.

404- Max Müller 1900, MVAG 5: 12; Barnett 1975, CAH II, part 2: 373.

۴۰۵- ریگ‌ودا، کتاب ۴، بخش ۲۶، بند ۹۱، 103، Vedic Index I؛ 1912، Macdonnel.

406- Cf. Justi 1895, Iranisches Namenbuch: 151b. 407- MoP: 109b.

408- Hinz 1975, Altiranisches Sprachgut der Nebenüberlieferungen: 152.

۴۰۹- Hinz (همان‌جا) گمان بر این دارد که نام کُوی‌فَراده «پشتیبان کُوی یا شاه» شکل آغازین این نام بوده است، در حالیکه نبود حرف «و»



بنابراین باید پذیرفت که جزء «کی» بسیار کهن است و در بسیاری موارد دیگر به معنی «کوی» «شاه» نبوده بلکه بخشی از نام‌های ایرانی شده است، همانگونه که در نام‌های شاهزادگان کیانی، کی آبیوه و کی اوجی و یا کیه‌پراده به آن برمی‌خوریم. در مصر نام‌های آمیخته با «کی» همزمان با مهاجرت و یا یورش آسیاییان (آریاییان) ثبت شده‌اند. کیه‌اُخس یا کیه‌کاو (Kaiekhos, Kakau) نام یکی از شاهان سلسله نخست یا دوم (۲۶۶۰-۲۸۰۰ ق م) مصر بود (۴۱۰) که ما را به یاد شاه سنتی ایران، کی‌کاووس می‌اندازد. کی‌آپر (Kai-Aper) نام یک فرمانده مصری دودمان پنجم (تاریخ ۲۳۳۰-۲۴۸۰ ق م) در «بلندی‌های فیروزه» بود (۴۱۱) که یادآور کی‌آبیوه می‌باشد.

نام یکی از مباشران دربار سلسله پنجم نیز کی بود که از وی مجسمه‌ای در سقره (Sakkara) باقی مانده است. با اینکه لباس ملی مصریان بر تن اوست، چهره وی با مصریان کاملاً متفاوت بوده و به ایرانیان و آریاییان شباهت دارد. (۴۱۲) کی‌ام‌هیست (Kaiemhesit) نام مردی اشرافزاده از دوران دودمان ششم مصر باستان (سال ۲۱۸۰-۲۳۳۰ ق م) است که هنگام محاصره دژ آسیاییان (آریاییان) به دست مصریان، به تصویر کشیده شده است. آرامگاه وی نیز در سقره است. (۴۱۳) افزون بر آن کی نام پدر توت هوتب، کاهن بزرگ مصر (حدود ۱۹۰۰ ق م) بود که تندیس‌اش در «مجیدوی فلسطین یافت شده است» (۴۱۴). همچنین ختی (Hay) وزیر رامسس سوم (۱۲۲۳-۱۲۹۰ ق م) (۴۱۵) و مردی با همین نام در دوران میرته‌پات (Mernepath) فرعون مصر (۱۲۰۴-۱۲۲۳ ق م)، فرمانده پیاده نظام در سوریه بود. (۴۱۶) در رابطه با نام ایرانی کی می‌توان از کیه، همسر جنی آمونیس چهارم (۱۳۴۷-۱۳۶۴ ق م) نام برد. کیه در نظر مصریان زنی بیگانه بود که خاستگاهش هنوز روشن نیست. گفته شده که وی شاید از مردم میتانی بوده باشد، ولی این نام مشابهی در اسناد میتانی ندارد. (۴۱۷) در اسناد خاور نزدیک درباره هوریان، به نام کی مستقل و یا در پیوند با آری «آریایی؟» و کی‌تَشوب (۴۱۸) برمی‌خوریم. از سویی در ایران این نام بسیار رواج داشته و هنوز هم دارد. (۴۱۹) کیانه (Kiana)، فرزند نی‌ننه (Ni-en-na) (۴۲۰) از مردم کیلیکیه بود که همراه با یک نام ایرانی دیگر، یعنی میتزه «میتزه» (Mithra) (۴۲۱)، وابستگی هر دو نام را به سنت ایرانی نشان می‌دهد. به همین نام به صورت کیان در چغار بازار (۴۲۲) برمی‌خوریم. ریشه «کی» را در نام‌های Kwār (در متن‌های نقرین آمیز مصری) «کوی سر، کیساری، نام شاه گن‌هر» (به خط میخی GÁnA-har = کَرخَر؟ و یا گنداری در خاور ایران) (۴-۱-۶) و سرانجام خیان (Khian) شاه هیکسوس (حدود ۱۶۵۰ ق م)، می‌توان جستجو کرد.

۷-۱-۶ آتر، آتر، آتر و آتش و نیز پسر اهوره مزدا و یکی از ایزدان - هندواروپایی - at(e)r- (۴۲۳) در نام‌های ایرانی بسیار پیش می‌آید (۴۲۴) - آتر (atar) نام ایزد آموری، آتل (atal) در خاور نزدیک، مانند: نام آگدی آتل‌شینی که نام یک اوبه‌ران آریایی

در شکل آگدی آن قابل توضیح نیست. بنابراین شکل آغازین «کی» (کی‌فراده) بیشتر محتمل است.

410- ARE I, 114 n. a; Petrie 1924, *A History of Egypt* I: 27. 28.

411- Drower 1971, "Syria Before 2200 B.C.", *CAH* I, part 2: 358.

۴۱۲- برای نگاره مربوطه نک کتاب «آریاییان».

413- Drower 1971, *CAH* I, part 2: 358.

414- ANET: 228b.

415- ARE III, 556. 559. 560.

416- ARE III, 630. 632.

417- *Lexikon der Ägyptologie* III: 422ff.; Hayce 1959, *The Scepter of Egypt* II: 294.

۴۱۸- 26a. 27a. 77-78. 224b - *VPN*: برای منشأ احتمالی آریایی «تَشوب» نک ۶-۴-۵.

۴۱۹- به جز نام‌های تاریخی یاد شده (نک بالا) نام‌های جغرافیایی آمیخته با «کی» در ایران فراوانند مانند کیاباد (= کی‌آباد)، کیاده، کیارود، کیاسر، کیاسرا، کیاکلا و جز آن، نک فرهنگ آدابهای ایران، ج ۱۱، ص ۴۰۰، ۳۵۵۷، ۳۵۶۰، ۳۵۶۵، ۳۵۶۸-۷۷، ۳۵۷۴.

420- Goetze 1962, "Cilicians", *JCS* 16: 49, §10.

421- Goetze 1962: 49, §3.

422- Gadd 1940, "Tablets from Chagar Bazar and Tall Brak, 1937-38", *IRAQ* 7: 39a.

423- *Air.Wb.*: 312; Pokorny 1959: 69.

۴۲۴- برای نام‌های آمیخته با آتر نک پانویس یا همین شماره در مقاله به زبان آلمانی؛ نیز نک

Air.Wb.: 318-320; Hinz 1975, *Altiranisches Sprachgut der Nebenüberlieferungen*: 48-49.



«مَرْتَهَنو» بوده (۴۲۵) و نیز نام‌های آموری آبی‌آتر، هام‌آتر [<ایرانی *آموآتر «آتش جاویدان»؟ >]، ایللی‌آتر (۴۲۶)، آترنی، آتری‌زدوق، (۴۲۷) آشوری‌آتره، آترهامو [<*آترآمو «آتش جاویدان»؟ >]، آتر هشیش، آتر ایللی، آتر-سوری (۴۲۸) و غیره (نک کتاب «آریاییان»).

۶-۲ نام اقوام و سرزمین‌ها

۶-۲-۱ § پَرَشی=بَرَهشی=اندیشه نگار مَرَهشی

نخستین بار نام این سرزمین در سندی از لوگال‌آنه‌موندو (حدود ۲۵۰۰ ق.م)، فرمانروا (پاتسی)ی شهر آدب (Adab) آمده است. (۴۲۹) از دوران سارگن (۲۳۱۶-۲۳۷۱ ق.م) مدارکی به‌دست آمده است که از کشور بَرَهشوم، بَرَهشی، پَرَشی، پَرَهشو(م) و یا مرهشی و اکثر در ارتباط با ایلام، گزارش می‌دهند. (۴۳۰) همه این نام‌ها متعلق به یک سرزمین‌اند (۴۳۱) و هر یک شیوه نگارش زمان خود را می‌نمایانند، در حالیکه مرهشی، صورت اندیشه‌نگاری آن را نشان می‌دهد. (۴۳۲) سیمای کهن و اصلی نام این سرزمین به هر حال پَرَشی است. خاورشناسان در مورد مکان پَرَشی در فلات ایران، واقع در شرق ایلام و انشان (فارس)، در حدود کرمان امروز، هم‌سخن‌اند. (۴۳۳)

۶-۲-۱-۱ § ارتباط میان پَرَشی و آریاییان در متن‌های گوناگون دیده می‌شود. استرابون می‌گوید که آمده‌ها از پَرَهشی‌ها (یا پَرَشی‌ها) انشعاب یافته‌اند. (۴۳۴) این اشاره تاریخی می‌تواند عیناً بر اقوام مرتو (آمرد) و پَرَشی (پَرَشی) منطبق گردد. گفته دیگر استرابون در ارتباط با گزارش هرودوت حلقه‌ای از تاریخ را کامل می‌کند که علاوه بر آمده‌ها، در دو جای دیگر این حلقه، یونانیان و خویشاوند آنان، پارسیان قرار دارند. استرابون اشاره می‌کند که پَرَهشی‌ها علاوه بر آمده‌ها در ارتباط قومی با قوم آرکادی بودند (۴۳۵) که قومی از اهالی جزیره کُرت بوده، در پرورش اسب‌های ممتاز شهرت داشته و منشأ ایشان براساس گزارش‌های دیگر با پارسیان یکی بوده است (۳-۱-۲-۶ §). این اشارات تاریخی، از یکسو ارتباط قومی میان مرتوها

425- Kinlaw 1967, *A Study of the Personal Names in the Akkadian Texts from Ugarit*: 30; §۶-۲-۱

426- Bauer 1926, *Die Ostkanaanäer*: 71b.

427- Gelb 1980, *Computer-Aided Analysis of Amorites*: 53.

428- Tallqvist 1966, *Assyrian Personal Names*: 47.

429- Güterbock 1934, "Die historische Tradition und ihre literarische Gestaltung bei Babyloniern und Hethitern bis 1200.", Teil 1, ZA 42: 40, Z. 11.

430- Sargon C 7 = Gelb 1990, *Die Alttakkadischen Königsinschriften des Dritten Jahrtausend v. Chr.*: 179-81; C 13 = *ibid.*: 187-88; b 15 = Hirsch 1963, *Afo* 20: 51; b 16 = *ibid.*: 51; *KAV* 92 = *VAT* 8006, Z. 33 = Weidner 1953: 4. 20; Grayson 1977: 62. 63.

431- Jensen 1900, "Kis", ZA 15: 230-231 (در آنجا بسنجید نتیجه‌گیری نادرست را که پَرَشی با سوسیانا «سرزمین شوش» یکی است)؛ نیز نک:

Güterbock 1938, ZA 44: 78; Goetze 1946: 167a; *id.* 1953, *JNES* 12: 118 n. 21; Edzard 1957, *Die Zweite Zwischenzeit Babylons*: 73 n. 352; *RLA* VII: 381a ff..

432- Güterbock 1938, ZA 44: 78; Goetze 1946, *JNES* 5: 166a; Weidner 1953; *Afo* 16: 20;

برای تبدیل «و» < «ب» و «م» < «و» در زبان‌های ایرانی نک:

Geiger 1898-1901, *Grundriß der Iranischen Philologie* I, 2. Abt.: 236.

433- Steinkeller 1982, ZA 72: 246ff.; *id.* 1989, "Marhasi", *RLA* VII: 381b; Pott 1994, *Mesopotamia and the East*: 27.

434- Strabo XI, 6, 1; Meyer 1952-58, *Geschichte des Altertums* II: §572.

435- Strabo VIII, 3, 1. 8, 1.



(امردها) و پارسیان (پرسی‌ها) را که با پرسی‌های متون آگدی احتمالاً یکی بودند، نمایان ساخته (۲۳۶) و از سوی دیگر منشأ مشترک بخشی از یونانیان و پارسیان را آشکار می‌کند. خویشاوندی قومی پارسیان و یونانیان از راه زبان‌شناسی نیز تأیید می‌شود (نک پایین و نیز کتاب «آریاییان»).

۲-۱-۶ § هرودوت می‌گوید که پارسیان، نام خود را از نام پرسیه‌ئوس و پثیری توس، پسران ژئوس، و نیز پرسس پسر پرسیه‌ئوس برگرفته‌اند و به‌گفتهٔ هکاتیوس، پارسیان خود را از خویشان آنان می‌دانستند. (۴۳۷) در همین رابطه می‌توان از پرسیه‌فون دختر ژئوس، پرسیه‌ئید پسر پرسیه‌ئوس، پرسیه همسر هلیوس و مادر کیرکه جادوگر و نیز پاریس پسر پریمائوس که همسر هلن قهرمان ترویا بود، نام برد. بر همهٔ این پیوندها به‌گمان می‌توان پالاس (آتنه) > پرسی (قس عبری پازس «پارس») = پرسیه (Pereset) ها < پلیت (Peleset) های متن‌های مصری (۴۳۸) و پرسیت‌های تورات = فیلیسترها (فلسطینیان) و نیز نام کشور فلسطین را افزود. با توجه به اینکه دودمان‌های آریایی، ۳۰۰ سال پیش از مهاجرت اسرائیلیان تقریباً تمامی فلسطین و سوریه را زیر نفوذ سیاسی خود داشتند (نک ۳-۶ § و نیز به تفصیل در کتاب «آریاییان»)، کاملاً طبیعی است که نام قوم آنان در تورات، به‌ویژه در بخش‌هایی که از برخوردهای اسرائیلیان و اقوام بومی فلسطین گزارش می‌دهد، به‌دفعات ذکر شده است. از سال‌ها پیش گمان رفته است که منظور از پرسیت‌ها در تورات همین قوم بومی فلسطین، یعنی آریاتیان، می‌باشد. (۴۳۹) گذشته از آن واژهٔ عبری پِزِل (barzel) «آهن»، پئورالا (b/pa/urz'la) در زبان آرامی، پِزَن در عربی کهن جنوبی، فِزِل «چچی آهن‌بری» در عربی، پِزِلو (parzillu) در آگدی، تماماً به‌معنی «آهن» (۴۴۰) از همان ریشهٔ پارسه است که از سوی دیگر در هندی باستان به‌شکل پارِشَو (pārsava) «آهن» = پَرِشَو (parpava) در پارسی باستان به‌معنی «از پارت آمده» (۴۴۱) جلوه می‌کند. از سویی واژهٔ پاراش در عبری، قَرسو در عربی، قَرس در زبان ایتالیایی، فرس در زبان سبایی «اسب» نیز با پارس (۴۴۲) یا پارس‌های بومی فلسطین در ارتباط است. این حقیقت که اسب و ارابه به‌دست آریاییان به‌خاور نزدیک آورده شده (۱۴-۱-۴-۵ §) و نیز آهن به‌وسیلهٔ فیلیسترها (فلسطینیان) به‌فلسطین رفته که این موضوع در تورات نیز تأیید شده، (۴۴۳) ارتباط تاریخی پارسیان و واژه‌های یاد شده را توجیه می‌کند. افزون بر اینها سومریان جایگاه میه (me) «نیروی ایزدی، جشن‌های دینی» (۱-۲-۵ §) را در کشور آرتَه (خاور ایران) می‌پنداشتند. واژهٔ «مه» در زبان سومر با واژهٔ سومری بَرَزَه (barza) و واژهٔ آگدی پِرسو (m) (parsu(m)) برابر بوده و باید با واژهٔ پارسه هم‌ریشه باشند. در همین رابطه می‌توان از واژهٔ سومری توگِ بَرسی (tūg barsi) «سربند، کلاه» که در آن «توگ» به‌معنی «پارچه» است، (۴۴۵) < واژهٔ آگدی پِرسی‌گو (m) «سربند، کلاه» (۴۴۶) (بسنجید با اِرینو (ایرانی؟) «گردنبند» (۴۴۷)) و نیز واژهٔ

۴۳۶- نک به نظریه مخالف 9 König 1934, *Älteste Geschichte der Meder und Perser*.

۴۳۷- هرودوت، کتاب ۶، بند ۵۴؛ کتاب ۷، بند ۶۱؛ هکاتیوس بنا بر گفتهٔ هلائیکوس، قطعهٔ ۱۵۹، نک:

Marquart 1896, *Untersuchungen zur Geschichte von Eran I*: 233.

438- Gardiner 1947, *Ancient Egyptian Onomastica I*: 200.

439- Albright 1922, "Palestine in the Earliest Historical Period", *JPOS* 2: 128.

۴۴۰- *AHW II*: 837b؛ نیز نک *Judaica XIII*: 288b؛ برای واژهٔ پِزِلی (parzilli) «آهن» در متن‌نرام سین نک:

Gurney 1955, "The Sultantepe Tablets", *Anatolian Studies* 5: 102, Z. 83.

441- *KEWA II*: 257.

442- Jensen 1900, *ZA* 15: 230 n. 1 ; Salonen 1955: 21, n. 1; Gesenius 1907, *Hebrew and English Lexicon of the Old Testament*: 828. 832.

هرتسفلد نیز واژهٔ عربی قَرس را از ریشهٔ نام سرزمین پارسه می‌داند:

Herzfeld 1968, *The Persian Empire*: 186.

۴۴۳- تورات، کتاب سموئیل نبی، بخش ۱۳، بندهای ۲۲-۱۹.

۴۴۴- *AHW II*: 835a-836a؛ در آنجا (ص 835b) همچنین نک واژهٔ marza (بسنجید با مرهشی ویرشی)؛ *SDG I*: 126.

445- *SDG II*: 1044.



سومری برسی (barsi) و آرد جو (۴۴۸)، گیش برسی (giš barsi)، قطعه چوبی کشتی (۴۴۹)، اگدی پُروتو (parūtu) «نوعی سنگ مرمر سفید»، پُرسو (م) (parsu(m))، کاروان (۴۵۰) و نیز پُروتو (na⁴ parutu) «نوعی سنگ جادویی» (۴۵۱)، پُروتو (م) (parutu(m)) «نوعی تیردان» (۴۵۲) و پرشه نه (paršana) حیوانی بزرگ و رقصنده (۴۵۳) (اسب؟) در متن های بغازکوی و غیره نام برد.

۳-۲-۶ § با پذیرش ارتباط این واژه ها با منشأ آنها و نیز ورودشان از خاستگاه خود به میانرودان، می توان به حضور اقوامی در جهان باستان پی برد که خود را پُرسه، پُرسو و پُروتو می نامیدند و به گمان با پارسیان و پارتیان یکی بوده اند. این مطلب به وسیله شواهد مستقل تأیید می شود. حضور سنت پارسی در میان یونانیان از راه گزارش های باستانی درباره خشایارشا و ارتباط قومی پارسیان و یونانیان تأیید می شود. بنابر گزارشی، خشایارشا به مردم آرگوس، قوم میکینه، که در جنگ های ترویا نقش اصلی را در کنار سایر اقوام یونانی بر عهده داشت (۴۵۴)، پیامی فرستاده و پارسیان را از نوادگان پُرسه نوس دانسته و به نیای مشترک دو قوم و نیز خویشاوندی با قوم دائو (۶-۳-۲ §) اشاره کرده است. (۴۵۵) براساس همین گزارش، هلنی ها پارسیان را در دوران پیشین، کِپنی (Kephener) می نامیدند در حالی که پارسیان به خود نام آرتایی (Artaioi) نهاده بودند. در پیش به ارتباط میان پارسیان و سرزمین آرتا (Aratta) اشاره شده است (۱۰-۱-۵ §). به این ترتیب قوم پارس را با سه نام گوناگون در تاریخ ثبت کرده اند: پارس، کفن و آرتا. افزون بر آن جالب توجه است که اقامتگاه قوم آرتا (سیستان تا آراخوزی) با قوم آرتی (در همسایگی آراخوزی و قندهار) (۱۰-۱-۵ §) و کشور پُرشِی (کرمان و خاور آن) همپوشانی دارد.

۴-۲-۶ § نام کشور پُرشِی می تواند از ریشه هندو آریایی کهن پُرشو (paraśú) «تبر، تبر رزمی» (۴۵۶) گرفته شده باشد. مترادف با این ریشه، واژه ایرانی *پازس وه (pār[a]śva-) «تیرداران» است و نام قوم پارس که در پارسی باستان پارسه گفته می شده، از آن برگرفته است. (۴۵۷) همچنانکه قوم ساکسون نیز در اصل به معنی «شمشیر داران» است. (۴۵۸) واژه هندوایرانی *پُرشو (paraθu-) از نظر قواعد آواشناسی برگرفته از شکل هندواروپائی *په له کو «کلنگ» است (۴۵۹) که در ارتباط با واژه اگدی پی له کو (pilaqqu) «خنجر، قلم سنگتراشی» - گیش بل (giš BAL) و نیز سومری به له (bala) «حفر کردن، وسیله ای

۴۴۶-۱۲۲-۱۲۳ SDG I: 836a; AHW II: 836a, در آنجا نک به واژه های برسیگ، برسیگی «نوعی پوشاک»، (توگ) برسی (گ) «بند»، (توگ) برسی گل «پیشانی بند بزرگ»، برسیگ «شال»، برسیگ «بُرس برای زیر کردن پارچه» (بنابراین واژه «بُرس» هم ممکن است از ریشه «پُرشه = پارس» باشد)، برسیگ «بخشی از بدن»، (دوگ) برسی ایله «کاسه سفالی» (برای واژه و پسوند سومری دوگ «کاسه، پارچ» نک SDG I: 227) برای واژه اگدی پُرشِی گم «کلاه» نک Meyer 1939, "Ein akkadisches Heilungsritual aus Boğazköy", Z445 N.F. 11: 200, 14. 22.

۴۴۷-۲۴۱b AHW I: 241b, ارینو به معنی «در بند کردن» و اِرنو به معنی «افسار» نیز هست (AHW III: 1103a, SDG I: 277).

448- Sjöberg 1984, *The Sumerian Dictionary* II: 127b; (نان از آرد برسی) SDG I: 123.

449- AHW II: 836b s.v. *paršišigu(m)*; SDG I: 123. 450- AHW II: 835a.

۴۵۱-۸۳۷b AHW II: 837b, برای واژه «سنگ» na⁴ SDG II: 708, بسنجید با *zagin* «سنگ لاجورد».

452- AHW II: 837b.

۴۵۳-۱۶: 29 JCS 1962, Goetze; وی این واژه را «خرس» می پندارد.

454- Horneffer 1971, Herodot, *Historien*: 737, n. 196.

۴۵۵- هرودوت، کتاب ۷، بند ۱۵۰.

456- EWAia. II: 87; KEWA II: 213; *Wörterbuch der Mythologie* V: 106.

457- Eilers 1954, "Der Name Demawend", *ArchOr* 22: 357; → KEWA II: 213.

458- Eilers *loc.cit.* 459- EWAia. II: 87; KEWA II: 213.



از چوب و فلز» (۴۶۰) می‌باشد. به موازات آن و یا از ریشهٔ مشترک، در زبان‌های هندواروپایی واژه‌های مشابهی تحول یافته است: فارسی بیل، آلمانی کهن *bīhal*، آلمانی میانی *bīl* و آلمانی امروزی *Beil* (۴۶۱). به این ترتیب واژه یاد شده از دیرباز به زبان‌های میانرودان راه یافته است. از سوی ممکن است واژهٔ فارسی تیر، برگرفته از *تیر، *تیرَه (۴۶۲) (=ارمنی *tapar*) در اصل در پی جابه‌جایی آوایی «ت» و «پ» از *تیرت باشد (قس پارسی باستان *تیرت*، ختنی-سکایی *تیرته، پرتَه، تروخاری *تیرت*، پرت). (۴۶۳) بدین‌سان پیوند قومی تیوران و سرزمین تیورستان = تیورستان (که به‌جنگل‌هایش شهرت داشته) با پارس‌ها آشکار می‌شود و ارتباط قومی آن‌ها با پارسیان نیز که از گزارش استرابون برداشت می‌شود (۱-۲-۳۶)، یکبار دیگر تأیید می‌گردد. بنابراین نام «پارس» معنای «سوارکار»، «نجیب‌زاده»، پهلوان یا «جنگجو» (۴۶۴) نداشته، بلکه به معنی «جنگجویان تیردار» بوده است، همانگونه که تیوران این معنی را مستقیماً در نام خود حفظ کرده‌اند.

همچنین نام تراسپی (Traspier) که تیره‌ای از قوم سکایی بودند و نماد تیرهٔ خود را تیری جنگی می‌دانستند که آسمان به آنها اهدا کرده بود، (۴۶۵) می‌بایست در ارتباط با تیر باشد. در نام شاه هیتی *تیرتاش* (*Tabarnaš*) - تیرته (*Tabarna*) در زبان هاتی (۴۶۶) مجدداً تیر دیده می‌شود. همچنین نام *دپورائپ* (*Dapuraip*) در گل‌نشته‌های تخت جمشید برگرفته از *تپوره (*Tapura*) به معنی تیوری است. (۴۶۷) سرانجام سرزمین *تفر* (*Tefrer*) که رامسس سوم آن را منشأ سنگ لاجورد یاد کرده است، (۴۶۸) باید در ارتباط با *دپوره* (*Dapara*) «کوه سنگ لاجورد» (۴۶۹) در اسناد بابلی باشد که هر دو نام برگرفته از همان ریشهٔ ایرانی «تیر» است. همین ریشه نام اقوام و سرزمین‌های گوناگون را تشکیل داده و تنها معدن سنگ لاجورد در آنجا قرار داشته است (نک کتاب «آریاییان»). واژهٔ هندوآریایی *پرشو* در ارتباط با واژهٔ *پرشو* «دنده، کارد خمیده، داس» (۴۷۰) است که پس از تبدیل (س < ه) و (ر < ل) و نیز جابه‌جایی آنها واژهٔ فارسی *پهلو* «کنار، دنده» به وجود آمده است. این واژه بعدها برای عنوان «زبان پهلوی» به کار رفته است. همچنین نام قوم پارت از *پرشو* و پرسوا برخاسته است. (۴۷۱)

۵-۲-۶ § در سرزمین‌های خاوری (هند) نیز به اقوام ایرانی برمی‌خوریم که نام قومشان در ریگ‌ودا آمده و از واژهٔ هندوآریایی *پرشو* «تیر» گرفته شده است. ماندالای ششم از جریان‌های تاریخی گزارش می‌دهد که در باختر هندوستان یعنی در آراخوزی، زرنگ و سرزمین‌های همسایه روی داده‌اند. در آنجا *دیوداسه* (*Divodāsa*) در برابر پانی (*pani*)، بری‌سه‌یه (*Bṛsaya*) و جز آنها می‌جنگد. در سرودی که به *سرس‌وتی* (*Sarasvatī*) ویژه شده، در کنار اقوام ایران شرقی به نام قوم

460- AHW I: 135b unter *būdu(m)*; II: 863; Sjöberg, *The Sumerian Dictionary* II: 64ff.; SDG I: 105; SumGl: 63; Pisani 1954, "Und dennoch Rudra 'Der Rote'", ZDMG 104: 138 n. 1;

نیز بسنجید با واژهٔ *پیلکوهولی* «نخ‌ریس» در متن‌های آلاخ

(Dietrich & Loretz 1966, "Die soziale Struktur von Alalah und Ugarit", WO 2: 192).

461- Cf. Chauhan 1985, *Understanding Rigveda*: 256 mit Hinweis auf R. N. Dandekar, 1981, *Exercises in Indology*, Delhi: 15 n. 22.

(OnP, 8.318). در آنجا نک نام پارسی باستان یا نگارش ایلامی *دپره* (OnP, 8.318).

۴۶۳-۱. Gershevitch, *BSOAS* 14: 485, n. 1; برخلاف این نظریه نک Eilers *op.cit.*: 336؛ در همین ارتباط نک *KEWA* II: 213 «معنی مشکوک است».

464- König 1934: 10; Frye 1962: 122.

465- Herodot IV 5-7; s. Justi, *Grundriß* II: 442.

۴۶۶-۱۰۴. Albright, *JPOS* 2: 126, n. 2; Güterbock 1938, *ZA* 44: 104-104.

id. 1964, "Sargon of Akkad mentioned by Hattusili I of Hatti", *JCS* 18: 1.

467- Hinz 1975, *Altiranisches Sprachgut der Nebenüberlieferungen*: 235.

468- *ARE* IV, 30. 34.

469- Reiner 1956. "Lipsur Litanies", *JNES* 15: 132-33, Z. 26.

470- *EWaia*. II: 100.

471- König 1934, *Älteste Geschichte der Meder und Perser*: 10.



پارت نیز برمی‌خوریم. (۴۷۲) در همان ماندالای ششم نام قوم پَرشو (Parśu) هم آمده است. این قوم شترهای ایران شرقی را به هدیه می‌آورد. (۴۷۳) افزون بر آن واژه‌های زیر نیز در ارتباط با همان ریشه «پارسه» یاد شده است مانند: پازَشَوَته (Pāraśavya)، از نوادگان پَرشو. (۴۷۴) پَرشو (۴۷۵)، نام مرد و یا به‌گمان قوم پارس، معادل واژه مادی پارسه که از واژه پارشَو (شکل دیرین پَرشو) گرفته شده و در ارتباط با ریشه هندوایرانی *پارسوا (pārśua) است (۴۷۶) و دیگر نام پَرسومائوی، ظاهراً نام یک زن و دختر مَنو. (۴۷۷)

پیوند واژه پَرشوش (Parśus) (۴۷۸) با واژه‌های پیرثوس و پَرثوس (Prthus, Parśus) یعنی پارت‌ها و پارس‌ها و نیز نام پارثَو (Pārthava-) (۴۷۹) با قوم پارت‌ها پژوهش شده است. (۴۸۰) همچنین نام قوم پاراوَته (Pārāvata)، «مردم سرزمین‌های دوردست»، (۴۸۱) می‌تواند پس از جابه‌جایی va و ta در اصل نمایاننده پَرثَو «پارت‌ها» و یا سرزمین پارت باشد، همانگونه که همین جابه‌جایی آواها در مورد تیر یا تیر و پَرثَو صورت گرفته است. جالب توجه است که واژه پَرثَو به‌معنای «کوهستان» یا «خدای کوهستان»، گاهی در ارتباط با ایندَرَه، به‌سرزمین‌های باختری هندوستان، یعنی فلات ایران و پارت اشاره دارد که آریاییان از همان مناطق به هند مهاجرت کرده‌اند. در اوستا نیز این واژه به‌شکل پوروتَه (Pouruta=Parvata) آمده است. (۴۸۲) این نام‌ها به‌گمان با نام‌های مندرج در منابع باستانی اروپا، یعنی قوم پاروئِتای (Pārouṭai)، که در مرزهای شمالی گدوژی اقامت داشتند و یا پاروئِتای از ایالت آریا (۴۸۴) و نیز آپاری‌ها (Ā-parvata) (۴۸۵) در پارسی باستان مترادفند. (۴۸۶) اشاره به پارت‌ها و پارس‌ها در کهن‌ترین بخش‌های ریگ‌ودا که پیش از ۱۴۰۰ ق م (۴۸۷) سروده شده‌اند و در ماندالای ششم که به‌این‌گروه تعلق دارد، تأییدی بر این دیدگاه است که این اقوام در نیمه هزاره دوم ق م در سرزمین‌های پهناور باختر هند، یعنی در خاور ایران اقامت داشته‌اند.

۶-۲-۱-۶ از ریشه هندوآریایی پَرشو «تیر جنگی» نام پارسیان برگرفته شده است. (۴۸۸) با توجه به انطباق جغرافیایی که

472- Hillebrandt 1929, *Vedische Mythologie* II: 244, *ibid.* I: 517; cf. Macdonell 1912, *Vedic Index* II: 70; für *Brśaya* s. RV VI, 61, 3; I, 93, 4.

۴۷۳- ریگ‌ودا، کتاب ۸، بخش ۶، بندهای ۴۸-۴۶ = Geldner 1951, *Der Rig-Veda* II: 298-299؛ برای خاستگاه شتر در خاور ایران نک کتاب «آریاییان».

474- Macdonell 1912, *Vedic Index of Names and Subjects* II: 518.

۴۷۵- ریگ‌ودا، کتاب ۸، بخش ۶، بند ۴۶.

۴۷۶- Weber zit. von Macdonell 1912 I: 504 n. 8؛ نیز نک (KEWA I: 503) زیر عنوان Tirindira در کنار پَرشو (pārśu =) پارسه، EWAia. II: 101؛ (۹؟) پارس.

477- Macdonell 1912, I: 504.

۴۷۸- ریگ‌ودا، کتاب ۱۰، بخش ۳۳، بند ۲ که گلدنر آن را «دنده» ترجمه کرده است و با ریشه هندوآریایی پَرشو «دنده» و نیز «کار خمید»، «داس» مطابقت دارد (۴-۲-۱-۶ §). (۴۷۹- ریگ‌ودا، کتاب ۶، بخش ۲۷، بند ۸؛ KEWA II: 261)

480- Ludwig, *Translation of Rigveda* 3: 196, zit. von Macdonell 1912, II: 504; Hillebrandt 1927, *Vedische Mythologie* I: 517 n. 2.

481- Macdonell 1912, I: 518; KEWA II: 259; EWAia. II: 123.

۴۸۲- ریگ‌ودا، کتاب ۱، بخش ۱۲۲، بند ۳؛ بخش ۱۳۲، بند ۶؛ کتاب ۳، بخش ۵۳، بند ۱ و غیره؛

Macdonell 1898, *Vedic Mythologie*: 10. 60. 154. 159; KEWA II: 228.

483- Ptolemäus VI, 20, 2.

484- Ptolemäus VI, 17.

485- Herodot III, 91; cf. KEWA II: 228.

۴۸۶- Macdonell 1912, I: 518-519 + n. 6؛ Hillebrandt نظریه بر اساس دیدگاه،

487- Wüst 1927, "Über das Alter des Rigveda und die Hauptfragen der indoarischen Frühgeschichte", *WZKM* 34: 165-215; Kammenhuber 1968, *Die Arier im Vorderen Orient*: 81; s. auch Derakhshani 1995: 56.

۴۸۸- نام پَرشوی نیز می‌تواند مانند سوبارتو از ریشه مشترک هندوآریایی بَهر bhar «مراقبت کردن و شدن» و سو «خوب» تشکیل شده باشد که به‌صورت بَهرسو (ب) به‌معنی «خوش منظر» است.



براساس ریگ‌ودا در مورد اقامتگاه پارسیان و پارتیان در نیمه هزاره دوم در شرق ایران از یک سو و پَژشی یا پَژهشوی متن‌های اگدی در خاور نشان (فارس) از سوی دیگر به چشم می‌خورد، به‌خوبی روشن می‌شود که باید این دو سرزمین و قوم را با قوم پَژهسی که استرابون آورده، یکی بدانیم. انطباق هم‌آوایی نام این اقوام با گزارش‌های باستانی مؤید این دیدگاه است. هنگامیکه پارسیان به‌سال ۸۳۵ ق م به شهر بیت هانبا (تلفظ این نام روشن نیست) تاختند، آشوریان آنانرا پَرسوا (parsua) نامیدند. پَرسوا همچنین نام سرزمین پارس‌ها بود. ایلامیان نیز که در پیکاری با آشوریان در کنار پارسیان می‌جنگیدند، همان نگارشی را برای نامیدن هم‌پیمانان خود به‌کار بردند که بر پایه واژگان آشوری برای نوشتن نام بابلی کهن مَرهشی = پَژشی به‌کار گرفته می‌شد و به‌همین شکل نیز در متن‌های هیتی بغازکوی آمده است. از این روی واژه اگدی پَژشو و آشوری پَرسوا و نیز پارسی باستان پازسه یکی هستند (۴۸۹). اشاره به این قوم در اوستا بعید نیست، چرا که چه‌بسا واژه مرکب اوستایی وُهو پَرسَه (vohu.pərəsa) (۴۹۰) به معنی «پارسی خوب» باشد. (۴۹۱)

حال اگر بدون پیشداوری به این شواهد و مدارک تاریخی دیگر بنگریم، آنگاه نتیجه می‌گیریم که پارسیان، بومیان سرزمین پارسه بودند که نام قوم خود را بر آن سرزمین نهاده بوده‌اند، همانگونه که در جاهای دیگر نیز معمولاً نام اقوام بر سرزمین‌ها نهاده می‌شده است. شاهد مناسب در این مورد، نام سرزمین «ایران» است که به معنای «سرزمین آریاییان» است. در برابر این نتیجه‌گیری که رد آن نیاز به دلیل قاطع‌تری دارد، دیدگاه دیگری هست مبنی بر این‌که پارسیان نام قوم خود را از سرزمینی گرفته‌اند که بعدها به آن کوچ کرده‌اند. (۴۹۲) ولی این دیدگاه با بررسی دقیق‌تر اعتباری نمی‌یابد، زیرا از همان آغاز بر فرض‌های نادرست بنا شده است. استدلال بالا، فرض را بر مکان جغرافیایی پَژشی (سرزمین مذکور در متن‌های کهن اگدی) در خاور ایران نهاده، بلکه آن را در باختر ایران، یعنی حوالی آب شیروان، در شمال خوزستان تا دشت‌های آن می‌پندارد. پارسیان، براساس «فرضیه مهاجرت»، هنگام کوچ از خاستگاه شمالی خود به پارس، از این منطقه عبور کرده و برای نخستین بار نام آنان در متن‌های آشوری ذکر شده است. (۴۹۳) سایرین نیز جای پَژشی (مرهشی) را در همین حوالی می‌پنداشتند. (۴۹۴) لیکن نتیجه پژوهش‌های نو جای پَژشی را در خاور ایران اثبات کرده است (۱-۲-۶ §). از این روی پارسیان هنگام «مهاجرت» از شمال به پارس نمی‌توانسته‌اند از پَژشی در خاور ایران گذر کرده باشند. به‌همین جهت نیز نمی‌توانسته‌اند نام قوم خود را از آن سرزمین وام گرفته باشند. از سوی دیگر ریشه آریایی نام قوم پارسی، گواهِ منشأ آریایی آن است. امروزه اکثر ریشه آریایی نام‌های پارسه و پَژشو را پذیرفته‌اند، گرچه گاهی در این مورد تردید نیز ابراز می‌شود. (۴۹۵) (۴۸۹)

۲-۲-۶ § ماد

۱-۲-۲-۶ § ماد (Mada) در متن‌های کهن میانرودان، نامی جغرافیایی است. واژه سومری ماد بی‌شک یک وام‌واژه است که معمولاً به معنای «سرزمین» ترجمه می‌شود. شیوه کاربرد آن در متن‌های کهن آشکار می‌سازد که در آن باید معنی ویژه‌تری نهفته باشد. (۴۹۶) گوده‌آ فرمانروای لاگاش (۲۱۲۴-۲۱۴۳ ق م) ماد را سرزمینی یاد می‌کند که در آن حیوانات

489- Herzfeld 1968, *The Persian Empire*: 185-6.

۴۹۰- یشت ۱۳، بند ۱۲۴.

۴۹۱- (۳۸۸) Mayrhofer (1979, *Iranisches Personennamenbuch*, 388) و Bartholomae (1932) این نام را «خوش‌پرسش» از ریشه فُرس «پرسش» - زمان حال پَرسَه می‌دانند (نک 997 *Air. Wb.*).

492- Herzfeld 1968: 186

493- Herzfeld 1968: 184, 185.

۴۹۴- Hinz 1964, *Das Reich Elam*: 59. در آنجا نک نقشه میانرودان و جای سرزمین مَرهشی = پَژشی.

495- Szemerényi 1996, "Iranica II", *Sprache* 12: 191.

496- Jacobsen 1953, "The Reign of Ibbi-Suen", *JCS* 7: 40, n. 47.



می‌رویند.^(۴۹۷) این سرزمین به گمان پهنه‌ای بس گسترده بوده است، زیرا ماد در شکل پیشوند همراه با نام چندین مکان آورده شده است که همگی در باختر فلات ایران قرار داشتند مانند مرتو، سویارتو، انشان، کیماش، گوتیوم و غیره (نک پائین‌تر).

شولگی، فرمانروای سلسله اور سوم (۲۰۴۸-۲۰۹۵ ق.م)، در سال ۳۸ فرمانروایی خود اقدام به احداث بادمادکی (bād mada ki)، به معنی لغوی «دیوار یا دژ سرزمین ماد» نموده و سپس از غنایم جنگی که از سرزمین مرتو گرفته، گزارش کرده است.^(۴۹۸) در اینجا نیز، همچون جاهای دیگر، در مورد معنی واقعی ماد اتفاق نظر وجود ندارد.^(۴۹۹) در بیشتر ترجمه‌ها بادمادکی به صورت «دیوار سرزمین» ترجمه شده است.^(۵۰۰) نشان توصیفی «کی» (ki) که همواره همراه با نام سرزمین‌ها و به طور کلی با نام‌های جغرافیایی می‌آید،^(۵۰۱) با نگرشی بی‌پیشداوری مبین آنست که ماد نامی جغرافیایی است که برای نامیدن چشم‌انداز یا پهنه‌ای به کار می‌رفته و به صورت عام معنی «سرزمین» نمی‌داده است. چون محدوده‌هایی که در متن‌های سومری با پیشوند ماد آمده اغلب با سرزمینی که بعدها به نام ماد (Māda) «= مادستان» شهرت یافت، منطبق است و از نظر قوم‌شناسی نیز تغییری در ساکنان آن منطقه دیده نمی‌شود (۶-۲-۶-۶) و نیز هر دو نام یکسان‌اند (وآه) در خط میخی با «آه» نمایش داده می‌شود، لذا در وهله نخست هیچگونه تضادی برای پذیرش یکی بودن این دو نام وجود ندارد. از شواهد سومری برمی‌آید که ماد از نظر جغرافیایی پهنه‌ای بوده که «سرزمین ماده» بعدها جزئی از آن بوده است. این که آیا واژه مادکی، که با نشان توصیفی «کی» همراه است، بعدها معنی عام یافته و به معنی «سرزمین» نیز به کار گرفته می‌شده، کاملاً محتمل است. چنانکه نشان توصیفی «کور» (kur) نیز در آغاز به معنی «کوه» سرزمین کوهستانی «فلات» بوده و بعدها عموماً با معنی «کشور خارجی، کشور بیگانه» و حتی «مشرق» به کار رفته است.^(۵۰۲) در متن‌های سومری پسین به واژه ماد بیشتر برمی‌خوریم. در دوران شولگی این واژه را همراه با نام سرزمین‌های گوتیوم و زیمودار می‌بینیم.^(۵۰۳) در متنی که شوسین، شاه همان دودمان (۲۰۳۰-۲۰۳۸ ق.م)، از لشکرکشی خود به سرزمین‌ها و شهرهای منطقه زاگرس گزارش می‌دهد (نک کتاب «آریاییان»)، از طلاهایی سخن رفته که او در ماد به غنیمت گرفته بوده است.^(۵۰۴) آشکار است که برای تعیین منشأ طلاهایی که غنایم جنگی این فرمانروا را تشکیل می‌داده است، ذکر نام یک سرزمین، یعنی همان «ماد»،^(۵۰۵) کاملاً عادی و قابل انتظار است اما نه به شکل عام و فقط به معنی یک «سرزمین»، که معنی هم نمی‌دهد. در سند دیگری از پورسین از همان دودمان (۲۰۳۹-۲۰۴۷ ق.م) ماد در ارتباط با نام‌های جغرافیایی دیگر در زاگرس آمده است: کیماش، اوریلوم، شاش‌روم، بیتوم‌رابیوم، یاپرو و خوخنوری که همگی در خاور سومر قرار دارند (نک پائین). به این ترتیب ترجمه «دشت» برای ماد هم که پیشنهاد شده است،^(۵۰۶) اعتباری ندارد، زیرا بر خلاف میان‌رودان که در دشت قرار دارد، جملگی مکان‌های یاد شده در

497- *Gud Cyl A*, XIV, 7-9 in *SAK*: 104, 105; Jacobsen 1953, *JCS* 7: 40, n. 47.

498- *RLA* II: 141b-142a; *SAK*: 231 Jahr 35 u. 36; Lau 1996, *Old Babylonian Temple Records*: 3;

برای منشأ ایرانی غنایم نک کتاب «آریاییان».

499- Michalowski 1976, *The Royal Correspondence of Ur*: 96 n. 16; s. Edzard 1957, *Die zweite Zwischenzeit Babylonien*: 34 n. 139. 500- *RLA* II: 142a, (56).

501- *AHW* I: VII a.

502- Steiner 1987, "Der Gegensatz 'Eigenes Land': 'Ausland, Fremdland, Feinland' in den Vorstellungen des Alten Orients", H. J. Nissen und J. Renger (Hrsg.), *Mesopotamien und Seine Nachbarn*: 633-664.

۵۰۳- برای مده گوتیوم نک نامه آردمو به شولگی (1976: 173, Rs., Z. 4)؛ Michalowski 1976: 187, Z. 20; 196, Z. 33, 38). پوزورشلگی (Michalowski 1976: 187, Z. 20; 196, Z. 33, 38).

۵۰۴- در اینجا مده بدون لفظ توصیفی «کی» آمده است.

۵۰۵- در این جمله مترجم (Edzard) عبارت «مده مده» را «سرزمین‌ها» معنی کرده است: «شاه طلاهایی را که در سرزمین‌های مردم سو به غنیمت گرفته بود، ...» (Edzard 1960, *Afo* 19: 7, Z. 25).

506- Jaconsen 1953, *JCS* 7: 40 n. 47.



کوهستان و فلات واقع بوده‌اند. در متن اصلی می‌بینیم که ماده در ردیف نام سایر سرزمین‌ها جای دارد. (۵۰۷) در اینجا نیز ترجمهٔ همیشگی «سرزمین» برای مادهٔ ارایه داده شده است: «شاه پورسین بیتوم‌زابیوم، یا برو، ماده (= سرزمین‌هایشان؟) و خوخنوری را ویران ساخت». روشن نیست که در این سند منظور از «سرزمین‌هایشان» چه می‌تواند باشد، زیرا نام آن سرزمین‌ها به‌صراحت آورده شده است. این حقیقت که نشان توصیفی «کی» در برخی از متن‌های یاد شده از ماده حذف شده است، دلیلی برای رد معنی آن برای نام خاص سرزمین نیست، همانطوری که در نام سرزمین لبنان (Labnanu) و چند سرزمین دیگر نیز این نشان از بین رفته است. (۵۰۸) در متن دیگری در ارتباط با سرزمین‌های خاوری (۵۰۹) به مادهٔ برمی‌خوریم که باز به معنی «سرزمین» ترجمه شده است: «(کیماش)، «خومورتا» و «سرزمین؟» = ماده» در یک روز ویران شدند. (۵۱۰) لیکن در اینجا نیز ترجمه «سرزمین» برای ماده بی‌معنی است. باز در سند دیگری از سال هفتم فرمانروایی شوسین نام ماده همراه با زاب شالی (در کوهستان لرستان) به چشم می‌خورد. (۵۱۱) همین شاه در نامه‌ای به معمار دژی در خاور، چنین نوشته است: «من به شما دو نفر فرمان دادم، که جز سیاسی ماده را دگرگون نکنید» (۵۱۲). در اینجا نیز ماده آشکارا به معنی نام سرزمین ویژه‌ای آمده است. در متن دیگری از دوران ابی‌سین از همان دودمان، نام ماده همراه با ایتنه‌لورین، آدم‌دون، خوخنوری، آوان و آشان آمده است، که نام دو کشور آخری نیز دارای پیشوند ماده می‌باشد. (۵۱۳) فهرستی سومری از اقلام مربوط به حدود ۲۰۰۰ ق م بسیار جالب توجه است. این فهرست نام‌های ترکیب شده با ماده را آورده است که از این قرارند: ماده‌کی، ماده‌مون‌گی‌پن‌کی، ماده‌سویر‌کی، ماده‌اوری‌کی، ماده‌نیم‌کی، ماده‌ما‌کی، ماده‌کی‌پن‌گی‌پن‌کی. (۵۱۴) که برابرند با سرزمین ماده (۵۱۵)، سرزمین مون‌گین (= آمورو؟) (۵۱۶)، سرزمین سویارتو، سرزمین اگد، سرزمین ایلام و سرزمین سومر. قابل توجه است که ماده همواره همراه با سرزمین‌های خاوری و بسیار به‌ندرت همراه با اگد و سومر به چشم می‌خورد و برای سرزمین‌های دیگر به کار نرفته است. (۵۱۷)

در شواهدی که تاکنون آورده شده است هیچ‌گونه نشانی که «ماده» را بتوان به معنی عام «سرزمین» آورد دیده نمی‌شود. این واژه آشکارا نوعی لفظ عام برای سرزمین‌های واقع در شرق دجله تا مشرق زاگرس بوده است؛ پهنه‌ای که در دوران‌های بعد میهن مادها و پارسیان گردید و اکنون زیستگاه کردان است. این برداشت و این حقیقت که سومریان میان سرزمین خود (کلم Kalam) و سرزمین‌های خاوری در منطقه زاگرس تفاوتی آشکار می‌نهادند، با سندی از دودمان سوم اور ثابت می‌شود. در

507- "... bi-tum-ra-bi-um^{ki} ja-ab-ru^{ki} ma-da ma-da-bi ú hu-úh-nu-ri^{ki} mu-hul" (RLA II: 144a, §74; درست برای خواندن در s. Edzard 1960, AfO 19: 2, n. 18).

508- برای مثال متن سارگن (KAV 92, Z. 38 = Grayson 1977, AfO 25: 60) نیز نک «نیم (کی)» = ایلام، بعدها «نیم»، «سویر (کی)»، بعدها «سویر»، «مروتو (کی)»، بعدها «مروتو» و یا حتی فقط «مروتو» (نک Ungnad 1936, Subartu: 65).

509- "ki-mas^{ki} (hu-mur-tum^{ki} ù ma-da u₄-I-še₁₀) ba-hul(-a)" (RLA II: 143a, dort § 65).

510- RLA II: 143a, dort § 65. 511- RLA II: 145a; Edzard 1960, AfO 19: 3 n. 26.

512- ma-da dim-ma-bi nu-kúr-ru-dè nam-ba-sum-mu-[en]-zé-en; cf. Michalowski 1976, The Royal Correspondence of Ur: 236. 238, Z. 39-40; id. 1983, JAOS 103: 244 n. 51;

این نویسنده نیز ماده را «کشور، پهنه» ترجمه کرده است، همین‌طور:

Hayes 1990, A Manual of Sumerian Grammar and Texts: 213.

513- UET I, 210, 211. 289. 290.

514- SLT, 216, Kol V, Z. 9ff. بر اساس ترجمه (Ungnad 1936, Subartu: 60) برای شکل دیگری از «کی‌پن‌گی (کی) اوری» که به صورت «کین‌گی‌کی اوری» اصلاح شده است نک Wilcke 1969, WO 5: 21. در آنجا نک ماده کین (کی) اوری و ماده کین (کی) اوری (!) سنگ (Weidner 1953, AfO 16: 24).

515- در اینجا لفظ عام «کی» که همراه با «ماده» آمده است، آنرا صراحتاً به صورت نام یک سرزمین می‌آورد. ترجمهٔ داده شده برای آن (کلام «سرزمین») (Ungnad 1936: 60) در اینجا و جاهای دیگر معنی نمی‌دهد.

516- سرزمین «مون‌گی‌پن» ناشناخته است؛ یکی بودن آن با سرزمین آمورو یک گمان ممکن است ولی در جای دیگر آورده نشده است. 517- Ungnad 1936, Subartu: 60.



نامه‌ای از ایبی سین به ایش‌بی‌اِرا نخست از یورش آموریان به مادّه و سپس به سومر،^(۵۱۸) یعنی از دو په‌ننه جغرافیایی گوناگون سخن رفته است. شکی نیست که منظور ایش‌بی‌اِرا از مادّه در نامه‌اش چیزی جز سرزمینی بیرون از سومر و در خاور نمی‌تواند بوده باشد، چراکه یورش آموریان در همین راستا صورت گرفته بوده است.

۲-۲-۶ یکی از موارد بارز برای معنی «مادّه» و جای آن، «دیوار دفاعی» است که شولگی ساخته و به نام «باد‌ماذ‌کمی» ثبت شده است. در متن‌های گوناگون دیگر از این دیوار به نام «دیوار مقابل کوهستان» (bad-igi-hursagga) یا «دژ مقابل فلات» یاد شده که آشکارا دیواری در برابر فلات ایران بوده است.^(۵۱۹) این دیوار دفاعی با دیوار دفاعی مادّه یکی است (نک کتاب «آریاییان»). به این ترتیب روشن می‌شود که از دیدگاه سومریان مادّه به مناطق باختری فلات ایران اطلاق می‌شده است.

۳-۲-۶ شیوه اخذ مالیات یا خراج از اقوام گوناگون در دوران پسین دودمان اور سومر، برای تعیین مکان مادّه نقش تعیین کننده دارد. این مالیات‌ها برای مناطق شمال خاوری سومر، یعنی مناطق خاور دجله و منطقه دیاله، «گوناماده» (gūna-mada) نامیده می‌شد. لیکن برای ایلام و نیز مناطق باختری مانند ایبلا، این مالیات فقط «گوناه» نام داشت. همچنین مالیات‌هایی که در په‌ننه سیاسی سومر، یعنی در جنوب خط فرضی میان شهرهای مَرَد و کازالو (Marad-Kazallu)، اخذ می‌شد، «بَلَه» (bala) نام داشت.^(۵۲۰) هنگامیکه شولگی، سردار خرد، آزمو را برای اخذ مالیات به سویبر (سویارتو) فرستاد، آنرا گوناماده نامید.^(۵۲۱) قابل توجه است که در این متن‌ها «گوناماده» همواره همراه با «ارین» به معنی «سرباز، سرباز آریایی یا آریایی» (۵-۱-۵) آمده است.

۴-۲-۶ ریشه ایرانی مادّه با اصطلاح دیگر سومری که در سند گودآ آمده، تأیید می‌شود که به گمان ریشه آریایی دارد: در این متن واژه «پاته‌سی» به معنی «فرمانروا»^(۵۲۲) و یا «سرکاهن شهر»^(۵۲۳) که لقب گودآ است^(۵۲۴)، ظاهری آریایی دارد. این واژه می‌تواند از ریشه ایرانی کهن *پتی (pati)، هندوایرانی پتی تی (pāiti) «سرور» - هندوآریایی کهن پتی (pāti) «سرور، صاحب» > هندوآریایی *پتی (pōti) «سرور»^(۵۲۵) برگرفته باشد. به این ترتیب واژه مرکب سومری «پاته‌سی» به معنی «سرور سی» به گمان ریشه آریایی دارد که در آن «پاته» به «سرور، سرکرده» معنی شده است.^(۵۲۶) واژه‌های وابسته به این ریشه با شکل و معنای مشابه را می‌توان در واژه‌های ایلامی - پارسی باتیش (batiš) > پارسی باستان *پتی (pati) «سرور»^(۵۲۷) و نیز در دسه باتیش > پارسی باستان *دته پتی (daθapati) «سردسته ده نفری»^(۵۲۸) و همچنین در واژه

۵۱۸- 244-1976: Michalowski; 12-13: Wilcke 1969, *WO*; 39-40: Jacobsen 1953, *JCS*; 7: 39-40; Wilcke 1969, *WO* 5: 12-13; Michalowski 1976: 244-518. گزارده، در حالیکه ولیکه آنرا «سرزمین تو» و میکالووسکی «در میان سرزمین تو» ترجمه می‌کند. یاکوبسن و میکالووسکی برای واژه «کلم» معنی «کشور» را می‌گزینند، ولیکه آن را «سرزمین سومر» می‌داند.

519- Michalowski 1976: 112-113.

۵۲۰- 88-114: 1960: Hallo, "A Sumerian Amphictyony", *JCS* 14: 88-114; 6. n. 89a: همچنین نک Michalowski 1976: 79-80. 129 n. 67; Maeda 1992, "The Defense Zone during the Rule of the Ur III Dynasty", *Acta Sumerologica* 14: 139ff. bes. 141-143.

۵۲۱- برای نامه آزمو به شولگی نک: 4: 136, Z. 4; Michalowski 1976: 136, Z. 4; Ali 1970, "Three Sumerian Letters", *Sumer* 26: 146ff.; Michalowski 1976: 136, Z. 4; Kramer 1963, *The Sumerian*: 331ff.

۵۲۲- برای بحث پاته‌سی = انسی (PATESI = ensi) «فرمانروا» نک: 1521-54: 1934: Falkenstein, "Lexikalisches Archiv", *ZA* 42: 1521-54. 8: 1924: Deimel, *Die Inschriften von Fara III: Wirtschaftstexte aus Fara*.

524- *Gud Cyl A XV*, 17; *Gud Cyl B XIII*, 15; XIV, 9; نیز: 143, 144, 147 etc.: SAK.

525- *EWAia*. II: 73-74; Pokorny 1959: 842; Mayrhofer 1989 "Vorgeschichte der iranischen Sprachen; Uritanisch", *CLL*: 5.

526- Falkenstein 1934, *ZA* 42: 154.

527- Gershevitch 1969, *Amber at Persepolis*: 224.



۵-۲-۲-۶ § در یکی از اسناد دوران پسین آشور که شامل فهرست سرزمین‌های گوناگون است، سرزمین گوتیوم با مات مادنی؟ $mât[m]a(?)dani$ یکی شده که باید منظور همان سرزمین ماد یعنی مادستان باشد. (۵۳۰) این شاهد در کنار شواهد دیگر ما را بر آن می‌دارد تا بپذیریم که ماد از نخست نام سرزمین‌های واقع در خاور میانه‌رودان بوده است که در اسناد میانرودان از هزاره دوم و یکم ق م با شکل مشابه آورده شده و با شکل ایرانی آن، یعنی ماد، یکی بوده است. هنگامیکه آمیدی تنه (۱۶۴۷-۱۶۸۳ ق م)، نهمین شاه دودمان نخست بابل، شهر «دورو» را در بخش جنوبی مادستان گشود، بر شخصی به نام آراهب/اواخب چیره شد که وی را در آن متن «فرمانروای ماد» (*lú-mada*) نامید. (۵۳۱) به این ترتیب و با دیگر شواهد بالا به یکی دیگر از کهن‌ترین اشاره‌ها به سرزمین ماد برمی‌خوریم. (۵۳۲)

۶-۲-۲-۶ § گزارش دیگری در مورد اسیران سپیدپوستی (*namruti*) که پس از پیروزی (نک بالا) بر مادها به اسارت گرفته شده بودند و در بازارهای بردگان مناطق خاور دجله فروخته می‌شدند، دارای اهمیت است. (۵۳۳) سومریان، گوتیان و سوباریان را نیز سپیدپوست می‌نامیدند (۵۳۴) که الزاماً به معنی «بوره» نیست. چهره سپید آریاییان در ادبیات ودایی آمده است. (۵۳۵) با توجه به اینکه بردگان این دوره همواره به نام «وردی» (*wardi*) شهرت داشته‌اند (۵۳۶) که از ریشه ایرانی مَرته (*marta*) «مرد» برگرفته و به گمان واژه فارسی «برده» نیز از آن برخاسته (۴-۱-۴-۵ §)، درمی‌یابیم که بردگان یاد شده به گمان از تیره‌های ایرانی بوده‌اند. اشاره بی‌وقفه به ماد از دوران دودمان کهن اکد (۵۳۷) تا دودمان کهن بابل که در آن صراحتاً به نام یکی از فرمانروایان ماد برخورد می‌کنیم (۵-۲-۲-۶ §)، بی آنکه ظاهر این نام در این دوران دراز تغییر کند، همه شرایط ممکن را فراهم می‌کند تا بپذیریم که با این نام، همواره سرزمین ماد در مد نظر بوده است.

اشاره به سرزمین ماد در اسناد میانرودان در دوران‌های پسین نیز ادامه می‌یابد. هنگامیکه سلیمان سوم به سال ۸۳۵ ق م از یورش خود به سرزمین ماد گزارش می‌دهد، آن را کشوری نوپا یاد نمی‌کند. این حقیقت ایجاب می‌کند که سرزمین ماد برای آشوریان کشوری شناخته بوده است (۵۳۸) و نیز تأیید می‌کند که واژه سومری *Mada'ki*، آشوری *kolmadā*

528- Cameron 1948, *Persepolis Treasury Tablets*: 111; Hinz 1975, *Altiranisches Sprachgu der Nebenüberlieferungen*: 87.

529- MoP: 157.

530- Ungnad (1936, *Subartu*: 61)، نامطمئن در همسانی با مادستان.

531- *RLA* I: 97b; *id.* II: 188a, Nr. 228 = Jahr 17. 532- Cornelius 1973, *Geschichte der Hethiter*: 95.

۵۳۳- در آنجا، Eissler 1924, "Die 'Seevölker' Namen in den Altorientalischen Quellen", *Caucasica* Fasc. I: 81 + n. 95-96. ارجاع به 111 *JRAS*: 1909, A. H. Sayce برای واژه اکدی *namrum* «روشن» نک 138 n. 43 *Gelb* 1944: 104-105 معانی «زیبا»، «خوب»، «بی‌عیب» و «هوشمند» را پیشنهاد کرده است، در حالیکه (1930: 106ff.) Speiser برای آن معنی «درخشان» را گزیده است.

534- Meyer 1952-58, *Geschichte des Altertums* II, §423; Speiser 1030, *Mesopotamian Origins*: 102-104.

۵۳۵- ریگ‌ودا، کتاب ۱، بخش ۱۰۰، بند ۱۸: «او (ایندره) بر دسیوها و شیم‌بوها چیره می‌شود. با همدستی یاران سپیدپوست خود زمین، خورشید و آب را می‌ستاند...». همچنین نک ریگ‌ودا، کتاب ۳، بخش ۴۴، بند ۹: «او (ایندره) اسبان تازنده، خورشید، گاو و طلاها را به چنگ آورد. با پیروزی بر دسیوها به نژاد (در متن رنگ آمده) آریایی یاری می‌بخشد. در اینجا و جاهای دیگر ریگ‌ودا به رنگ روشن پوست آریاییان اشاره می‌شود (ریگ‌ودا، کتاب ۹، بخش ۴۱، بند ۲-۱؛ نیز نک:

(Parpola 1988, "The Coming of the Aryans to Iran and India", *Studia Orientalia* 64: 209).

۵۳۶- زردی شوباریم «برده شوباری» (Gelb 1944: 44)؛ زردی گوتی (کی) «برده سرزمین گوتی» (Ungnad 1936: 104)؛ همچنین نک (۴-۱-۴-۵ §).

537- *AssDic.* X/1: 414a.

538- *RLA* VII: 620b.



(kurMada-a) (۵۳۹) و ایرانی ماد (Māda) همگی به یکدیگر مربوط بوده‌اند. همین واژه در معنی مجازی خود در زبان‌های میانرودان به معنی عام خود، یعنی «کشور»، نخست برای سرزمین‌های خاصی که به ویژه در شرق دجله قرار داشتند و نیز به ندرت برای سومر و اکد، راه می‌یابد (۱-۲-۲-۶۶§). به هر حال این نام برای دیگر سرزمین‌های بیگانه به کار نمی‌رفته و به جای آن از پیشوند «کور» (kur) استفاده می‌شده است. (۵۴۰) و سرانجام سومریان برای نامیدن سرزمین خود، واژه کَلَم (kalam) را مصرف می‌کردند (۱-۲-۲-۶۶§).

در ارتباط با ماد، واژه اکدی ماتو (mātu(m))، آرامی ماطا (māta)، آشوری ماتو (mātu) با توجه به معنی سیاسی و جغرافیایی آن (در مقابل دریا) ساخته شده است. (۵۴۱)

۶-۲-۲-۷ ریشه‌شناسی: کوشش برای یافتن ریشه نام سرزمین ماد می‌تواند با نگاه به موقعیت جغرافیایی آن و نقش منابع قدیمی در بازشناخت آن انجام یابد. این حقیقت که سرزمین ماد در خط میخی به شکل ماتای (Matai) ثبت شده و می‌تواند شکل اصلی مایتانی < میتانی را دربر داشته باشد که در آن «نی» پسوند زبان هوری است (نک کتاب «آریاییان») و نیز نتیجه گیری بالا که مادها تیره‌ای آریایی بودند که از دیرباز در کوه‌های زاگرس اقامت داشته‌اند، ما را بر آن می‌دارد تا ریشه‌ای آریایی برای نام این قوم کهن بیابیم. باید دونظر داشت که در منابع میانرودان واژه ماد به شکل پیشوند سرزمین‌های دیگر نیز به کار گرفته می‌شده است که بخشی از آنها به منطقه ماد بستگی نداشت، لیکن کلاً دارای یک ویژگی بود: همه سرزمین‌هایی که پیشوند ماد داشتند، یعنی آمورو(؟)، سوبارتو، اکد، ایلام و سومر (۱-۲-۲-۶۶§) جملگی و نیز از نظر جغرافیایی در مرکز سرزمین‌های خاوری و باختری شناخته شده جهان باستان واقع بودند. در خاور، سرزمین‌های پَژشی (مَژشی)، ملوها، ماگان و دیلمون و در باختر، سوریه، فلسطین و مصر شناخته شده بودند. در حالیکه میان کشورهای میانی پیوند اقتصادی، سیاسی و فرهنگی تنگاتنگی حکمفرما بود، ارتباط با کشورهای خاوری و باختری بسیار اندک بوده و اغلب تنها جنبه بازرگانی داشت. با عدم شناخت از سرزمین‌های آسیای دور و آفریقای غربی، سرزمین‌های ماد، در واقع میانه جهان را دربرداشتند که هسته مرکزی آنرا کشورهای اکد، آمورو، سوبارتو و ایلام، یعنی چهار بخش جهان تشکیل می‌دادند (درباره چهار بخش جهان نک کتاب «آریاییان»).

آریاییان کهن نیز سرزمین خود را در مرکز جهان آن دوران می‌پنداشتند. مسیر نیمروزان (پارسی میانه nēm-rōč) از سیستان می‌گذشت. هرگاه در آنجا خورشید به حداکثر بلندی خود می‌رسید، از تمامی سرزمین‌های شناخته شده جهان آن دوران دیده می‌شد، از خاور دور تا باختر آفریقا و اروپا. در اوستا آمده است که مرزهای جهان از رود سند در خاور تا دجله در باختر و ارتنگ (سیر دریا) در شمال است. در همین محدوده مرکز جهان «وی مَیذیه» (vi'maiḍya) نام دارد. (۵۴۲) در این میانه (وی مَیذیه) (۵۴۳) زمین، سرزمین «آیریوشه به نهم» (āiryō.šayanəm) «میهن آریاییان» = ایرانشهر قرار دارد. (۵۴۴) بدین سان ارتباط میان ماد (میانرودانی)، «ماد»ی ایرانی و «میانه جهان» پدیدار می‌شود که همانند خونیرث (x^vaniratha)

۵۳۹- شکل‌های دیگر از این قرارتند: (کور)نَه، (کور)نَده، (کور)نَده و (کور)نَده (Brown 1990, "Medien", RLA VII: 619b) و (۵۴۰- Ungnad 1936: 60 u. Anm. 5. 541- AHW II: 633b; AssDic. XI/1: 414a.

۵۴۲- پشت ۱۰، بند ۱۰۴ با توجه به ترجمه مارکوارت (Markwart 1938, *Wehrot und Arang*: 132; Wolff, *Avesta*: 214; Herzfeld) 1947, *Zoroaster and His World* II: 479; Gershevitch 1959, *The Avestan Hymn to Mithra*: 125; s. auch Übers. von Hertel (1927, *Die Sonne und Mithra im Avesta*: 161) رود زنگنه یا «زسای» ودایی یکی است (Hertel loc.cit., n. 3). موقعیت باختری این رود با مدارک کهن که آن را در سرزمین سلم (اوستایی شتیریمه) دانسته‌اند، تایید می‌شود (Markwart 1938: 137). برای سرزمین‌های شتیریمه نک پشت ۱۳، بند ۱۴۳ و نیز ۲-۴-۵§.

543- *Air.Wb.*: 1449.

۵۴۴- پشت ۱۰، بند ۱۳؛ نیز نک. Gershevitch 1957: 79; Herzfeld 1968: 188.



هسته میانی شکلی چرخ مانند است که سرزمین های آریایی را در میان دیگر کشورها دربرمی گیرد (۸-۱-۵۵). بنابراین موقعیت جغرافیایی «میانه زمین» بنا بر گزارش اوستا در میان رودهای سند و دجله است که در شمال به سیر دریا و در جنوب به اقیانوس هند و خلیج پارس محدود می شود.

بدین سان ریشه ماده باید در پیوند با «میان» و «هسته میانی» باشد، همانگونه که «وی می ذیه» نیز همان معنی را می دهد. در زبان هندوآریایی کهن مدیه (mādhyā) به معنی «میان» در میان است که هم ریشه با هندوایرانی و اوستایی کهن می ذیه (maidīia) و اوستایی نو می ذیه (maidīia) «میانی» میان و نیز پارسی میانه «میان» و فارسی «میان» می باشد. (۵۴۵) واژه سومری ماده mada و نیز بازتاب آن در شکل خط میخی «ماتای» تقریباً بدون دگرگونی از همان ریشه برگرفته شده است. بازگشت این ریشه در گزارش های باستانی اروپایی، ماتیتهنی (۵۴۴) و ماتیتانی (۵۴۷) (Matienner, Matianer) نگارش های گوناگون همان ریشه اصلی اند. (۵۴۸) در اینجا لازم است به ارتباط ماده با قوم مندّه (Manda) اشاره شود (نک کتاب «آریاییان»). نام اشخاص آمیخته با ماده کمیاب نیست. برای مثال می توان از ماده کیته، شاه آمورو (۵۴۹) و شان ماده در متن های جغرافیازار (۵۵۰) نام برد.

۸-۲-۲-۶ § همچو پرسه توس که در منابع باستانی نیای پارسیان است (۳-۱-۲-۶ §)، «میدیا» و «یا میدآ»، (نام زنی جادوگر که دختر آیت Aiet فرزند هلیوس، شاه گلخید) بوده و پریس راکشته) و همچنین «میدس Medos» (نام پسرش)، می توانند جملگی با مادها در پیوند بوده باشند. (۵۵۱)

۳-۲-۶ § قوم دانو

۱-۳-۲-۶ § قوم دانو یا دانوته همان داناییان (Δαναοί) ایلید (۵۵۲) هستند که قومی یونانی از جزیره آرگوس بوده و هرودوت یونانیان را به طور کلی به این نام خوانده است. (۵۵۳) در منابع باختری به این قوم نخستین بار در نامه های العمارنه اشاره شده است، (۵۵۴) بنابراین در سده ۱۴ ق م مصریان با آنان آشنایی داشتند. داناییان، ساکنان جزیره آرگوس بودند که بر اساس اسطوره های یونانی، شاه ایشان داناتوس از مصر کوچ کرده بوده است. (۵۵۵) منشأ شرقی این قوم با اسطوره های یونانی تأیید می شود. (۵۵۶) همچنین پیوند میان داناییان و شاه ایشان داناتوس با آریاییان از منابع کهن مستقل و گوناگون آشکار می شود.

۵۴۵- EWAia. II: 303؛ در همان جا بسنجید با واژه های لاتین medius و آلمانی کهن mitti.

۵۴۶- هرودت کتاب ۱، بندهای ۷۲، ۱۸۹، ۲۰۲؛ ۳، بند ۹۴؛ ۵، بند ۴۹، ۵۲؛ ۷، بند ۷۲.

547- Strabo, Ptolemaeus; *Grundriß der Iranischen Philologie* II: 389.

۵۴۸- به این که آیا واژه اوستایی کهن مندّه «خلسه (به وسیله هتومه؟)» (Air.Wb.: 1113) و یا واژه های هندوآریایی و هندی کهن مند، مندّه، مندّه «در هیجان دائمی (به وسیله سوئمه؟)» (EWAia. II: 299) پیوندی با قوم ماد داشته است، نمی توان پاسخ قطعی داد.

549- Gütterbock 1938: 68-73.

550- Gadd 1940, "Tablets from Chagar Bazar and Tall Brak, 1937-38", *IRAQ* 7: 41a.

551- Herodot I, 2; VII, 62; cf. *Lexikon der Alteren Welt* II (Zürich/München): 1882-1883.

552- Gardiner 1962, *Geschichte des Alten Ägyptens*: 314.

553- Frisk I: 347; *Iliad*, übertragen von H. Rupé: 931.

554- EA, 151, 52: "Der König von Danuna ist tot"; Gardiner 1962, *Geschichte des Alten Ägyptens*: 314.

555- Diodoros I, 28, 1; Frisk *loc.cit.*

556- Barnett, *CAH* II, part 2: 365 mit Hinweis auf Astour 1965, *Hellenosemitica*, Kap. 1.



۲-۳-۶ § در زبان هندوآریایی کهن «دانو» (dānu) به معنی «باران» و نیز «موهبت» (باران-موهبت آسمان) آمده است. در هندی کهن «دانو» معنی «مایع، قطره» به خود می‌گیرد. (۵۵۷) در ادبیات ودایی داتَو و دانو نام هفت دیو اهریمنی است که به دست ایندَره هلاک می‌شوند. دانو همچنین نام مادر ازدهایی به نام ورتیزه (Vrtra) -بهرام است که جریان آب‌ها را می‌بندد. این دیوان از رسیدن آب به آریاییان جلوگیری می‌کنند. (۵۵۸) ذکر دانو در کهن‌ترین بخش‌های ریگ‌ودا، یعنی در ماندالای ۲، ۴ و ۵ (۵۵۹) دلیل قدمت ورود این قوم به ادبیات آریایی است که پیش از جدایی هندیان از ایرانیان، یعنی در میهن غیرهندی آنان (۵۶۰) و پیش از ۱۸۰۰ ق.م، به تاریخ دیرین آریاییان پیوسته است.

۳-۳-۶ § در حالیکه ریگ‌ودا به داتَو و دانو جنبه‌ای افسانه‌ای می‌دهد، این نام در اوستا به یک تیره ویژه شده است. در اوستا دانو نام تیره تورانی و دشمن ایرانیان است. (۵۶۱) تورانیان قومی سکایی بودند که در خاور دریای خزر می‌زیستند. برخاستن ایرانیان و تورانیان از یک نیای مشترک، هم مورد تأکید روایات ایرانی (۱-۵-۵، ۲-۵-۵) § و هم مورد تأیید پژوهشگران است.

اشاره به قوم دانو در اوستا در رابطه با نیایش برای جلب یاری آردوی است تا در نبرد با پهلوانان تورانی دانو، یعنی کَرَه و وَرَه از خاندان آسَه‌بَه (۵۶۲)، پشتیبان جنگجویان آریایی، یعنی آسَه‌وَرَه، فرزند پوروذاخشی و نیز آسَه‌وَرَه و ثریته، فرزندان سائیوژدری (۵۶۳) باشد. (۵۶۴) این روایت به گمان رویدادهای دوران زرتشت یا کمی دیرتر را گزارش می‌کند، زیرا دیگر بخش‌های همان یشت به ترتیب زمانی از شاهان و پهلوانان پیشین آریایی تا جاماسپه یاد می‌کنند که با زرتشت (سده ۱۸ ق.م) هم‌زمان بود. (۵۶۵) در بخش دیگری از اوستا رزمندگان خشتاوی ستایش می‌شوند که پیکارهای دلاورانه‌ای با دانوهای تورانی کرده‌اند. (۵۶۶) خشتاوی نیای پوروذاخشی است (۵۶۷) که همان پدر آسَه‌وَرَه می‌باشد. (۵۶۸) وی (خشتاوی) در منابع ایرانی دیگر، یکی از هفت جاودانگان و شاه خونیر است که همان سرزمین اصلی ایران است. (۵۶۹) این موضوع نیز از اهمیت برخوردار است که در منابع ایرانی دانو نام یک رود بوده (۵۷۰) و یک جزء از نام دریای فُزْدانو در ایران (۵۷۱)

557- *EWAia*. I: 719ff., *KEWA* II: 33; Frisk I: 381.

۵۵۸- ریگ‌ودا، کتاب ۱، بخش ۳۲، بند ۹؛ کتاب ۲، بخش ۱۱، بند ۱۰؛ بخش ۱۲، بند ۱۱؛ کتاب ۴، بخش ۳۰، بند ۷؛ کتاب ۵، بخش ۲۹، بند ۴؛ بخش ۳۲، بند ۴؛ کتاب ۱۰، بخش ۱۲، بند ۶؛ ۱۶. *Glotta* 24: 16. 1936, *Kretschmer* 1936, *Glotta* 24: 16. 1936, *Macdonell* 1898, *Vedic Mythology*: 158; *Glotta* 24: 16-17.

۵۵۹- ماندالای ۲-۷ و ۹ به کهن‌ترین سروده‌های ریگ‌ودا تعلق دارند.
Wüst 1927, "Über das Alter des Rigveda und die Hauptfragen der indoarischen Frühgeschichte", *WZKM* 34: 165-215.
560- *Kretschmer* 1936, *Glotta* 24: 16-17.

۵۶۱- یشت ۵، بند ۷۳؛ ۱۳، بندهای ۸-۳۷؛

EWAia. I: 719ff; *HbZ loc.cit.*; Boyce 1975, *A History of Zoroastrianism* I: 107

۵۶۲- آسَه‌بَه > *آسَه‌بَه «پشتیبان اسبان»، بخش نخست این نام معادل واژه پارسی باستان آسَه و ختی آسَه «اسب» بوده و از هندوآریایی آسَه گرفته شده است. ریشه آن می‌تواند مستقیماً در پیوند با واژه هندوآریایی آسَو یا اوستایی آسَو «نُده» باشد. برخلاف این دیدگاه، نک به اشتقاق از ریشه آسَن «سنگ» (*Air.Wb.*: 207)؛ همچنین بنگرید به تعبیر یوستی (Justi 1895: 42b) برای نام آسَتی، همسر پوروذاخشی (یشت ۱۳، بند ۱۴۰) «با چرخ‌پره‌های درخشان» و نیز به نقل از Fick «گشند» یا جنگ‌ایزار سنگی؛ مایرهورفر ریشه این نام را مجهول می‌داند (Mayrhofer 1979: 29).

۵۶۳- دو نام آسَوَرَه در یشت ۱۳، بندهای ۱۱۲ و ۱۱۳ نیز پیش می‌آیند؛ همچنین در بندهش نام مردی جاودانه است (بندهش بزرگ، بخش ۲۹، بند ۷؛ بندهش (بهار)، ص ۱۲۸).
۵۶۴- یشت ۵، ۷۳-۷۲.
۵۶۵- برای زمان زرتشت نک *Derakhshani* 1995.
۵۶۶- یشت ۱۳، بند ۳۸-۳۷.
۵۶۷- یشت ۱۳، بند ۱۱۱.

568- Justi 1895: 254b; Mayrhofer 1979, 264.

۵۶۹- دادستان دینیک ۹۰، بند ۳ = *West, Pahlavi Texts*, part 2: 256

Air.Wb.: 1005؛ ۱۰۸؛ بند ۵، یشت ۵۷۱

۵۷۰- اتوگم‌نیجا، ۷۷.



می‌باشد. همچنین تیرهٔ دانو نام خود را بر بسیاری رودهای اروپا نهاد (۵-۳-۲-۶) و نیز خشایارشا از نیای مشترک پارسیان و دانوها آگاه بود (۶-۳-۲-۶).

۴-۳-۲-۶ § تیرهٔ دانو در تاریخ خاور باستان برای نخستین بار در سدهٔ ۱۴ ق م پدیدار می‌شود. در ادبیات یونان نیز از این قوم در سده ۸ ق م سخن رفته است که رویدادهای حدود ۱۲۰۰ ق م را توصیف می‌کند (۱-۳-۲-۶). جالب توجه است که هم در منابع خاوری و هم در منابع باختری از دانوها همواره قومی در پیوند با آب‌ها و رودها یاد شده است، پس می‌توان آنرا قومی «رودنشین» دانست و میهن ایشان را در کنار رودخانه‌ای جستجو کرد. (۵۷۲)

۵-۳-۲-۶ § گسترش نام‌های ایرانی رودها در اروپا را می‌توان تنها در ارتباط با تیرهٔ دانو توجیه کرد. نام اوستایی دانو = پارسی باستان «دَنو» «رود» برگرفته از واژهٔ دَن «جاری شدن» ~ دُن «آب، رود» در زبان آسی (آییتی) (۵۷۳) = «دانش رود» در زبان اوستایی، جزئی از نام مهمترین رودهای اروپاست مانند دُن، دنیپر > *دَنوآپَرَه «رود دور، پشت»، سکایی دنیستر > *دَنوآپَرَه «رود نزدیک»، تانائیس و نیز دانوویوس در زبان سلتی = دانوب. (۵۷۴) بنا بر روایات یونانی، قوم داناییان از مصر به جزیره آرگوس آمده بوده‌اند. بنابراین نام شهر تانیس در بخش خاوری دلتای نیل نیز می‌تواند از این قوم باشد. این موضوع نیز اهمیت دارد که تانیس همان آواریس، پایتخت هیکسوس‌هاست. (۵۷۵) پس هیکسوس‌ها که عناصر فرهنگی آریایی در میان آنان قابل پی‌گیری است (۱۴-۱-۴-۵، ۶-۱-۶-۶)، به گمان این شهر را نام‌گذاری کرده‌اند.

شواهد بالا جملگی بر منشأ آریایی یا ایرانی قوم دانو دلالت می‌کنند. نتیجه‌گیری‌های پژوهشگران در مورد این قوم که زیستگاه آنان کنار رود دُن (۵۷۶) و یا میهن‌شان در کیلیکیه بوده است (۵۷۷)، تنها در مورد دوران‌های پسین می‌تواند صدق کند، زیرا اوستا دانوها را از قوم تورانی می‌داند که خاستگاهشان در خاور دریای خزر و در آسیای میانه بوده است.

۶-۳-۲-۶ § در ارتباط با دانوها یا داناییان می‌توان از شاه سکایی به نام تاناوس یاد کرد که در منابع گوناگون باختری آمده است. او هم‌اورد فرعون مصر سسوتریس بود. از آنجا که نام کشور دانوئه در نامه‌های العمارنه مربوط به سده ۱۴ ق م ثبت شده است، پس سکاها تانائیس باید نهایتاً در سال ۱۴۰۰ یا سده ۱۵ ق م از شمال به مصر آمده و پیش از آن در سوریه و فلسطین اقامت گزیده باشند. (۵۷۸) لیکن چنانچه جنگ میان تانائیس و سسوتریس را در نظر بگیریم که الزاماً هم‌زمانی دو شاه را ایجاد می‌کند، آنگاه باید پذیرفت که دانوها یا داناییان سکایی در سده ۲۰-۱۹ ق م به مصر یورش برده بوده‌اند. وانگهی روایت یونانی، منشأ داناووس، شاه داناییان را که به جزیرهٔ آرگوس آمده است، در مصر می‌داند. از حقیقت تاریخی مهاجرت داناییان (حدوداً در سدهٔ ۲۰-۱۹ ق م) به این جزیره، زمان یورش سکاها به مصر معین می‌شود که قاعدتاً باید پیش از مهاجرت به آرگوس بوده باشد. این ملاحظات مجدداً ما را به همان دوران آغاز هزارهٔ دوم ق م می‌رساند. یکی دیگر از حلقه‌های زنجیر اقوام کهن که با ایرانیان مرتبط بوده‌اند، قوم هخاییان (Achäer) یعنی تیرهٔ اصلی یونانیان

572- Kretschmer 1936, "Zum Balkan-Skythischen", *Glotta* 24: 20.

573- *HbZ*: 154b; *Air. Wb.*: 683, *pirāva^h nāmaⁿ rauta^h tyd^h mudrāyayī danuvatiy* «رود نیل که در مصر روان است» *Frisk* I: 381

574- Kretschmer 1936, *Glotta* 26: 1ff.; Pokorny 1959: 175; *KEWA* II: 33; *Frisk* I: 347. 381; Mallory 1989, *In the Search of the Indo-Europeans*: 78.

۵۷۵- اوریس به یونانی تانیس، به مصری دیایت و در تورات Zoan است (Gardiner 1962: 285) نیز نک 370 Helck-Otto.

۵۷۶- 334 - *Helck-Otto* 1987, *Kleines Wörterbuch der Ägyptologie*, 3. Aufl.: 334 - *Kretschmer* 1936: 21; منشأ یورش منطقهٔ دانوب بوده است.

577- Max Müller 1900, *MVAG* 5: 10; Kretschmer 1949, *AnzAkWien* 86: 199; Wainwright 1961, *JEA* 47: 81.

578- Kretschmer 1936: 29.



است. این قوم از سویی با داناییان و از سوی دیگر با پارسیان خویشاوند بود (نک به تفصیل در کتاب «آریاییان»). از این روی کورش فرزند خود بردیا را تاناکسرس «شاه داتو» نامید. (۵۷۹) اعطای این لقب یا عنوان جنبی برای بردیا دلیل بر این است که پارسیان، برخلاف قوم اوستایی، قوم داتو را در چهره پهلوانان دوران کهن می‌ستوده‌اند. (۵۸۰) همچنین خشایارشا پارسیان را از نوادگان قوم داتو می‌دانست. (۵۸۱) این پیوندهای قومی با گزارش‌های دیگر اروپای باستان نیز هم‌آهنگی دارد. (۵۸۲)

۳-۶ جزه‌های نام‌های آریایی خاوری در دوران‌های پسین

اجزاء نام‌های آریایی شاخه خاوری در نام‌های کهن خاور نزدیک، به آن دسته واژه‌ها اطلاق می‌شود که در ادبیات آریاییان خاوری ثبت شده‌اند. این اجزاء از آغاز هزاره دوم ق م به صورت پراکنده، از سده ۱۷ ق م فراوان‌تر و از سده ۱۶ ق م به گونه‌های انبوه، در خاور نزدیک پیش می‌آیند. فرهنگ آریایی شاخه خاوری به تدریج و با نیروی فزاینده به سرزمین‌های باختری نفوذ می‌کند. در کنار آسوره، خدای آریاییان خاوری که به نام آسور یا آشور به میان‌رودان راه می‌یابد (۳-۴-۵۵)، دیگر خدایان وابسته به همان فرهنگ خاوری در میتانی، سوریه و فلسطین گسترش می‌یابند. (۵۸۳) جملگی شاهان میتانی (سده ۱۶ تا ۱۳ ق م) نام‌های آریایی به خود می‌گیرند. بخش بزرگی از اسامی شاهک‌های سوریه و فلسطین در دوران العمارنه (سده ۱۵ تا ۱۴ ق م) آریایی است. مجموعه نام‌های این دوران موضوع بسیاری از پژوهش‌ها و مجادله‌های سده گذشته بوده است. در اسناد تاریخی این دوران به نام‌هایی برمی‌خوریم که یا عیناً در ادبیات آریایی خاوری ثبت شده‌اند و یا به شکل آمیخته‌ای از اجزاء نام‌ها و یا واژه‌های آریایی ساخته شده‌اند. برخی از جزه‌های اینگونه نام‌ها در اسامی کهن‌تر آریایی باختری نیز قابل پی‌گیری است، به‌ویژه در مواردی که نام مورد نظر غیرمذهبی باشد. در مجموعه نام‌های آریایی این دوران به نام شاهان میتانی، شاهک‌های سوریه و فلسطین و نیز درباریان، کارمندان و بازرگانان خاور نزدیک برمی‌خوریم که از میان‌رودان تا آسیای صغیر، سوریه، فلسطین و مصر پراکنده‌اند. رایج‌ترین اجزاء نام‌های آریایی خاوری مربوط به این دوران در زیر آورده و سپس چند نمونه ذکر می‌شود: (۵۸۴)

579- Xenophon, *Kyropädie* VIII, 7, 11.

580- Kretschmer 1936: 21.

۵۸۱- هرودوت، کتاب ۷، بند ۱۵۰.

۵۸۲- هرودوت، کتاب ۷، بند ۶۱؛ برای دیگر گزارش‌ها نک کتاب «آریاییان».

۵۸۳- خدایان آریایی خاوری در میتانی (میتره، ورونه، ایندره و تاستیاها) شاهدهای پیمان میان میتانی و دولت هیتی هستند (نک کتاب «آریاییان»؛ برای حضور میتره (ایزد مهر) در فلسطین نک ZATW 76: 325-6, Schmitt 1964, "El Berit - Mithra", نیز به تفصیل در کتاب «آریاییان».

۵۸۴- برای مجموعه نام‌های آریاییان در این دوران در خاور نزدیک نک کتاب «آریاییان»؛ همچنین بنگرید به:

Clark 1917, "The Alleged Indo-Iranian Names in Cuneiform Inscriptions", *AJSL* 33: 261-282; Mironov 1932. "Aryan Vestiges in the Near East of the Second Millenary B.C.", *AO* 11: 140-217; Schmökel 1938, *Die ersten Arier im Alten Orient*; Hauschild 1961, "Die frühesten Arier im Alten Orient", *FuF* 35: 243a-46b; id. 1962. *Über die frühesten Arier im Alten Orient*; Mayrhofer 1959, "Zu den arischen Sprachresten in Vorderasien", *Die Sprache* 5: 77-95; id. 1960, "Indo-Iranisches Sprachgut aus Alalah", *III* 4: 136-149; id. 1961. "Der heutige Forschungsstand zu den indoiranischen Sprachresten in Vorderasien", *ZDMG* 111: 451-57; id. 1965. "Indogermanische Völker im Umkreis Babels und der Pharaonen", *Wissenschaftliche Beilage zum Jahresbericht 1965/66 des Kronbery-Gymnasiums zu Aschaffenburg* (1966): 3-12; id. 1966. *Die Indo-Arier im Alten Vorderasien*; id. 1968. "Indo-Arier im Alten Orient", *Bustan* 9: 39-42; id. 1969, "Die vorderasiatischen Arier", *Asiatische Studien* 23: 139-154; id. 1972, "Die arischen Sprachreste in Vorderasien - eine Abwehr der Hyperkritik", *AAH* 20: 271-282; id. 1972, "Eine neue Ta'anach-Tafel und ein indo-arischer Name", *AÖAW* 109: 119-121; id. 1974. *Die Arier im Vorderen Orient - Ein Mythos?*; Kammenhuber 1968, *Die Arier im Vorderen Orient*; Diakonoff 1972, "Die Arier im Vorderen Orient: Ende eines Mythos", *OR* 41: 91-120.



آری (هندوآریایی) «بیگانه» < آریه «آریایی» = هندی باستان آری، پارسی باستان آئیریہ < آری (همچنین نک ۱-۱-۶۶) مانند نام‌های خاور نزدیک: آریه، آری‌کیا، آری‌کویا، آریپ‌آزشید (آری پزشی) «آریایی از پزشی = پارسی»، آریپ‌پرنی یا آری‌پرنه «فرآریایی»، آری‌وَنه - اوستایی وَن «پیروز شدن» یا وَن، وَنو «دوست داشتن» = «آرزوی آریایی» یا «عشق آریایی»، آریپ تشوپ، آری تنی و بسیاری نام‌های دیگر.

آرته، آیرته (پارسی باستان، هندوآریایی کهن) «نظام راستین» < آرته (همچنین نک ۳-۳-۵، ۴-۱-۶۶): آرته‌تمه > ایرته‌دامه «همنشین ارته»، آرته شومزه > ارته + *شمره «به‌یاد» = ایرانی (پس از تبدیل س < ه) *آرته (ه) «مزه به‌یاد ارته»؛ آرته منی‌یه > آرته «منی‌یت» «اندیشیدن» - ایرته‌منویش (الواح تخت جمشید) = *ایرته منی‌یو «با منش آرته»؛ ارته شینی؛ آرته آیه؛ آرتمنه - ایرانی *آرته منه «منش نظام راستین» < پارسی-ایلامی ایرته‌منه، یونانی Ἀρτάμνης لاتین Artamenes، مقایسه کنید با ودایی ایرته سرینه ... منس.

آسوزه (هندوآریایی) «سرور» < آشوزه: آشورتی (همچنین نک ۴-۳-۵۵).

آسوه «اسب» < آشوه: بی‌دی‌دشوه > *پرتیه‌آسوه *پرتیه‌آسوه - ودایی آسون پری‌واجین و اوستایی فریناسپه «با اسب‌های مهربان» < پارسی-ایلامی پری‌آسبه؛ آشوزه - پارسی باستان آسبه چنه یا آسبه چناه «شیفته اسب».

*آتهی (هندوایرانی) < اوستایی آستی «میهمان» < آتی: آشورتی «میهمان اسوره»؛ ایواتی > یوو «جوان»؛ مری‌آتی > مریه «مرد جوان نجیب‌زاده»؛ پری‌آتی > *پزآتی؛ سوری‌آتی > سوریه «خورشید، خدای خورشید»؛ سووتی > *سوآتی «میهمان خوب»؛ بی‌ری‌آتی > پریه «مهربان»؛ آئیدراتی > ایندزه «خدای جنگ»؛ میتزه‌اتی > میتزه «خدای پیمان».

داته (اوستایی) «پارسی باستان دادَه «دادن، آفریدن» < داته: سوورداته «خورشید داد»؛ یش‌داته > یزه‌داته «قربانی داد» یا یزه‌داته «ایزد داد».

بندو (هندوآریایی) «وابسته، خویشاوند» < بندو، بندی، بنده: شوئندو یا شوئندی > سو «خوب» + بندو = ودایی سوئندو «با خویشاوند نیک» یا وامی بندو؛ یمی بندو > یمی «خواهر همزاد جمشید» + بندو = «از خویشان یمی».

خخی، خخی (اوستایی) «یار، دوست» < آکیه، آگیه (همچنین نک ۲-۱-۶۶): آکیه، آکی، آکیاش.

ایندزه (هندوآریایی) «خدای جنگ» < ایندز: ایندروته > ودایی ایندزته: ایندرا تی.

خشتره (اوستایی) «فرمانروایی» < شتر، آشوری ستر: شوشتر > (پس از تبدیل سو < هو) ایرانی *هوخشتره «فرمانروایی خوب» < آشوری اوک‌ستر؛ سترپانو > *خشتر پانه «نگهبان سلطنت»؛ ستراشو > *خشتره ایسه «خواستار سلطنت»؛ پرتسه شتر «شاه پارسی»؟.

منی‌یت «اندیشیدن» < منی‌یه: آرته‌منی‌یه (نک بالا).

مریه (هندوآریایی) «مرد جوان، نجیب‌زاده، ارباب‌ران» < مریه: مری‌آتی (نک بالا).

میتزه (اوستایی)، هندی باستان میتزه «خدای پیمان» < میتزه، میتز: میتز شمی؛ میتزه آتی (نک بالا)؛ میتز تشی.

می‌یزده «غذای مراسم قربانی» < می‌یش‌ده

پری‌یه (هندوآریایی) «مهربان» < پیری، پیری، پیریته؛ پیریته مده > هندوآریایی *پیریته فوده - ودایی پیریته‌میده، *پیریته‌ماده «مادی مهربان»؛ پیریته‌وَره؛ پیری‌اشوزه.

رتنه (هندوآریایی) «ارابه» < رته، رتش، رده: توش‌رتنه > توبه‌رتنه «دارنده ارابه نیرومند»؛ زورده > ودایی سورته «دارنده ارابه نیک»؛ آبی‌رتش.

سومه (هندوآریایی) «گیاه زندگی، خداوند جاودانگی» < ششومه: پیریته‌ششومه، ششومه‌متر (ی) > سومه‌دز و سومه‌داری «نگهدارنده سومه».



سو (هندوآریایی) = اوستایی هو «خوب» < سو، زو: زوزده (نک بالا)، شوترته > *سودرته یا سودرته «پشتیبان خوب»، شوتندو یا شوتندی > «سو» + «بندو» = «دارنده خویشتاند خوب».

شوزه (هندوآریایی) = اوستایی سوزه، پارسی باستان ثوزه «نیرومند، شجاع، پهلوان»، مثلاً در نام پارسی باستان ایرته‌سوزه، ثوزه که، پارسی میانه سورن < شوزه، تور: شوزه؛ تور بازو «با بازوی نیرومند».

سور (هندوآریایی) = هور «خورشید» < سوور، شوور: سووردانه (نک بالا)؛ شووریه؛ شوورینو؛ شوورزیه.

اووگه و آووز - هندوآریایی اوچس، هندی باستان اوچه «نیرو، توانایی» = اوستایی کهن آتوگو «زنده، قوم، نژاد» = *اووگه - زنده «از نژاد نیرومند».

واجه «نبرد» < وژه، وژی: بیریه وژه (نک بالا).

وسو (هندوآریایی) = ایرانی وهو «خوب» < ووش، وشو: وشوزته > *وسو - جته «دارنده جنگجویان خوب» و یا - پارسی‌ایلامی متودته > *وتودته > ایرانی باستان *وهوزته «نیک نژاد».

ویریه (هندوآریایی) «دلوری» < بیریه:

یزه «قربانی» < یش: یش‌داته (نک بالا).

زته (اوستایی در ترکیب واژه‌ها) «قوم، نژاد» - هندی باستان جته «نسل» < زته: اووگه‌زته (نک بالا)، وشوزته (نک بالا)، بیریه‌زته؛ آشوزته (۱-۱-۶۶).

۷ آریاییان و سامیان

رسوخ فرهنگ کهن آریایی از دیر باز به فرهنگ سامی و تبدیل یاهو (خدای آموری = آریایی) به خدای قوم اسرائیل و نیز اصالت آموری شهر اورشلیم و همچنین فراوانی نام‌های جغرافیایی آریایی در سوریه و فلسطین و حتی آریایی بودن نام این سرزمین‌ها (۲-۲-۳؛ ۵-۴-۲؛ ۶-۲-۱ §§) همراه با این حقیقت که واژگان گسترده‌ای از زبان آریایی در زبان‌های سامی قابل پیگیریست (۱-۳)، سبب آمیختگی دیرین این دو فرهنگ شده است. افزون بر اینها، نام قوم عبرانیان نیز منشأ خاوری و به گمان آریایی دارد. نامه‌های العمارنه شاید یکی از کهن‌ترین اسناد مصر باستان باشد که از قوم هابیرو (خابیرو) یاد کرده است. در اسناد دیگر، هابیرو با نام‌های آپیرو، آپر، آپریو و آپرو و در زبان عبری به شکل جبر آمده است. (۵۸۵) در نوشته‌های دوران کهن تو (یعنی در دودمان ۱۲ مصر تاریخ)، همین جزء در آپروهک که نام شخصی بوده است (۵۸۶) دیده می‌شود که به گمان به قوم یاد شده اشاره دارد. پژوهش‌های امروزی بر عواملی تکیه دارند که در میان قوم هابیرو وجود داشته و بعدها نام قوم عبرانی از آن برخاسته است. گسترش برخوردارهای فرهنگی قوم هابیرو با قوم هوریان تا خاور آریخه (Arapha)، زیستگاه هوریان، قابل پیگیری است. شباهت‌های فرهنگی میان اقوام هابیرو و هوری برخاسته از همین برخوردارهاست و حتی بخشی از رسوم مندرج در الواح کرکوک در سنت تورات نیز یافت می‌شود. (۵۸۷) در سده ۱۹ ق م قوم هابیرو با دودمان لارسا (جنوب شرقی میانرودان) مناسبات بازرگانی داشت. سال‌ها بعد در سندی که در شهر ماری پیدا شده، از فرار یک

585- Speiser 1933, *AASOR* 13: 38-39 + n. 93; Bottéro 1972-75, *RLA* IV: 21.

586- Sethe, 1926, *Die Achtung feindlicher Fürsten, Völker und Dinge auf altägyptischen Tongefäßscherben des Mittleren Reiches*, *AbhAk* (Berlin) 5: 49 (e 11).

587- Speiser 1930, *Mesopotamian Origins*: 162 + n. 127; id. 1933: 32ff.; نک «عبرانیان» نک Jirku 1925, *ZA* 36 NF 2: 75.



هابیرو از خاور دجله گزارش شده است. همچنین این قوم در خاور آسیای صغیر ظاهر شده است. (۵۸۸) افزون بر آن منشأ خاوری قوم هابیرو از آنجا تأیید می‌شود که آنان در سراسر خاور نزدیک «بیگانه» نامیده می‌شدند و نیز در میان آنان نام‌های هوری مانند نان‌تسوپ (۵۸۹) (بسنجید با «ننه» و «نینه»، ایزد بانوی ایرانی + تسوپ (۶-۴-۵)) وجود داشته است. به‌ویژه این قوم در دوران پیش دودمانی میانرودان به‌شکل SA.GAZ که اندیشه نگار هابیرو است و نیز در دوران دودمان آگد به‌نام هابیرو «بیگانه» ثبت شده است. (۵۹۰) در مدارک مصری از این قوم به‌نام آتِر یاد شده (۵۹۱) و در زبان عبری بنا بر گویش عامیانه عیبهه «اهل آن سو» نامیده شده است. قابل توجه است که قوم هابیرو همواره همراه با قوم لولاهو که از ساکنان کوه‌های زاگرس بود، آورده شده است (۵۹۲) و بدین‌سان یکبار دیگر نیز خاستگاه قوم هابیرو در خاور تأیید می‌شود. همچنین شهر هابیرو در منطقه مرزی میان ایلام و بابل (۵۹۳) و شهر هابیزم در گل‌نشته‌های تل‌پَرک (۵۹۴) (بسنجید با نام شهر ابهر) دلیلی دیگر برای پذیرش منشأ خاوری قوم هابیرو است. پیوند این قوم با آریاییان با شواهد دیگر هم قابل پیگیری است. نخست این‌که در پیمانی از دولت هیتی، از سربازان هابیرو به‌نام «ارین» یاد شده است (۵۹۵) که می‌تواند اشاره به سربازان آریایی باشد (۳-۵-۱ تا ۵-۱-۵ §§). در بخش دیگر همین سند به جمله‌ای برمی‌خوریم که از «مردم آری» (lū-ari) در کنار «مردم کوش» (lū-ku-ú-šēš) (۵۹۶) نام برده شده است که در آن، جزء «آری» باید به‌معنای همان آریایی باشد (۱-۶-۱ §). نام قوم هابیرو می‌تواند در پیوند با ریشه هندواروپایی اَبهرو (abhro) «نیرومند، سخت» - پارسی میانه اَبَر «بالا» باشد.

۸ نتیجه‌گیری

شواهد زیانشناختی که در بالا بررسی شد از قبیل: نام‌های ایزدان، تیره‌ها، نام‌های جغرافیایی، فردی و نیز واژه‌های وابسته به‌بخش‌های گوناگون فرهنگ اقوام، دلایل مهم و بسنده بر حضور آریاییان در خاور نزدیک و میانه به‌شمار می‌روند. برای داوری در مورد شواهد زبانی به‌طور کلی باید این اصل در نظر گرفته شود که اگر واژه‌ای، هم در زبان آریایی و هم در زبان بیگانه با شکل و معنای مشابه وجود داشته باشد، در اینصورت احتمال تشابه اتقاقی دو واژه، به‌نسبت افزایش تعداد حروف صدادار و بی‌صدا در واژه‌های مورد بحث کاهش می‌یابد. برای مثال هرگاه در ریشه واژه‌ای با دو حرف بی‌صدا، نخست از صداها چشم بیوشیم، در این صورت و با در نظر گرفتن مثلاً ۳۰ حرف بی‌صدا در الفبا، تعداد ۳۰×۳۰=۹۰۰ واژه‌گوناگون به‌دست می‌آوریم. این بدان معنی است که احتمال تشابه آوایی دو واژه بیگانه به‌صورت اتقاقی که تنها از دو حرف بی‌صدا تشکیل شده باشد، یک در ۹۰۰ است. با در نظر گرفتن این حقیقت که در زبان‌های کهن نسبت به‌امروز تعداد ریشه‌ها و واژه‌ها بسیار کمتر بوده است و با پذیرش عدم مطلق ارتباط دو زبان، حتی نمی‌بایست به سه واژه مشابه در آن دو زبان برخورد کنیم. (۵۹۷) از این روی چنانچه تعداد واژه‌های آریایی در زبان‌های خاور نزدیک و نیز نام‌های قابل تعبیر با زبان آریایی را در

588- Borger 1977, "Das Problem der ^capiru ("Habiru")", ZDPV 74: 123.

589- Speiser 1933, AASOR 13: 36 + n. 84.

590- Edzard & Farber et al. 1977, Die Orts- und Gewässernamen der prä-sargonischen und sargonischen Zeit, RGTC 1: 68; Bottéro 1972-75, "Habiru", RL4 IV: 15; Speiser 1932: 36 n. 85; Borger 1977, ZDPV 74: 121; für Hapiru(m) = lū-sa.gaz cf. Jirku 1925, ZA 36 NF 2: 75; AHW I: 322a; ibid.: 304b s.v. habbātu(m) I "راهن" II "کارگر مهاجر".

591- Speiser 1933, AASOR 13: 39 n. 93.

592- Borger 1977, ZDPV 74: 124.

593- Borger 1977: 126.

594- Edzard & Farber 1977, Die Orts- und Gewässernamen der prä-sargonischen und sargonischen Zeit, RGTC 1: 68. ۵۹۵- برای آوین «سرباز آریایی» نک ۵-۱-۵ §.

596- Otten 1957, "Zwei althethitische Belege zu den Hapiru (SA.GAZ)", ZA 52 NF 18: 217, 218, RS., Z. 8.

597- Cf. Brunner 1969, Die gemeinsamen Wurzeln des semitischen und indogermanischen Wortschatzes: 7.



همان منطقه در نظر گیریم، که شماری معادل ۱۰۰۰ واژه آریایی و یا هندواروپایی و صدها نام آریایی را تشکیل می‌دهند، آنگاه دیگر نمی‌توان از تشابه اتفاقی آنها سخن گفت. بر پایه حساب احتمالات چنین تصویری حتی از حد فرض محال نیز می‌گذرد. در اینجا به نکته دیگری نیز باید توجه نمود. اگر همسایگی دو قوم از دیدگاه تاریخی ممکن باشد، که در مورد آریاییان و اقوام خاور نزدیک کاملاً قابل پذیرش است، آنگاه احتمال تبادل فرهنگی میان آنان و حضور وامواژه‌ها در واژگان آن اقوام امری طبیعی است.

شواهد زبانشناختی آورده شده در این جزوه تنها چکیده‌ای از مجموعه بزرگتری از کتاب «آریاییان در خاور نزدیک و میانه» (زیر چاپ) است که در این اثر یک رشته شواهد باستان‌شناختی دیگر در تایید آن پژوهش آورده شده است. همه اینها کلاً زنجیری از شواهد و مدارک مثبت را تشکیل می‌دهند که در مجموع مکمل یکدیگر بوده و حضور آریاییان را در دوران و پهنه یاد شده اثبات می‌کنند. پس از مرور این شواهد، این پرسش مطرح می‌شود که آیا استدلال‌های گذشته در مورد «مهاجرت آریاییان» به فلات ایران می‌توانند در برابر اتبوهی از شواهد مستقل که دال بر حضور دیرین آنان در این پهنه است، ایستایی کنند؟ شواهدی که در این جزوه و به تفصیل در کتاب «آریاییان» آمده است، هنوز سخن آخر را در این زمینه نگفته و در آینده مدارک دیگری به شواهد موجود افزوده خواهد شد. لیکن با توجه به پژوهش‌های بالا می‌توان در «فرضیه مهاجرت» آریاییان تودید کرده و یا آنرا بکلی رها ساخت. در مقابل باید هنگام برگرداندن و آوانگاری مجموعه نام‌های کهن خاور باستان، همواره احتمال آریایی بودن نام‌ها را در نظر گرفت، چیزی که تا به امروز هرگز رعایت نشده است. (۵۹۸) برای این منظور و برای بازسازی تاریخ واقعی خاور نزدیک و میانه باید از منابع ملی ایرانی و دیگر اقوام خاور زمین بهره بیشتری گرفت. نگارنده این وظیفه را به عهده گرفته است و در اثرهای بعدی به معرض بحث و گفتگو خواهد نهاد.

تهران، دیماه ۱۳۷۶ خورشیدی

#برای اختصارات و علائم بنگرید به آخر همین مقاله به زبان آلمانی

۵۹۸- برای مثال نام یکی از نخستین شاهان سرزمین آمورو در سوریه همواره «عبدی آشیرته» خوانده شده است، در حالیکه نگارش اصلی در واقع IR-aširta «پراشیرته» است (Hess 1993, *Amarna Personal Names*: 7-8). واژه نگار «ایر» (آریایی؟) نشان آواهای گوناگونی است، از جمله می‌تواند «آرته» و «آوردو» = «وردوم» «برده» خوانده شود
Deimel 1928, *Šumerisches Lexikon*, Teil II, Vollständige Ideogramm-Sammlung I: 94, Nr. 50; *SumGL*: 201-202; *ABZ*: 66, Nr. 50-51
بدین سان نام یادشده می‌تواند در اصل آرته‌آشیرته بوده باشد که کاملاً آریایی بوده و بخش نخست آن واژه ایرانی «آرته» = «نظام راستین» است.

